5223

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العلمین والصلوة والسلام علی رسوله وخیر خلقه محمد و
آله و اصحابه اجمعین اما بعد این کتابیست مسمی بجامع التعلیلات
که برای تصحیح ابواب صرف میر نسخه ایست نافع وبجهت تهذیب صیغ صرف
صغیر وکبیر قانونیست جامع که صرف صغیر هر باب معه تعلیلهای ضروریه بشرح
وبسط در وی اندراج یافته است تا مبتدیان از وبهره مند صورت ومعنی بوده
بزودی بمطالب علمیه برسند بمنه وکرمه

باب اول

صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعِلُ اَلضَّرْبُ زدن ضَرَبَ یَضْرِبُ ضَرْبًا فهو ضَارِبٌ ضَارِبَانِ
ضَارِبُوْنَ ضَرَبَةٌ ضُرَّابٌ ضُرَّبٌ ضُرْبٌ ضُرَبَاءُ ضُرْبَانٌ ضِرَابٌ ضُرُوْبٌ
ضُوَيْرِبٌ ضَارِبَةٌ ضَارِبَتَانِ ضَارِبَاتٌ ضَوَارِبُ ضُرَّبٌ ضُوَيْرِبَةٌ وضُرِبَ

يُضْرَبُ ضَرْباً فذاك مَضْرُوبٌ مَضْرُوبَانِ مَضْرُوبُونَ مَضْرُوبَةٌ مَضْرُوبَتَانِ
مَضْرُوبَاتٌ مَضَارِيبُ مُضَيْرِيبٌ مُضَيْرِيبَةٌ لَمْ يَضْرِبْ لَمْ يُضْرَبْ لَا يَضْرِبُ
لَا يُضْرَبُ لَنْ يَضْرِبَ لَنْ يُضْرَبَ الامر منه اِضْرِبْ لِتُضْرَبْ لِيَضْرِبْ لِيُضْرَبْ
والنهي عنه لَا تَضْرِبْ لَا تُضْرَبْ لَا يَضْرِبْ لَا يُضْرَبْ الظرف منه مَضْرِبٌ مَضْرِبَانِ
مَضَارِبُ مُضَيْرِبٌ والآلة منه مِضْرَبٌ مِضْرَبَانِ مَضَارِبُ مُضَيْرِبٌ مِضْرَبَةٌ
مِضْرَبَتَانِ مَضَارِبُ مُضَيْرِبَةٌ مِضْرَابٌ مِضْرَابَانِ مَضَارِيبُ مُضَيْرِيبٌ
افعل التفضيل منه اَضْرَبُ اَضْرَبَانِ اَضْرَبُونَ اَضَارِبُ اُضَيْرِبٌ والمؤنث
منه ضُرْبَى ضُرْبَيَانِ ضُرْبَيَاتٌ ضُرَبٌ ضُرَيْبَى **باب فَعَلَ يَفْعُلُ**
النَّصْرُ يارى دادن نَصَرَ يَنْصُرُ نَصْراً فهو نَاصِرٌ نَاصِرَانِ نَاصِرُونَ نَصَرَةٌ
نُصَّارٌ نُصَّرٌ نُصَرَاءُ نُصْرَانٌ نِصَارٌ نُصُورٌ نُوَيْصِرٌ نَاصِرَةٌ نَاصِرَتَانِ
نَاصِرَاتٌ نَوَاصِرُ نُصَّرٌ نُوَيْصِرَةٌ ونُصِرَ يُنْصَرُ نَصْراً فذاك مَنْصُورٌ مَنْصُورَانِ
مَنْصُورُونَ مَنْصُورَةٌ مَنْصُورَتَانِ مَنْصُورَاتٌ مَنَاصِيرُ مُنَيْصِيرٌ مُنَيْصِيرَةٌ
لَمْ يَنْصُرْ لَمْ يُنْصَرْ لَا يَنْصُرُ لَا يُنْصَرُ لَنْ يَنْصُرَ لَنْ يُنْصَرَ الامر منه اُنْصُرْ لِتُنْصَرْ
لِيَنْصُرْ لِيُنْصَرْ والنهي عنه لَا تَنْصُرْ لَا تُنْصَرْ لَا يَنْصُرْ لَا يُنْصَرْ الظرف منه مَنْصَرٌ
مَنْصَرَانِ مَنَاصِرُ مُنَيْصِرٌ والآلة منه مِنْصَرٌ مِنْصَرَانِ مَنَاصِرُ مُنَيْصِرٌ مِنْصَرَةٌ
مِنْصَرَتَانِ مَنَاصِرُ مُنَيْصِرَةٌ مِنْصَارٌ مِنْصَارَانِ مَنَاصِيرُ مُنَيْصِيرٌ افعل التفضيل
منه اَنْصَرُ اَنْصَرَانِ اَنْصَرُونَ اَنَاصِرُ اُنَيْصِرٌ والمؤنث منه نُصْرَى نُصْرَيَانِ

نُصَيْرِيَاتٌ نُصَيْرِيَّةٌ **باب** فَعِلَ يَفْعَلُ العِلْم دانستن عَلِمَ يَعْلَمُ عِلْمًا فهو
عَالِمٌ عَالِمَانِ عَالِمُوْنَ عَلَمَةٌ عُلَّامٌ عُلَمٌ عُلَّمٌ عُلَمَاءُ عُلْمَانٌ عِلَامٌ عُلُوْمٌ عُوَيْلِمٌ
عَالِمَةٌ عَالِمَتَانِ عَالِمَاتٌ عَوَالِمُ عُلَّمٌ عُوَيْلِمَةٌ وَعُلِمَ يُعْلَمُ عِلْمًا فذاك مَعْلُوْمٌ
مَعْلُوْمَانِ مَعْلُوْمُوْنَ مَعْلُوْمَةٌ مَعْلُوْمَتَانِ مَعْلُوْمَاتٌ مَعَالِيْمُ مُعَيْلِيْمٌ مُعَيْلِيْمَةٌ
لَمْ يَعْلَمْ لَمْ يُعْلَمْ لَا يَعْلَمُ لَا يُعْلَمُ لَنْ يَعْلَمَ لَنْ يُعْلَمَ الامر منه اِعْلَمْ لِتُعْلَمْ لِيَعْلَمْ
لِيُعْلَمْ والنهي عنه لَا تَعْلَمْ لَا تُعْلَمْ لَا يَعْلَمْ لَا يُعْلَمْ الظرف منه مَعْلَمٌ مَعْلَمَانِ مَعَالِمُ
مُعَيْلِمٌ والآلة منه مِعْلَمٌ مِعْلَمَانِ مَعَالِمُ مُعَيْلِمٌ مِعْلَمَةٌ مِعْلَمَتَانِ مَعَالِمُ مُعَيْلِمَةٌ
مِعْلَامٌ مِعْلَامَانِ مَعَالِيْمُ مُعَيْلِيْمٌ افعل التفضيل منه اَعْلَمُ اَعْلَمَانِ اَعْلَمُوْنَ اَعَالِمُ
اُعَيْلِمُ والمونث منه عُلْمٰى عُلْمَيَانِ عُلْمَيَاتٌ عُلَمٌ عُلَيْمٰى **باب** فَعَلَ يَفْعَلُ الفتح
كشادن فَتَحَ يَفْتَحُ فَتْحًا فهو فَاتِحٌ فَاتِحَانِ فَاتِحُوْنَ فَتَحَةٌ فُتَّاحٌ فُتَّحٌ فُتَّحٌ فُتَحَاءُ
فُتْحَانٌ فِتَاحٌ فُتُوْحٌ فُوَيْتِحٌ فَاتِحَةٌ فَاتِحَتَانِ فَاتِحَاتٌ فَوَاتِحُ فُتَّحٌ فُوَيْتِحَةٌ وفُتِحَ
يُفْتَحُ فَتْحًا فذاك مَفْتُوْحٌ مَفْتُوْحَانِ مَفْتُوْحُوْنَ مَفْتُوْحَةٌ مَفْتُوْحَتَانِ مَفْتُوْحَاتٌ
مَفَاتِيْحُ مُفَيْتِيْحٌ مُفَيْتِيْحَةٌ لَمْ يَفْتَحْ لَمْ يُفْتَحْ لَا يَفْتَحُ لَا يُفْتَحُ لَنْ يَفْتَحَ لَنْ يُفْتَحَ الامر منه
اِفْتَحْ لِتُفْتَحْ لِيَفْتَحْ لِيُفْتَحْ والنهي عنه لَا تَفْتَحْ لَا تُفْتَحْ لَا يَفْتَحْ لَا يُفْتَحْ الظرف منه مَفْتَحٌ
مَفْتَحَانِ مَفَاتِحُ مُفَيْتِحٌ والآلة منه مِفْتَحٌ مِفْتَحَانِ مَفَاتِحُ مُفَيْتِحٌ مِفْتَحَةٌ مِفْتَحَتَانِ
مَفَاتِحُ مُفَيْتِحَةٌ مِفْتَاحٌ مِفْتَاحَانِ مَفَاتِيْحُ مُفَيْتِيْحٌ افعل التفضيل منه اَفْتَحُ اَفْتَحَانِ
اَفْتَحُوْنَ اَفَاتِحُ اُفَيْتِحُ والمونث منه فُتْحٰى فُتْحَيَانِ فُتْحَيَاتٌ فُتَحٌ فُتَيْحٰى **باب**

فَعِلَ يَفْعِلُ الحِسْبُ والمَحْسِبَةُ والحِسْبانُ پنداشتن و شمردن و بظن شدن حَسِبَ يَحْسِبُ
حِسْباً ومَحْسِبَةً وحِسْباناً فهو حاسِبٌ حاسِبانِ حاسِبونَ حَسَبَةٌ حُسّابٌ
حُسَّبٌ حُسُبٌ حُسَباءُ حُسْبانٌ حِسابٌ حُسوبٌ حُوَيْسِبٌ حاسِبَةٌ حاسِبَتانِ حاسِباتٌ
حَواسِبُ حُسَّبٌ حُوَيْسِبَةٌ وحُسِبَ يُحْسَبُ حِسْباً ومَحْسَبَةً وحِساباً وحُسْباناً فذاك مَحْسوبٌ
مَحْسوبانِ مَحْسوبونَ مَحْسوبَةٌ مَحْسوبَتانِ مَحْسوباتٌ مَحاسيبُ مُحَيْسِبٌ مُحَيْسِبَةٌ
لَمْ يَحْسِبْ لَمْ يُحْسَبْ لا يَحْسِبُ لا يُحْسَبُ لَنْ يَحْسِبَ لَنْ يُحْسَبَ الامر منه اِحْسِبْ
لِتُحْسَبْ لِيَحْسِبْ لِيُحْسَبْ والنهی عنه لا تَحْسِبْ لا تُحْسَبْ لا يَحْسِبْ لا يُحْسَبْ الظرف منه
مَحْسِبٌ مَحْسِبانِ مَحاسِبُ مُحَيْسِبٌ والآلة منه مِحْسَبٌ مِحْسَبانِ مَحاسِبُ مُحَيْسِبٌ
مِحْسَبَةٌ مِحْسَبَتانِ مَحاسِبُ مُحَيْسِبَةٌ مِحْسابٌ مِحْسابانِ مَحاسيبُ مُحَيْسِبٌ
افعل التفضيل منه اَحْسَبُ اَحْسَبانِ اَحْسَبونَ اَحاسِبُ اُحَيْسِبُ والمؤنث منه
حُسْبى حُسْبَيانِ حُسْبَياتٌ حُسَبٌ حُسَيْبى ضَرَبَ دراصل ضَرْباً بود ضرباً مصدر
بود چون خواستند که مصدر را فعل ماضی معلوم سازند حرف اول مفتوح بود و ثانی و ثالث را
فتح دادند و تنوین تمکن را حذف کردند برای علامت فعلیت تا از ضرباً ضَرَبَ شد
يَضْرِبُ دراصل ضَرَبَ بود و ضَرَبَ فعل ماضی معلوم بود چون خواستند که فعل ماضی معلوم
را فعل مضارع معلوم سازند یک حرف از حروف اَتَیْنَ مفتوح در اولش آورده فا
کلمه را سکون و عین کلمه را کسره دادند و در آخرش اعراب فعی درآوردند تا از ضَرَبَ يَضْرِبُ
شد ضارِبٌ دراصل يَضْرِبُ بود حرف مضارع را حذف کردند و فاء کلمه را مفتوح کرده بعد از آن

الف علامت اسم فاعل در آورند و در آخرش تنوین تمکن در آوردند ضاربٌ شد ضاربان
در اصل ضاربٌ بود در آخرش الف علامت رفع یا یاء ما قبل مفتوح علامت نصب و جر
و نون مکسوره عوض تنوین مفرد یا حرکت مفرد یا عوض هر دو علی اختلاف الاقوال در آوردند
ضاربانِ شد فی حالة الرفع و ضاربَینِ شد فی حالتی النصب و الجر ضاربُونَ در اصل
ضاربٌ بود در آخرش واو علامت رفع یا یاء ما قبل مکسور علامت نصب و جر و نون مفتوحه
عوض تنوین مفرد یا حرکت مفرد یا عوض هر دو در آوردند ضاربُونَ شد فی حالة الرفع
و ضاربِینَ شد فی حالتی النصب و الجر ضَرَبَةٌ جمع تکسیر از آن ضاربٌ است ضاربٌ اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود ثالث را
نیز فتح دادند والف وحدان را حذف کرده عوض آن تا متحرک در آخرش آوردند ضَرَبَة
شد ضُرّابٌ جمع تکسیر از آن ضاربٌ است ضاربٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند و ثالث را مشدد ساخته حرکت فتح دادند بعد
از مشدد الف جمع تکسیر در آوردند والف وحدان را حذف کردند ضُرّابٌ شد ضُرَّبٌ جمع تکسیر
از آن ضاربٌ است ضاربٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف
اول را ضم دادند و ثالث را مشدد ساخته حرکت فتح دادند والف وحدان را حذف کردند ضُرَّبٌ
شد ضُرْبانٌ جمع تکسیر از آن ضاربٌ است ضاربٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان
را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند ثالث را ساکن ساخته الف وحدان را حذف کردند
ضُرْبٌ شد ضُرَباءُ جمع تکسیر از آن ضاربٌ است ضاربٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم

وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند ثالث و رابع را فتح داده الف ممدوده در آخرش
در آوردند و الف وحدان را حذف کردند ضُرَبَاءُ شد ضُرْبَانٌ جمع تکسیر از ان ضارِبٌ ست
ضارِبٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند
ثالث را ساکن ساختند در آخرش الف و نون مزیدتان در آورده الف وحدان را حذف کردند
ضُرْبَانٌ شد ضِرَابٌ جمع تکسیر از ان ضارِبٌ است ضارِبٌ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول را کسره دادند و ثالث را فتحه بعد از ان الف جمع
تکسیر در آورده الف وحدان را حذف کردند ضِرَابٌ شد ضُرُوبٌ جمع تکسیر از ان ضارِبٌ است
ضارِبٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول و ثالث را
ضم دادند بعد حرف ثالث واو ساکنه در آورده الف وحدان را حذف کردند ضُرُوبٌ شد
ضُوَيْرِبٌ تصغیر از ان ضارِبٌ ست ضارِبٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند حرف اول را ضم دادند و ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا
یای تصغیر در آوردند ضُوَيْرِبٌ شد ضارِبَةٌ ضارِبَتَانِ ضارِبَاتٌ ضَوَارِبُ جمع
تکسیر از ان ضارِبَةٌ ست ضارِبَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع
تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود آنرا بحال خود گذاشتند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو
مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند تا و وحدان را حذف کردند ضَوَارِبُ شد
و تنوین تمکن را برای منع صرف نیز حذف کردند ضَوَارِبُ شد ضُرَّبٌ جمع تکسیر از ان
ضارِبَةٌ است ضارِبَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند

حرف اول را ضم دادند و ثالث را مشدد ساختند حرکت فتحه دادند بعده الف و تاء وحدانرا
را حذف کردند ضُرَیِّبٌ شد ضُوَیْرِبَۃٌ تصغیر از ان ضَارِبَۃٌ ست ضَارِبَۃٌ اسم مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آنرا واو
مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر درآوردند ضُوَیْرِبَۃٌ شد مَضْرُوبٌ مَضْرُوبَانِ مَضْرُوبُوْنَ
مَضْرُوبٌ در اصل یُضْرَبُ بود یُضْرَبُ فعل مضارع مجهول بود چون خواستند که فعل
مضارع مجهول را اسم مفعول سازند حرف مضارع را حذف کردند و عوض او میم مفتوحه
بضم عین کلمه درآوردند و ضمه را دراز کردند تا از و واو ظاهر شود و در آخرش تنوین
تمکن درآوردند برای علامت اسمیت مضروب شد مَضَارِیْبُ جمع تکسیر از ان مَضْرُوبٌ و
مَضْرُوبَۃٌ ست مَضْرُوبٌ و مَضْرُوبَۃٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا
جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود ثانی را فتح دادند سوم جا الف علامت جمع تکسیر
درآوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند واو ساکن ماقبل او مکسور آنرا
بیا بدل کردند تاء وحدانرا حذف کردند تنوین تمکن را بواسطه منع صرف حذف
کردند مَضَارِیْبُ شد مُضَیْرِیْبٌ و مُضَیْرِیْبَۃٌ تصغیر از ان مَضْرُوبٌ و مَضْرُوبَۃٌ ست
مَضْرُوبٌ و مَضْرُوبَۃٌ اسم مکبر بودند چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول
را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود
آنرا کسره دادند واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُضَیْرِیْبٌ و مُضَیْرِیْبَۃٌ
شد لَمْ یَضْرِبْ در اصل یَضْرِبُ بود چون لم جازمه در اولش درآوردند آخرش

را جزم کردند علامة جزمی سقوط حرکت شد در پنج صیغه و سقوط نون اعرابی شد
در هفت صیغه و سقوط هیچ نکرد در دو صیغه زیرا نکه مبنی است وَالْمَبْنِيُّ مَا لَا يَتَغَيَّرُ آخِرُهُ
بِدُخُولِ الْعَوَامِلِ عَلَيْهِ و همچنین است جحد مجهول لَا يُضْرَبُ در اصل يُضْرَبُ بود چون لا نفی در
اولش در آوردند آخرش را هیچ نکرد بلکه معنی مثبت را نفی ساخت لَا يُضْرَبُ شد لَنْ يُضْرَبَ
لَنْ يُضْرَبَا الی آخره در اصل يُضْرَبُ يُضْرَبَانِ الخ بود چون لن ناصبه را در اولش آوردند آخرش
را نصب کردند علامت نصبی ظهور فتحات شد در پنج صیغه و سقوط نونات اعرابی شد در هفت
صیغه و سقوط هیچ نشد در دو صیغه زیرا که مبنی ست وَالْمَبْنِيُّ مَا لَا يَتَغَيَّرُ آخِرُهُ بِاخْتِلَافِ الْعَوَامِلِ عَلَيْهِ
لَنْ يُضْرَبَ شد الخ اِضْرِبْ اِضْرِبَا اِضْرِبُوا الخ در اصل تَضْرِبُ تَضْرِبَانِ الخ بود تا که علامت استقبال
بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مکسور بود همزه
وصل مکسوره در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط حرکة شد در یک صیغه و سقوط نونات اعرابی شد در چهار صیغه و سقوط هیچ نشد
در یک صیغه زیرا نکه مبنی است وَالْمَبْنِيُّ مَا لَا يَتَغَيَّرُ آخِرُهُ بِدُخُولِ الْعَوَامِلِ عَلَيْهِ با نون ثقیله اِضْرِبَنَّ
اِضْرِبَانِّ اِضْرِبُنَّ اِضْرِبِنَّ اِضْرِبَانِّ اِضْرِبْنَانِّ با نون خفیفه اِضْرِبَنْ اِضْرِبُنْ اِضْرِبِنْ
اِضْرِبَنَّ و اِضْرِبَنْ در اصل اِضْرِبْ بود چون نون ثقیله و خفیفه بدو متصل شد ما قبل نون
مبنی بر فتح گشت اِضْرِبَنَّ و اِضْرِبَنْ شد اِضْرِبَانِّ در اصل اِضْرِبَا بود چون نون ثقیله بدو
متصل شد نون ثقیله را کسره دادند برای مشابهت بنون تثنیه اِضْرِبَانِّ شد اِضْرِبْنَانِّ
در اصل يَضْرِبْنَ بود چون نون ثقیله بدو متصل شد اجتماع ثلث نونات شد و اجتماع

۴ جحد با نفی جحد ... | جحد نفی ... | اتصال کردن | چون ما ... | تحقیق الوقف | باشد نون خفیفه | ۹ نون را در اصول | ۳ مجهول که فاعلش مذکور نباشد | شرح ... (marginal notes)

ثلث نونات را در کلام عرب مستکره میداشتند بنابران الف فاصله میان نون جمع
و نون ثقیله در آوردند تا اجتماع ثلث نونات نشود و نون ثقیله را کسره دادند برای مشابهت
بنون تثنیه اضربنانّ شد اضربنّ و اضربن در اصل اضربوا بود چون نون ثقیله
خفیفه بدو متصل شد التقای ساکنین شد میان واو و نون واو را حذف کردند و ضمه را
باقی گذاشتند تا دلالت کند بر حذف واو اضربنّ اضربن شد اضربنّ و اضربن در
اصل اضربی بود چون نون ثقیله و خفیفه بدو متصل شد التقای ساکنین شد میان یا
و نون یا را حذف کردند و کسره را باقی گذاشتند تا دلالت کند بر یاء محذوف اضربنّ و
اضربن شد لتضرب لتضربا لتضربوا لتضربی لتضربا لتضربن لیضرب لیضربا لیضربوا
لتضرب لتضربا لیضربن لاضرب لنضرب لیضرب در اصل یضرب بود چون لام امر در
اولش در آوردند آخرش را جزم کردند علامت جزمی سقوط حرکت شد در پنج صیغه و سقوط
نون اعرابی شد در هفت صیغه و سقوط هیچ نگردید در دو صیغه زیرا که مبنی است با نون
ثقیله لتضربنّ لتضربانّ لتضربنّ لتضربنّ لتضربانّ لتضربنانّ با نون خفیفه لتضربن
لتضربن لتضربن امر غائب معلوم با نون ثقیله لیضربنّ لیضربانّ لیضربنّ لتضربنّ
لتضربانّ لیضربنانّ لاضربنّ لنضربنّ با نون خفیفه لیضربن لیضربن لتضربن لاضربن
لنضربن امر غائب مجهول با نون ثقیله لیضربنّ لیضربانّ لیضربنّ لتضربنّ لتضربانّ
لیضربنانّ لاضربنّ لنضربنّ با نون خفیفه لیضربن لیضربن لتضربن لاضربن
لنضربن و تعلیلهای با نون تاکید ثقیله و خفیفه بر امر بی لام قیاس باید کرد نهی مخاطب معلوم

لا تضرب لا تضربا لا تضربوا لا تضربی لا تضربا لا تضربن نهی غائب معلوم لا یضرب
لا یضربا لا یضربوا لا تضرب لا تضربا لا یضربن لا اضرب لا نضرب نهی مجهول بضم حرف
مضارع و فتح ماقبل آخر لا یضرب در اصل یضرب بود چون لاء نهی در اول فعل مضارع
درآمد آخرش را جزم کردند علامت جزمی سقوط حرکت شد در پنج صیغه و سقوط نون اعرابی
شد در هفت صیغه و سقوط هیچ نکرد در دو صیغه زیرا که مبنی است و تعلیلهای نهی
مجهول بر قیاس نهی معلوم و تعلیلهای با نون ثقیله و خفیفه بر قیاس امر حاضر الظرف
منه مَضْرِبٌ مَضْرِبَانِ مَضَارِبُ مُضَيْرِبٌ مَضَارِبُ جمع تکسیر از آن مَضْرِبٌ است
مَضْرِبٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح است ثانی
را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند تنوین تمکن را بواسطه منع صرف حذف کردند
مَضَارِبُ شد مُضَيْرِبٌ تصغیر از آن مَضْرِبٌ است مَضْرِبٌ اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر در آوردند مُضَيْرِبٌ
شد و الآلة منه مِضْرَبٌ مِضْرَبَانِ مَضَارِبُ مُضَيْرِبٌ مَضَارِبُ جمع تکسیر از آن
مِضْرَبٌ است مِضْرَبٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول
و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره
دادند تنوین تمکن را بواسطه منع صرف حذف کردند مَضَارِبُ شد مُضَيْرِبٌ تصغیر از آن مِضْرَبٌ
است مِضْرَبٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را
فتح سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مُضَيْرِبٌ شد

مضیریبة مضربتان مضارب مضیریبة مضارب جمع تکسیر ازان مضربة ست مضربة
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول وثانی را فتحه دادند
سوم جای الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه با بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند تای وحدانرا
حذف کردند وتنوین را نیز بواسطه منع صرف حذف کردند مضارب شد مضیریبة تصغیر ازان
مضربة ست مضربة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند
ثانی را فتحه سوم جای یای تصغیر در آوردند حرفیکه با بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند
مضیریبة شد مضراب مضرابان مضاریب مضیریب مضاریب جمع تکسیر ازان
مضراب ست مضراب اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند
حرف اول ثانی را فتحه دادند سوم جای الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه با بعد الف جمع
تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند
تنوین را نیز برای منع صرف حذف کردند مضاریب شد مضیریب تصغیر ازان مضراب ست
مضراب اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتحه
سوم جای یای تصغیر در آوردند حرفیکه با بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف
ساکن ما قبل او مکسور بود آن الف را بیا بدل کردند مضیریب شد **فعل التفضیل منه**
اضرب اضربان اضربون اضارب اضیرب اضارب جمع تکسیر ازان اضرب ست
اضرب اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول
مفتوح بود ثانی را نیز فتحه دادند سوم جای الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه با بعد الف

جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند اَضَارِبُ شد اُضَیْرِبُ تصغیر ازان اَضْرُبُ ست
اَضْرُبُ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی
را فتحه سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند اُضَیْرِبُ شد
المؤنث منه ضُرْبَی ضُرْبَیَانِ ضُرْبَیَاتٌ ضُرَبٌ ضُرَیْبَی ضُرَبٌ جمع تکسیر ازان ضُرْبَی
ست ضُرْبَی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول
مضموم بود ثانی را فتح دادند الف وحدانرا حذف کردند ضُرَبٌ شد ضُرَیْبَی تصغیر
ازان ضُرْبَی ست ضُرْبَی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول
مضموم بود ثانی را فتحه دادند سوم جا یاء تصغیر در آوردند ضُرَیْبَی شد باب فَعُلَ یَفْعُلُ

اَلشَّرَفُ بزرگ شدن شَرُفَ یَشْرُفُ شَرَفاً وَشَرَافَةً فهو شَرِیْفٌ شَرِیْفَانِ شَرِیْفُوْنَ
شُرَفَاءُ شِرَافٌ شُرُفٌ شُرْفَانٌ اَشْرَافٌ اَشْرِفَاءُ اَشْرِفَةٌ شُرُوْفٌ شُرَیْفٌ شَرِیْفَةٌ
شَرِیْفَتَانِ شَرِیْفَاتٌ شَرَائِفُ شُرُفٌ شُرَیْفَةٌ شُرِفَ بِهٖ یُشْرَفُ بِهٖ شَرَفاً وَشَرَافَةً بِهٖ
فذاک مَشْرُوْفٌ بِهٖ مَشْرُوْفٌ بِهِمَا مَشْرُوْفٌ بِهِمْ مَشْرُوْفٌ بِهَا مَشْرُوْفٌ بِهِمَا مَشْرُوْفٌ بِهِنَّ
لَمْ یَشْرُفْ لَمْ یُشْرَفْ بِهٖ لَا یَشْرُفُ لَا یُشْرَفُ بِهٖ لَنْ یَشْرُفَ لَنْ یُشْرَفَ بِهٖ الامر منه اُشْرُفْ
لِیُشْرَفْ بِکَ لِیَشْرُفْ لِیُشْرَفْ بِهٖ والنهی عنه لَا تَشْرُفْ لَا تُشْرَفْ بِکَ لَا یَشْرُفْ
لَا یُشْرَفْ بِهٖ الظرف منه مَشْرَفٌ مَشْرَفَانِ مَشَارِفُ مُشَیْرِفٌ والآلة منه مِشْرَفٌ
مِشْرَفَانِ مَشَارِفُ مُشَیْرِفٌ مِشْرَفَةٌ مِشْرَفَتَانِ مَشَارِفُ مُشَیْرِفَةٌ مِشْرَافٌ مِشْرَافَانِ
مَشَارِیْفُ مُشَیْرِیْفٌ افعل التفضیل منه اَشْرَفُ اَشْرَفَانِ اَشْرَفُوْنَ اَشَارِفُ

شرف مع فتحه صراح و قاموس و منتخب و غیاث منتهی الارب فی لغة العرب ۱۲

اَلشَّرِیفُ وَالمُونث منه شَرِیْفَةٌ بِجَرِ فَیانِ بِجَرِ فَیانٍ شَرِیْفَةٌ شَرِیْفٌ شَرِیفٌ یعنی شَرِیْفُ در اصل یَشْرِفُ بود یَشْرِفُ فعلِ مضارع معلوم بود چون خواستند که فعلِ مضارع را مشتبه ساختند حرفِ مضارع را حذف کردند بفتح فا کلمه و عین کلمه را حرکت کسره دادند و یا آخر یا علامت صفت مشبه آوردند و در آخرش تنوین تمکن درآوردند برائی علامت اسمیت شَرِیْفٌ شد شُرَفَاءُ جمع تکسیر از ان شَرِیْفٌ ست شَرِیْفٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرفِ اول را ضم دادند ثانی را فتح و در آخرش الف ممدوده درآوردند یا را حذف کردند شُرَفَاءُ شد شِرَافٌ جمع تکسیر از ان شَرِیْفٌ است شَرِیْفٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را کسره دادند ثانی را فتح و سوم جا الف جمع تکسیر درآورده یا را حذف کردند شِرَافٌ شد شُرُفٌ جمع تکسیر از ان شَرِیْفٌ ست شَرِیْفٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرفِ اول و ثانی را ضم دادند و یا را واحد را حذف کردند شُرُفٌ شد شُرْفَانٌ جمع تکسیر از ان شَرِیْفٌ ست شَرِیْفٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را ساکن ساختند در آخرش الف و نون مزیدتان درآوردند یار واحد را حذف کردند شُرْفَانٌ شد شِرْفَانٌ جمع تکسیر از ان شَرِیْفٌ ست شَرِیْفٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرفِ اول را کسره دادند ثانی را ساکن ساختند و در آخرش الف و نون مزیدتان درآورده یا را حذف کردند شِرْفَانٌ شد اَشْرَافٌ جمع تکسیر از ان

شریف است شریف اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
در اول الف مفتوحه در آوردند و ثانی را ساکن ساختند و ثالث را فتح دادند بعد از آن
الف مزید در آوردند یاء وحدان را حذف کردند اشراف شد اشرفاء جمع تکسیر از آن شریف
است شریف اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند در اول
الف مفتوحه در آوردند و ثانی را سکون ساختند در آخرش الف ممدوده در آوردند یا را
حذف کردند اشرفاء شد اشرفة جمع تکسیر از آن شریف است شریف اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند در اول الف مفتوحه در آوردند و ثانی را سکون
ساختند در آخرش تا در آوردند یاء وحدان را حذف کردند اشرفة شد شروف جمع تکسیر از آن
شریف است شریف اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
حرف اول و ثانی را ضمه دادند سوم جا واو مسکون در آوردند یاء وحدان را حذف کردند شروف
شد شُرَیِّف تصغیر از آن شریف است شریف اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر
را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند و ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی
که ما بعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند شُرَیِّف شد شرائف جمع تکسیر از آن شریفة
است شریفة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف
اول مفتوح ساختند ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف
جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند تاء وحدان را حذف کردند شرائف شد بعده یاء قسم
شد بعد الف زائده آنرا بهمزه بدل کردند شرائف شد شُرَف جمع تکسیر از آن شریفة

١٥

است شریفۃ اسم وحدان بود چون خواستند کہ اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول را
ضم دادند دوم راشد وساختہ مفتوح کردند یا و تا و وحدانرا حذف کردند شُرَفٌ شد
شُرَیفۃٌ تصغیر از ان شریفۃ است شریفۃٌ اسم مکبر بود چون خواستند کہ اسم مکبر را
مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح وسوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکہ مابعد
یاء تصغیر بود آنرا کسرہ دادند شُرَیِّفَۃٌ شد بعدہ دو حرف از یک جنس ہم آمدند اول
ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند شُرَیِّفَۃٌ شد۔ صرف صغیر فعل ثلاثی
مزید صحیح **باب اَفْعَلَ یُفْعِلُ** الاِکْرَامُ بزرگ داشتن و بخشش کردن
و نواختن اَکْرَمَ یُکْرِمُ اِکْرَامًا فھو مُکْرِمٌ و اُکْرِمَ یُکْرَمُ اِکْرَامًا فذاک مُکْرَمٌ لم یُکْرِمْ
لم یُکْرَمْ لا یُکْرِمُ لا یُکْرَمُ لن یُکْرِمَ لن یُکْرَمَ الامر منہ اَکْرِمْ لِتُکْرَمْ لِیُکْرِمْ لِیُکْرَمْ
والنہی عنہ لا تُکْرِمْ لا تُکْرَمْ لا یُکْرِمْ لا یُکْرَمْ الظرف منہ مُکْرَمٌ مُکْرَمَانِ مُکْرَمَاتٌ **باب
تفعیل** التَّفْرِیحُ خوشنود کردن فَرَّحَ یُفَرِّحُ تَفْرِیحًا فھو مُفَرِّحٌ و فُرِّحَ یُفَرَّحُ
تَفْرِیحًا فذاک مُفَرَّحٌ لم یُفَرِّحْ لم یُفَرَّحْ لا یُفَرِّحُ لا یُفَرَّحُ لن یُفَرِّحَ
لن یُفَرَّحَ الامر منہ فَرِّحْ لِتُفَرَّحْ لِیُفَرِّحْ لِیُفَرَّحْ والنہی عنہ لا تُفَرِّحْ لا تُفَرَّحْ لا
یُفَرِّحْ لا یُفَرَّحْ الظرف منہ مُفَرَّحٌ مُفَرَّحَانِ مُفَرَّحَاتٌ **باب مفاعلہ** المُضَارَبَۃ
بایکدیگر زدن ضَارَبَ یُضَارِبُ مُضَارَبَۃً فھو مُضَارِبٌ و ضُورِبَ یُضَارَبُ
مُضَارَبَۃً فذاک مُضَارَبٌ لم یُضَارِبْ لم یُضَارَبْ لا یُضَارِبُ لا یُضَارَبُ
لن یُضَارِبَ لن یُضَارَبَ الامر منہ ضَارِبْ لِتُضَارَبْ

16

لیضارب لیضارب والنہی عنہ لاتضارب لاتضارب لایضارب لایضارب الظرف منہ مضارب مضاربان مضاربات **باب افتعال** الاکتساب دیدن داود اکتسب یکتسب اکتسابا فہو مکتسب واکتسب یکتسب اکتسابا فذاک مکتسب لم یکتسب لم یکتسب لایکتسب لایکتسب لن یکتسب لن یکتسب الامر منہ اکتسب لیکتسب لیکتسب لیکتسب والنہی عنہ لاتکتسب لاتکتسب لایکتسب لایکتسب الظرف منہ مکتسب مکتسبان مکتسبات **باب انفعال** الانصراف بازگشتن انصرف ینصرف انصرافا فہو منصرف وانصرف ینصرف انصرافا فذاک منصرف لم ینصرف لم ینصرف لاینصرف لاینصرف لن ینصرف لن ینصرف الامر منہ انصرف لتنصرف لینصرف لینصرف والنہی عنہ لاتنصرف لاتنصرف لاینصرف لاینصرف الظرف منہ منصرف منصرفان منصرفات **باب تفعل** التصرف دست درکاری کردن تصرف یتصرف تصرفا فہو متصرف وتصرف یتصرف تصرفا فذاک متصرف لم یتصرف لم یتصرف لایتصرف لایتصرف لن یتصرف لن یتصرف الامر منہ تصرف لتتصرف لیتصرف لیتصرف والنہی عنہ لاتتصرف لاتتصرف لایتصرف لایتصرف الظرف منہ متصرف متصرفان متصرفات **باب تفاعل** التضارب باہم خصومت کردن وجنگ نمودن تضارب یتضارب تضاربا فہو متضارب وتضورب یتضارب تضاربا فذاک متضارب لم یتضارب لم یتضارب لایتضارب لایتضارب لن یتضارب لن یتضارب الامر منہ

تضارب لتتضارب لیتضارب لیتضارب والنہی عنہ لاتتضارب لاتتضارب
لایتضارب لایتضارب لایتضارب الظرف منہ متضارب متضاربان متضاربات

باب فعلال الاحمرار سرخ شدن احمرّ یحمرّ احمراراً فہو محمرّ واحمرّ یحمرّ
احمراراً فذاک محمرّ لم یحمرّ لم یحمرّ لم یحمرر لم یحمرّ لم یحمرّ لم یحمرر لا یحمرّ
لا یحمرّ لن یحمرّ لن یحمرّ الامر منہ احمرّ احمرّ احمرر لتحمرّ لتحمرّ لتحمرر لیحمرّ لیحمرّ
لیحمرر لیحمرّ لیحمرّ لیحمرر والنہی عنہ لا تحمرّ لا تحمرّ لا تحمرر لا تحمرّ لا تحمرّ
لا تحمرّ لا یحمرّ لا یحمرّ لا یحمرر لا یحمرّ لا یحمرّ لا یحمرر الظرف منہ محمرّ محمرّان محمرّات

باب استفعال الاستخراج طلب خروج کردن استخرج یستخرج استخراجاً فہو مستخرج
واستخرج یستخرج استخراجاً فذاک مستخرج لم یستخرج لم یستخرج لا یستخرج لا یستخرج
لن یستخرج لن یستخرج الامر منہ استخرج لتستخرج لیستخرج لیستخرج والنہی عنہ
لا تستخرج لا تستخرج لا یستخرج لا یستخرج الظرف منہ مستخرج مستخرجان مستخرجات

باب افعیلال الاحمیرار سرخ شدن احمارّ یحمارّ احمیراراً فہو محمارّ
واحمورّ یحمارّ احمیراراً فذاک محمارّ لم یحمارّ لم یحمارّ لم یحمارر لم یحمارّ
لم یحمارّ لم یحمارر لا یحمارّ لا یحمارّ لن یحمارّ لن یحمارّ الامر منہ احمارّ احمارّ
احمارر لتحمارّ لتحمارّ لتحمارر لیحمارّ لیحمارّ لیحمارر لیحمارّ لیحمارّ لیحمارر والنہی عنہ
لا تحمارّ لا تحمارّ لا تحمارر لا تحمارّ لا تحمارّ لا تحمارر لا یحمارّ لا یحمارّ لا یحمارر
لا یحمارّ لا یحمارّ لا یحمارر الظرف منہ محمارّ محمارّان محمارّات قاعدہ است

که در تمام ابواب ثلاثی مزید عین کلمه در مضارع مضموم نیست بنابران در تعلیل
بعد از حذف حرف مضارع در بناءِ امر نظر بعین کلمه نمیکنند و همزهٔ مکسوره می آید
باب افعال لَمْ یُکْرِمْ در اصل یُکْرِمُ بود چون لم جازمه بر اول فعل مضارع درآمد
آخرش را جزم کرد علامتِ جزمی سقوطِ حرکة شد لَمْ یُکْرِمْ شد لَمْ یُکْرِمَا در اصل یُکْرِمَانِ
بود چون لم جازمه بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامتِ جزمی سقوطِ
نون اعرابی شد لَمْ یُکْرِمَا شد برین قیاس اند صیغهائی باقی لَمْ یُکْرِمْنَ در اصل
یُکْرِمْنَ بود چون لم جازمه بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی است
وَالْمَبْنِیُّ مَا لَا یَتَغَیَّرُ آخِرُهُ بِدُخُوْلِ الْعَوَامِلِ عَلَیْهِ لَمْ یُکْرِمْنَ شد و بر قیاس معلوم است
مجهول لَنْ یُکْرَمَ در اصل یُکْرَمُ بود چون لن ناصبه بر اول فعل مضارع درآمد آخرش
را نصب کرد علامت نصبی ظهور فتح گشت لَنْ یُکْرَمَ شد لَنْ یُکْرَمَا در اصل
یُکْرَمَانِ بود چون لن ناصبه بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را نصب کرد
علامتِ نصبی سقوطِ نون اعرابی گشت لَنْ یُکْرَمَا شد برین قیاس اند صیغهائے
دیگر لَنْ یُکْرَمْنَ در اصل یُکْرَمْنَ بود چون لن ناصبه در اول فعل مضارع درآمد
آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی است وَالْمَبْنِیُّ مَا لَا یَتَغَیَّرُ آخِرُهُ بِدُخُوْلِ الْعَوَامِلِ
عَلَیْهِ لَنْ یُکْرَمْنَ شد و برهمین قیاس است مجهول الامر منه اَکْرِمْ اَکْرِمَا اَکْرِمُوْا
اَکْرِمِیْ اَکْرِمَا اَکْرِمْنَ اَکْرِمْ را از تُکْرِمُ بنا کردند تا که علامت استقبال
بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزهٔ قطعیه محذوفه را باز آوردند

19

امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت
شد اَکرِمْ شد اَکرِمَا را از تُکرِمَانِ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف
کردند ما بعد حذف ساکن ماند ہمزہ قطعیہ محذوفہ را باز آوردند امر ہمان باشد
بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد اَکرِمَا شد
برین قیاس اند دیگر صیغہا اَکرِمْنَ را از تُکرِمْنَ بنا کردند تا که علامت استقبال بود
آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند ہمزہ قطعیہ محذوفہ را باز آوردند امر ہمان باشد
بسکون آخر آخرش را چیزی نکرد زیرانکه مبنی است و المبنی ما لا یتغیر آخرہ بدخول العوامل
علیہ اَکرِمْنَ شد لِتُکرَمْ لِتُکرَمَا لِتُکرَمُوا لِتُکرَمِی لِتُکرَمَا لِتُکرَمْنَ اصل لِتُکرَمْ تُکرَمُ
بود چون لام امر براول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد
لِتُکرَمْ شد لِتُکرَمَا در اصل تُکرَمَانِ بود چون لام امر براول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم
کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لِتُکرَمَا شد برین قیاس اند صیغہای باقی
لِتُکرَمْنَ در اصل تُکرَمْنَ بود چون لام امر براول فعل مضارع درآمد آخرش را چیزی نکرد
زیرانکه مبنی است و المبنی ما لا یتغیر آخرہ بدخول العوامل علیہ لِتُکرَمْنَ شد لِیُکرَمْ
لِیُکرَمَا لِیُکرَمُوا لِتُکرَمْ لِتُکرَمَا لِیُکرَمْنَ لِاُکرَمْ لِنُکرَمْ لِیُکرَمْ در اصل یُکرَمُ بود چون
لام امر براول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد
لِیُکرَمْ شد لِیُکرَمَا در اصل یُکرَمَانِ بود چون لام امر براول فعل مضارع درآمد آخرش
را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لِیُکرَمَا شد برین قیاس اند صیغہا

۴۰

دیگر لیکرمن در اصل یکرمن بود چون لام امر در اولش در آمد آخرش را چیزی نکرد
زیرا که مبنی است والمبنی ما لا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه لاکرم در اصل اکرم
بود چون لام امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد
لاکرم شد لنکرم در اصل نکرم بود چون لام امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد
علامت جزمی سقوط حرکت شد لنکرم شد بر همین قیاس است هشت صیغه مجهول لاتکرم
لاتکرما لاتکرموا لاتکرمی لاتکرما لاتکرمن لااکرم لانکرم لاتکرم در اصل تکرم بود چون لای
نهی در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لاتکرم
شد لاتکرما در اصل تکرمان بود چون لای نهی در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم
کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لاتکرما شد بر این قیاس اند صیغه‌های دیگر
لاتکرمن در اصل تکرمن بود چون لای نهی در اول فعل مضارع در آمد آخرش را چیزی نکرد
زیرا که مبنی است والمبنی ما لا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه لاتکرمن شد بر این قیاس
است مجهول نهی لایکرم لایکرما لایکرموا لاتکرم لاتکرما لایکرمن لااکرم لانکرم لایکرم
در اصل یکرم بود چون لای نهی در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی
سقوط حرکت شد لایکرم شد لایکرما در اصل یکرمان بود چون لای نهی در اول فعل
مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لایکرما شد
بر این قیاس اند صیغه‌های باقی لایکرمن در اصل یکرمن بود چون لای نهی در اول
فعل مضارع در آمد آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی است والمبنی ما لا یتغیر آخره بدخول

الْعَوَامِلِ عَلَيْهِ لَا تُكْرِمْنَ شد وبرین قیاس است نهی مجهول بابِ التَّفْعِیل لَمْ یُفَرَّحْ در اصل یُفَرَّحُ بود چون لم جازمه در اولِ فعلِ مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامتِ جزمی سقوطِ حرکت شد لَمْ یُفَرَّحْ شد لَمْ یُفَرَّحَا در اصل یُفَرَّحَانِ بود چون لم جازمه در اولِ فعلِ مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامتِ جزمی سقوطِ نونِ اعرابی شد لَمْ یُفَرَّحَا شد برین قیاس اند صیغهای باقی لَمْ یُفَرَّحْنَ در اصل یُفَرَّحْنَ بود چون لم جازمه در اولِ فعلِ مضارع درآمد آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی است لَمْ یُفَرَّحْنَ شد وبرین قیاس اند صیغهای مجهول لَنْ یُفَرَّحَ در اصل یُفَرَّحُ بود چون لن ناصبه در اولِ فعلِ مضارع درآمد آخرش را نصب کرد علامتِ نصبی ظهورِ فتح گشت لَنْ یُفَرَّحَ شد لَنْ یُفَرَّحَا در اصل یُفَرَّحَانِ بود چون لن ناصبه در اولِ فعلِ مضارع درآمد آخرش را نصب کرد علامتِ نصبی سقوطِ نونِ اعرابی شد لَنْ یُفَرَّحَا شد برین قیاس اند صیغهای باقی لَنْ یُفَرَّحْنَ در اصل یُفَرَّحْنَ بود چون لن ناصبه در اولِ فعلِ مضارع درآمد آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی است وَالْمَبْنِیُّ مَا لَا یَتَغَیَّرُ آخِرُهُ بِدُخُولِ الْعَوَامِلِ عَلَیْهِ لَنْ یُفَرَّحْنَ شد وبر قیاس معلوم مجهول است الامر فَرِّحْ فَرِّحَا فَرِّحُوا فَرِّحِی فَرِّحَا فَرِّحْنَ فَرِّحْ را از تُفَرِّحُ بنا کرد تا که علامتِ استقبال بود آنرا حذف کردند مابعدِ حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکونِ آخر آخرش را وقف کردند علامتِ وقفی سقوطِ حرکت شد فَرِّحْ شد فَرِّحَا را از تُفَرِّحَانِ بنا کردند تا که علامتِ استقبال بود آنرا حذف کردند مابعدِ حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکونِ آخر آخرش را وقف کردند علامتِ وقفی سقوطِ نونِ اعرابی شد فَرِّحَا شد برین قیاس اند صیغهای باقی فَرِّحْنَ را از تُفَرِّحْنَ

بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف متحرک ماند امر بجان باشد

بسکون آخر آخرش را جزمی نکردند زیرا که مبنی است والمبنی ما لا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه

و نفرحن شد لتفرح لتفرحا لتفرحوا لتفرحی لتفرحا لتفرحن لتفرح در اصل تفرح بود چون

لام امر برا اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لتفرح

شد لتفرحا در اصل تفرحان بود چون لام امر در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد

علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لتفرحا شد برین قیاس اند صیغهای باقی لتفرحن

در اصل تفرحن بود چون لام امر بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزمی نکرد زیرا که

مبنی است والمبنی ما لا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه لتفرحن شد امر غائب لیفرح

لیفرحا لیفرحوا لتفرح لتفرحا لیفرحن لافرح لنفرح لیفرح در اصل یفرح بود چون

لام امر در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد

لیفرح شد لیفرحا در اصل یفرحان بود چون لام امر بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد

علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لیفرحا شد برین قیاس اند صیغهای باقی لیفرحن

اصل یفرحن بود چون لام امر در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزمی نکرد زیرا که مبنی است

والمبنی ما لا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه لیفرحن شد و برقیاس معلوم است مجهول نهی

لا تفرح لا تفرحا لا تفرحوا لا تفرحی لا تفرحا لا تفرحن لا تفرح در اصل تفرح بود

چون لا نهی در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد

لا تفرح شد لا تفرحا در اصل تفرحان بود چون لا نهی در اول فعل مضارع درآمد آخرش

راجزم کرد علامتِ جزمی سقوطِ نونِ اعرابی شد لا تُفرَحا شد برین قیاس اند صیغهای
دیگر لا تُفرَحنَ در اصل تُفرَحنَ بود چون لاء نهی در اول فعلِ مضارع درآمد آخرش را چیزی
نکرد زیرا که مبنی است وَالْمَبْنِیُّ مَا لَا یَتَغَیَّرُ آخِرُهُ بِدُخُولِ الْعَوَامِلِ عَلَیْهِ لا تُفرَحنَ شد و برین
قیاس است نهی مجهول لا یُفرَحْ لا یُفرَحَا لا یُفرَحُوا لا تُفرَحْ لا تُفرَحَا لا یُفرَحنَ لا
اُفرَحْ لا نُفرَحْ لا یُفرَحْ در اصل یُفرَحُ بود چون لاء نهی در اول فعلِ مضارع درآمد آخرش را
جزم کرد علامتِ جزمی سقوطِ حرکت شد لا یُفرَحْ شد لا یُفرَحَا در اصل یُفرَحَانِ بود
چون لاء نهی در اول فعلِ مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامتِ جزمی سقوطِ نونِ اعرابی
شد لا یُفرَحَا شد برین قیاس اند صیغهای باقی لا یُفرَحنَ در اصل یُفرَحنَ بود چون
لاء نهی در اول فعلِ مضارع درآمد آخرش را هیچ نکرد زیرا که مبنی است وَالْمَبْنِیُّ مَا لَا یَتَغَیَّرُ
آخِرُهُ بِدُخُولِ الْعَوَامِلِ عَلَیْهِ لا یُفرَحنَ شد بر قیاس معلوم است مجهول باب مفاعله
لَمْ یُضَارِبْ در اصل یُضَارِبُ بود چون لم جازمه در اول فعلِ مضارع درآمد آخرش را
جزم کرد علامتِ جزمی سقوطِ حرکت شد لَمْ یُضَارِبْ شد لَمْ یُضَارِبَا در اصل یُضَارِبَانِ
بود چون لم جازمه در اول فعلِ مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامتِ جزمی سقوطِ
نونِ اعرابی شد لَمْ یُضَارِبَا شد صیغهای دیگر برین قیاس اند لَمْ یُضَارِبْنَ
در اصل یُضَارِبْنَ بود چون لم جازمه در اول فعلِ مضارع درآمد آخرش را چیزی
نکرد زیرا که مبنی است وَالْمَبْنِیُّ مَا لَا یَتَغَیَّرُ آخِرُهُ بِدُخُولِ الْعَوَامِلِ عَلَیْهِ لَمْ
یُضَارِبْنَ شد برین قیاس است مجهول لَنْ یُضَارِبَ در اصل یُضَارِبُ

بود چون لَن ناصبه در اول فعل مضارع درآمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی ظهور فتح گشت لَن تُضَارِبَ شد دیگر جمیع صیغها چنانچه بالا مرقوم شد بر همان قیاس اند الامر ضَارِبْ ضَارِبَا ضَارِبُوا ضَارِبِي ضَارِبَا ضَارِبْنَ ضَارِبْ را از تُضَارِبُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد ضَارِبْ شد ضَارِبَا را از تُضَارِبَانِ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد ضَارِبَا باشد برین قیاس اند صیغهای دیگر ضَارِبْنَ را از تُضَارِبْنَ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی است وَالْمَبْنِيُّ مَا لَا يَتَغَيَّرُ آخِرُهُ بِدُخُولِ الْعَوَامِلِ عَلَيْهِ ضَارِبْنَ شد لِيُضَارَبْ لِيُضَارَبَا لِيُضَارَبُوا لِتُضَارَبِي لِتُضَارَبَا لِيُضَارَبْنَ لِيُضَارَبْ در اصل تُضَارَبُ بود چون لام امر در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لِتُضَارَبْ شد لِتُضَارَبَا در اصل تُضَارَبَانِ بود چون لام امر در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لِتُضَارَبَا شد برین قیاس اند صیغهای دیگر لِتُضَارَبْنَ در اصل تُضَارَبْنَ بود چون لام امر در اول فعل مضارع درآمد آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی است وَالْمَبْنِيُّ مَا لَا يَتَغَيَّرُ آخِرُهُ بِدُخُولِ الْعَوَامِلِ عَلَيْهِ برهمین قیاس است امر غائب متکلم معلوم

٣٥ تقدیم الحروف وتأخیرها وحرکاتها وسکناتها فان تلك الهیئة مخصوصة للکلمة وقد یطلق علی نفس الکلمة باعتبار اشتمالها علی الهیئة المذکورة کذا صرح به العلامة البرجندی ١٢٦٧ ...

و مجهول نهی لَا تُضَارَبْ لَا تُضَارَبَا لَا تُضَارَبُوا لَا تُضَارَبِي لَا تُضَارَبَا لَا تُضَارَبْنَ
لَا تُضَارَبْ در اصل تُضَارَبُ بود چون لای نهی در اول فعل مضارع در آمد آخرش را
جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لَا تُضَارَبْ شد لَا تُضَارَبَا در اصل تُضَارَبَانِ
بود چون لای نهی در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون
اعرابی شد لَا تُضَارَبَا شد لَا تُضَارَبْنَ در اصل تُضَارَبْنَ بود چون لای نهی در اول
فعل مضارع در آمد آخرش را چیزی نکرد زیراکه مبنی است و الْمَبْنِيُّ مَا لَا يَتَغَيَّرُ آخِرُهُ بِدُخُولِ
الْعَوَامِلِ عَلَيْهِ و بر همین قیاس مجهول است **باب افتعال** لَمْ يَكْتَتِبْ وَلَنْ يَكْتَتِبَ بر
قیاس صیغهای که مذکور شد امر اِكْتَتِبْ اِكْتَتِبَا اِكْتَتِبُوا اِكْتَتِبِي اِكْتَتِبَا اِكْتَتِبْنَ
اِكْتَتِبْ را از تَكْتَتِبُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف
ساکن ماند همزهٔ وصل بکسر در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را
وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اِكْتَتِبْ شد اِكْتَتِبَا را از تَكْتَتِبَانِ بنا کردند
تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن ماند همزهٔ وصل بکسر در
اولش در آوردند آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد اِكْتَتِبَا شد اِكْتَتِبْنَ را
از تَكْتَتِبْنَ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن ماند همزهٔ وصل
بکسر در اولش در آوردند آخرش را چیزی نکردند زیراکه مبنی است و الْمَبْنِيُّ مَا لَا يَتَغَيَّرُ آخِرُهُ بِدُخُولِ
الْعَوَامِلِ عَلَيْهِ اِكْتَتِبْنَ شد و صیغهای باقی همان قیاس است که در بابهای بالا مذکور
شد **باب انفعال** بر قیاس ابواب گذشته است اِنْصَرَفَ اِنْصَرَفَا اِنْصَرَفُوا

اِنْصَرِفِي اِنْصَرِفَا اِنْصَرِفْنَ اِنْصَرِفْ را از تَنْصَرِفُ بنا کردند تا که علامت استقبال
بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزهٔ وصل بکسر در اولش در آوردند ما
ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اِنْصَرِفْ
شد و دیگر صیغهای بر قیاس بابهای بالا اند باب تَفَعُّل و باب تَفَاعُل بقیاس
باب تفعیل و باب مفاعله اند که در امر حاضر بعد از حذف تا متحرک می ماند و صیغهای
دیگر مانند صیغهای ہمان باب ست باب افعلال اِحْمَرَّ در اصل اِحْمَرَرَ بود دو
حرف از یک جنس ہم آمدند ہر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند اِحْمَرَّ
شد یَحْمَرُّ در اصل یَحْمَرِرُ بود دو حرف از یک جنس ہم بر آمدند ہر دو متحرک اول را
ساکن کرده در دوم ادغام کردند یَحْمَرُّ شد مُحْمَرٌّ در اصل مُحْمَرِرٌ بود دو حرف از یکجنس
ہم آمدند ہر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مُحْمَرٌّ شد اُحْمُرَّ در اصل اُحْمُرِرَ
بود دو حرف از یکجنس ہم آمدند ہر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند
اُحْمُرَّ شد یُحْمَرُّ در اصل یُحْمَرَرُ بود دو حرف از یکجنس ہم آمدند ہر دو متحرک اول را ساکن کرده در
دوم ادغام کردند یُحْمَرُّ شد مُحْمَرٌّ در اصل مُحْمَرَرٌ بود دو حرف از یکجنس ہم آمدند ہر دو متحرک اول
را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مُحْمَرٌّ شد لَمْ یَحْمَرَّ در اصل یَحْمَرِرُ بود چون لم جازمه در اول
فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین
شد میان ہر دو راء را اول که ساکن شده بود برای ادغام و راء ثانی که ساکن شد بعلامت
جزمی بعضی راء ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن

متحرک اول را در دوم ادغام کردند لَمْ یَحْمَرَّ شد و بعضی رای ثانی را حرکتِ کسره دادند لِاَنَّ السَّاکِنَ اِذَا حُرِّکَ حُرِّکَ بِالْکَسْرِ بعده اولِ ساکن ثانیِ متحرک اول را در دوم ادغام کردند لَمْ یَحْمَرِّ خوانند و بعضی ترکِ اِدِّغام کردند لَمْ یَحْمَرِرْ خواندند لَمْ یَحْمَرَّا در اصل یَحْمَرَّانِ بود چون لَمْ جازمه بر اولِ فعلِ مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامتِ جزمی سقوطِ نونِ اعرابی شد لَمْ یَحْمَرَّا شد در صیغهای واحد مؤنث و جمع میخوانند و در تثنیه و جمع نون دور میشود امر اِحْمَرَّ را از تَحْمَرُّ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزهٔ وصل بکسره در اولش درآوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامتِ وقفی سقوطِ حرکت شد التقاءِ ساکنین شد میان هر دو رای اول که برای ادغام ساکن شده بود و رای ثانی که بعلامت وقفی ساکن شده بعضی رای ثانی را حرکتِ فتح دادند لِاَنَّ الْفَتْحَةَ اَخَفُّ الْحَرَکَاتِ بعده اولِ ساکن ثانیِ متحرک اول را در دوم ادغام کردند اِحْمَرَّ خوانند و بعضی رای ثانی را حرکتِ کسره دادند لِاَنَّ السَّاکِنَ اِذَا حُرِّکَ حُرِّکَ بِالْکَسْرِ بعده اولِ ساکن ثانیِ متحرک اول را در دوم ادغام کردند اِحْمَرِّ خوانند و بعضی ترکِ اِدِّغام کردند اِحْمَرِرْ خواندند اِحْمَرَّا را از تَحْمَرَّانِ بنا کردند تا که علامتِ استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعدِ حذف ساکن ماند همزهٔ وصل بکسره در اولش درآوردند امر همان باشد بسکونِ آخر آخرش را وقف کردند علامتِ وقفی سقوطِ نونِ اعرابی شد اِحْمَرَّا شد و برین قیاست اِحْمَرُّوا و اِحْمَرِّی و اِحْمَرَّا اِحْمَرِرْنَ را از تَحْمَرِرْنَ بنا کردند تا که علامت

استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن یا نه همزهٔ وصل بکسر در اولش در آوردند
امر بحان یا شد بسکون آخر آخرش را جیزی نکرد زیرا که مبنی است والمبنی ما لا یتغیر آخره
بدخول العوامل علیه احمر رن شد لیحمر در اصل یحمر بود چون لام امر بر اول فعل مضارع
در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقای ساکنین شد میان
هر دو راء راء اول که برای ادغام ساکن شده بود و راء ثانی که بعلامت جزمی ساکن شده
بعضی راء ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم ادغام کردند لیحمر خوانند و بعضی راء ثانی را حرکت کسره دادند
لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
ادغام کردند لیحمر خوانند و بعضی ترک ادغام کردند لیحمرر خوانند لیحمر در اصل یحمر بود
چون لام امر بر اول فعل مضارع غائب معلوم در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط
حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو راء راء اول که برای ادغام ساکن شده
بود و راء ثانی که بعلامت جزمی ساکن شد بعضی راء ثانی را حرکت فتح دادند لان
الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لیحمر
خوانند و بعضی راء ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر
بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لیحمر خوانند و بعضی ترک ادغام
لیحمرر خوانند و همبرین قیاس متکلم واحد و متکلم مع الغیر است لیحمر در اصل یحمر بود چون
لام امر بر اول فعل مضارع مجهول در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت

شد التقاء ساکنین شد میان ہر دو راء را اول کہ برای ادغام ساکن شدہ بود و راء
ثانی کہ بعلامت جزمی ساکن گشت بعضی راء ثانی را حرکت فتح دادند لاَنَّ اَلفَتحَةَ اَخَفُّ
الحَرَکَاتِ بعدہ اول ساکن ثانی متحرک اوّل را در دوم ادغام کردند لِیَحمَرَّ خواندند و بعضی راء
ثانی را حرکت کسرہ دادند لاَنَّ السَّاکِنَ اِذَا حُرِّکَ حُرِّکَ بِالکَسرِ بعدہ اوّل ساکن ثانی
متحرک اوّل را در دوم ادغام کردند لِیَحمَرِّ خواندند و بعضی بترک ادغام لِیَحمَرِر خواندند
لَا تَحمَرَّ در اصل تَحمَرِرُ بود چون لاء نہی بر اوّل فعل مضارع مخاطب معلوم در آمد آخرش را
جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان ہر دو راء را اول کہ
برای ادغام ساکن شدہ بود و راء دوم کہ برای علامت جزمی ساکن گشت بعضی راء ثانی
را حرکت فتح دادند لاَنَّ اَلفَتحَةَ اَخَفُّ الحَرَکَاتِ بعدہ اوّل ساکن ثانی متحرک اوّل را
در دوم ادغام کردند لَا تَحمَرَّ خواندند و بعضی راء ثانی را حرکت کسرہ دادند لاَنَّ السَّاکِنَ
اِذَا حُرِّکَ حُرِّکَ بِالکَسرِ بعدہ اوّل ساکن ثانی متحرک اوّل را در دوم ادغام کردند لَا تَحمَرِّ
خواندند و بعضی بترک ادغام لَا تَحمَرِر خواندند و ہمچنین نہی لَا یَحمَرَّ لَا اَحمَرَّ لَا نَحمَرَّ
وجہ دانند لَا تُحمَرَّ در اصل تُحمَرُّ بود چون لاء نہی بر اوّل فعل مضارع مجہول در آمد آخرش را
جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان ہر دو را الی آخر
و ہمچنین درست لَا یُحمَرَّ و لَا اُحمَرَّ و لَا نُحمَرَّ **باب افعیلال** اِحمَار در اصل اِحمَارَرَ بود دو
حرف از یکجنس بہم آمدند ہر دو متحرک اول را ساکن کردہ در دوم ادغام کردند اِحمَارَّ
شد یَحمَارُّ در اصل یَحمَارِرُ بود دو حرف از یکجنس بہم آمدند ہر دو متحرک اول را ساکن کردہ

نہم باب افعیلال راہ راست و راہ بیوا و راہ گشادہ از نہج و صراح و کشف و کنز و بہار عجم و غیرہ صاحب بہار عجم نوشتہ کہ فارسیان

در دوم ادغام کردند یحمارُّ شد الامر منه اِحمارَّ اِحمارِّ اِحمارُّ واِحمارِّی اِحمارّا اِحمارِرنَ
اِحمارَّ را از تحمارُّ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف
ساکن ماند همزهٔ وصل بکسر در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف
کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقای ساکنین شد میان هر دو راء راء اول که
برای ادغام ساکن شده بود و راء ثانی که بعلامت وقفی ساکن گشت بعضی راء ثانی را حرکت
فتح دادند لانّ الفتحة اخفّ الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند اِحمارَّ خواندند و بعضی راء ثانی را حرکت کسره دادند لانّ الساکن اذا حُرِّکَ
حُرِّکَ بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اِحمارِّ خواندند و بعضی
بترک ادغام اِحمارِر خواندند و برین قیاس اند باقی صیغهای نیز باب در بیان
رباعی مجرد و مزید فیه باب فَعلَلَة الدَّحرَجَة والدِّحراج گرد گردانیدن چیزی را
دَحرَجَ یُدَحرِجُ دَحرَجَةً وَدِحراجًا فهو مُدَحرِجٌ وَدُحرِجَ یُدَحرَجُ دَحرَجَةً وَدِحراجًا فذاک
مُدَحرَجٌ لم یُدَحرِج لم یُدَحرَج لا یُدَحرِجُ لا یُدَحرَجُ لن یُدَحرِجَ لن یُدَحرَجَ الامر منه
دَحرِج لِتُدَحرَج لِیُدَحرِج لِیُدَحرَج والنهی عنه لا تُدَحرِج لا تُدَحرَج لا یُدَحرِج لا یُدَحرَج
الظرف منه مُدَحرَجٌ مُدَحرَجانِ مُدَحرَجاتٌ باب تَفَعلُل التَّدَحرُج گردیدن تَدَحرَجَ
یَتَدَحرَجُ تَدَحرُجًا فهو مُتَدَحرِجٌ وتُدُحرِجَ یُتَدَحرَجُ تَدَحرُجًا فذاک مُتَدَحرَجٌ لم یَتَدَحرَج
لم یُتَدَحرَج لا یَتَدَحرَجُ لا یُتَدَحرَجُ لن یَتَدَحرَجَ لن یُتَدَحرَجَ الامر منه تَدَحرَج لِتُتَدَحرَج
لِیَتَدَحرَج لِیُتَدَحرَج والنهی عنه لا تَتَدَحرَج لا تُتَدَحرَج لا یَتَدَحرَج لا یُتَدَحرَج الظرف منه

۳۱

بالضم او بکسر سرگین جعل ۱۲ منتخب و صراح و قاموس و تاج

تدحرج گردیدن ۱۲ منتخب اللغات و قاموس تاج

مُتَدَحْرِجٌ مُتَدَحْرِجَانِ مُتَدَحْرِجَاتٌ **بابِ اِفْعِنْلال** اَلْاِحْرِنْجَامُ انبوهی کردن و بر
یکدیگر افتادن شتر در بازگشتن اِحْرَنْجَمَ یَحْرَنْجِمُ اِحْرِنْجَامًا فَهُوَ مُحْرَنْجِمٌ وَاُحْرُنْجِمَ یُحْرَنْجَمُ
اِحْرِنْجَامًا فَذَاکَ مُحْرَنْجَمٌ لَمْ یَحْرَنْجِمْ لَمْ یُحْرَنْجَمْ لَا یَحْرَنْجِمُ لَا یُحْرَنْجَمُ لَنْ یَحْرَنْجِمَ لَنْ یُحْرَنْجَمَ
الامر منه اِحْرَنْجِمْ لِتُحْرَنْجَمْ لِیَحْرَنْجِمْ لِیُحْرَنْجَمْ والنهی عنه لَا تَحْرَنْجِمْ لَا تُحْرَنْجَمْ لَا یَحْرَنْجِمْ
لَا یُحْرَنْجَمْ الظرف منه مُحْرَنْجَمٌ مُحْرَنْجَمَانِ مُحْرَنْجَمَاتٌ **بابِ اِفْعِلّال** اَلْاِقْشِعْرَارُ موی
بر اندام برخاستن و دانها بر پوست اعضا بر آمدن از سرما یا از لرزه یا از ترس اِقْشَعَرَّ یَقْشَعِرُّ
اِقْشِعْرَارًا فَهُوَ مُقْشَعِرٌّ وَاُقْشُعِرَّ یُقْشَعَرُّ اِقْشِعْرَارًا فَذَاکَ مُقْشَعَرٌّ لَمْ یَقْشَعِرَّ لَمْ یَقْشَعْرِرْ لَمْ
یَقْشَعِرِ لَمْ یُقْشَعَرَّ لَمْ یُقْشَعَرِ لَمْ یُقْشَعْرَرْ لَا یَقْشَعِرُّ لَا یُقْشَعَرُّ لَنْ یَقْشَعِرَّ لَنْ یُقْشَعَرَّ الامر منه
اِقْشَعِرَّ اِقْشَعِرِ اِقْشَعْرِرْ لِتُقْشَعَرَّ لِتُقْشَعَرِ لِتُقْشَعْرَرْ لِیَقْشَعِرَّ لِیَقْشَعِرِ لِیَقْشَعْرِرْ لِیُقْشَعَرَّ
لِیُقْشَعَرِ لِیُقْشَعْرَرْ والنهی عنه لَا تَقْشَعِرَّ لَا تَقْشَعِرِ لَا تَقْشَعْرِرْ لَا تُقْشَعَرَّ لَا تُقْشَعَرِ لَا تُقْشَعْرَرْ
لَا یَقْشَعِرَّ لَا یَقْشَعِرِ لَا یَقْشَعْرِرْ لَا یُقْشَعَرَّ لَا یُقْشَعَرِ لَا یُقْشَعْرَرْ الظرف منه مُقْشَعَرٌّ مُقْشَعَرَّانِ
مُقْشَعَرَّاتٌ **امر از بابِ فَعْلَلَة** دَحْرِجْ دَحْرِجَا دَحْرِجُوا دَحْرِجِی دَحْرِجَا دَحْرِجْنَ دَحْرِجْ را از
تُدَحْرِجُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند مر بیان باشد
بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد دَحْرِجْ شد تا آخر تَمَدْحَرَجْ را از تَتَدَحْرَجُ
بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند مر بیان باشد بسکون آخر آخر
را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد تَدَحْرَجْ شد تا آخر و از **بابِ اِفْعِنْلال** اِحْرَنْجِمْ
اِحْرَنْجِمَا اِحْرَنْجِمُوا اِحْرَنْجِمِی اِحْرَنْجِمَا اِحْرَنْجِمْنَ اِحْرَنْجِمْ را از تَحْرَنْجِمُ بنا کردند تا که علامت

استقبال بود آنرا حذف کردند بعده حذف ساکن یا ند همزهٔ وصل بکسر ذرا ولش درآوردند

امر بهمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد

اِحْرَنْجِمْ شد لِيَحْرَنْجِمْ لِيَحْرَنْجِمَا لِيَحْرَنْجِمُوْا لِتَحْرَنْجِمِيْ لِتَحْرَنْجِمَا لِتَحْرَنْجِمْنَ وهمچنین امر غائب است

معلوم ومجهول **باب اِفْعِلَّال** اِقْشَعَرَّ در اصل اِقْشَعْرَرَ بود دو حرف از یک جنس در یک

کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک

اول را در دوم ادغام کردند اِقْشَعَرَّ شد يَقْشَعِرُّ در اصل يَقْشَعْرِرُ بود دو حرف از یکجنس در یک

کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک

اول را در دوم ادغام کردند يَقْشَعِرُّ شد مُقْشَعِرٌّ در اصل مُقْشَعْرِرٌ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه

بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را

در دوم ادغام کردند مُقْشَعِرٌّ شد مُقْشَعَرٌّ در اصل مُقْشَعْرَرٌ بود دو حرف از یک جنس در یک کلمه

بهم آمدند هر دو متحرک بعد از نقل حرکت اول بما قبل او را در دوم ادغام کردند مُقْشَعَرٌّ شد

لَمْ يَقْشَعِرَّ در اصل يَقْشَعِرُّ بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع معلوم در آمد آخرش را جزم

کردند علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو راء راء اول که برائے

ادغام ساکن شده بود و راء دوم که بعلامت جزمی ساکن شد بعضے راء ثانی را حرکت

فتح دادند لِاَنَّ الْفَتْحَةَ اَخَفُّ الْحَرَكَاتِ بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام

کردند لَمْ يَقْشَعِرَّ خواندند وبعضی راء ثانی را حرکت کسره دادند لِاَنَّ السَّاكِنَ اِذَا حُرِّكَ

حُرِّكَ بِالْكَسْرِ بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لَمْ يَقْشَعِرِّ خواندند و

بعضی بترک ادغام لَمْ یَقْشَعِرَّ خوانند الامر اِقْشَعِرَّ اِقْشَعِرَّا اِقْشَعِرُّوا اِقْشَعِرِّي اِقْشَعِرَّا اِقْشَعْرِرْنَ اِقْشَعِرَّ را از تَقْشَعِرُّ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بسوی عین کلمه عین کلمه او مکسور بود همزه وصل بکسر در اولش درآوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقای ساکنین شد میان هر دو راء راء اول که برای ادغام ساکن شده بود و راء ثانی که بعلامت وقفی ساکن گشت بعضی راء ثانی را حرکت فتح دادند لِاَنَّ الْفَتْحَةَ اَخَفُّ الْحَرَكَاتِ بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اِقْشَعِرَّ خوانند و بعضی راء ثانی را حرکت کسره دادند لِاَنَّ السَّاكِنَ اِذَا حُرِّكَ حُرِّكَ بِالْكَسْرِ بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اِقْشَعِرِّ خوانند و بعضی ترک ادغام اِقْشَعْرِرْ خوانند اِقْشَعِرَّ را از تَقْشَعِرَّانِ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بسوی عین کلمه عین کلمه او مکسور بود همزه وصل بکسر در اولش درآوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد اِقْشَعِرَّا شد لِتُقْشَعَرَّ در اصل تُقْشَعَرُّ بود چون لام امر بر اول فعل مضارع مجهول درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو راء راء اول که برای ادغام ساکن شده بود و راء ثانی که بعلامت جزمی ساکن گشت بعضی راء ثانی را حرکت فتح دادند لِاَنَّ الْفَتْحَةَ اَخَفُّ الْحَرَكَاتِ بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لِتُقْشَعَرَّ خوانند بعضی راء ثانی را حرکت کسره دادند لِاَنَّ السَّاكِنَ اِذَا حُرِّكَ

۳۴

متحرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک را عمل را در دوم ادغام کردند لتقشعر خوانند و نزد
بعضی بتحرک ادغام لتقشعر خوانند مثال واوی از باب فَعَلَ یَفْعِلُ الوعد نوید دادن
وَعَدَ یَعِدُ وَعْدًا وَعِدَةً وَمَوْعِدًا ومیعادًا فهو واعِدٌ واعِدانِ واعِدُونَ وَعَدَةٌ وُعّادٌ
وُعَّدٌ وُعَّدٌ وُعَداءُ وُعْدانٌ وِعادٌ وُعُودٌ اَو بَعِيدٌ واعِدَةٌ واعِدَتانِ واعِداتٌ اَوْاعِدُ
وُعَّدٌ اَو بِعَدَةٍ وَوُعِدَ یُوعَدُ وَعْدًا وَعِدَةً وَمَوْعِدًا ومیعادًا فذاک مَوْعُودٌ مَوْعُودانِ
مَوْعُودُونَ مَوْعُودَةٌ مَوْعُودَتانِ مَوْعُوداتٌ مَواعِیدُ وَبَعِیدٌ مَوْعِیدَةٌ لم یَعِدْ لم
یُوعَدْ لا یَعِدُ لا یُوعَدُ لن یَعِدَ لن یُوعَدَ الامر منه عِدْ لِتُوعَدْ لِیَعِدْ لِیُوعَدْ والنهی عنه لاتَعِدْ
لا تُوعَدْ لا یَعِدْ لا یُوعَدْ الظرف منه مَوْعِدٌ مَوْعِدانِ مَواعِدُ مُوَیْعِدٌ والآلة منه مِیعَدٌ مِیعَدانِ
مَواعِدُ مُوَیْعِدٌ مِیعَدَةٌ مِیعَدَتانِ مَواعِدُ مُوَیْعِدَةٌ مِیعادٌ مِیعادانِ مَواعِیدُ مُوَیْعِیدٌ
افعل التفضیل منه اَوْعَدُ اَوْعَدانِ اَوْعَدُونَ اَواعِدُ اَوَیْعِدُ والمؤنث منه وُعْدَی وُعْدَیانِ
وُعْدَیاتٌ وُعَدٌ وُعَیْدَی ماضی معلوم اند وَعَدْنا وَعَدْنَ بر اصل خود است وَعَدْتَ وَعَدْتُما
وَعَدْتُمْ وَعَدْتِ وَعَدْتُما وَعَدْتُنَّ وَعَدْتُ وَعَدْنا در اصل وَعَدْتَ الخ بود دال و تا بهم آمدند
هر دو قریب المخرج دال را تا کردند و تا در تا ادغام کردند وُعِدْتَ الخ ماضی مجهول صحیح
قیاس معلوم مضارع معلوم یَعِدُ یَعِدانِ یَعِدُونَ تا یَعِدْنَ در اصل یَوْعِدُ یَوْعِدانِ تا
یَوْعِدْنَ بود واو واقع شد میان یا مفتوحه و کسره لازمی ثقیل بود انداختند یَعِدُ الخ
شد تَعِدُ تَعِدانِ الخ در اصل تَوْعِدُ تَوْعِدانِ الخ بود واو واقع شد میان اخت یا مفتوحه
و کسره لازمی برای موافقت یا انداختند اَعِدُ نَعِدُ الخ شد مضارع مجهول التعلیل سالم

۳۵

ست اسم فاعل جمع تکسیر بر یک عَدَۃٌ وعَادٌ وعُدٌ بر قیاس ضَرَبَۃٌ ضُرَّابٌ ضُرَبٌ ست
اُوَیْعِدٌ تصغیر ازان وَاعِدٌ ست وَاعِدٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف
اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر
در آوردند وُوَیْعِدٌ شد بعده دو واو در اول کلمه بهم آمدند اول را بهمزه بدل کردند اُوَیْعِدٌ
شد اَوَاعِدُ جمع تکسیر ازان وَاعِدَۃٌ ست وَاعِدَۃٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح ست ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل
کردند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند تاء وحدان را حذف کردند و تنوین را نیز حذف
کردند برای منع صرف وَوَاعِدُ شد بعده دو واو در اول کلمه بهم آمدند اول را بهمزه بدل
کردند اَوَاعِدُ شد ظرف مَوَاعِدُ جمع تکسیر ازان مَوْعِدٌ ست مَوْعِدٌ اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف
جمع تکسیر در آوردند مَوَاعِدُ شد مُوَیْعِدٌ تصغیر ازان مَوْعِدٌ ست مَوْعِدٌ اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر
در آوردند مُوَیْعِدٌ شد اسم آله مَوَاعِدُ جمع تکسیر ازان مِیْعَدٌ ست مِیْعَدٌ اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَوْعِدٌ ست حرف
اول و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود
آنرا کسره دادند مَوَاعِدُ شد مُوَیْعِدٌ تصغیر ازان مِیْعَدٌ ست مِیْعَدٌ اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل کلمه او مَوْعِدٌ ست حرف اول

را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا
کسره دادند مُوَیْعِد شد مَوَاعِیْد جمع تکسیر ازان مِیْعَاد ست مِیْعَاد اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِوْعَاد ست حرف اول و ثانی را
فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند
بعده الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند و تنوین تمکن را حذف کردند برای
منع صرف مَوَاعِیْد شد مُوَیْعِیْد تصغیر ازان مِیْعَاد ست مِیْعَاد اسم مکبر بود چون خواستند که
اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِوْعَاد بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را
فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف
ساکن ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مُوَیْعِیْد شد اسم تفضیل اَوْعَد اَوَاعِد جمع تکسیر
ازان اَوْعَد ست اَوْعَد اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف
اول مفتوح بود و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف
جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند اَوَاعِد شد اُوَیْعِد تصغیر ازان اَوْعَد ست اَوْعَد اسم مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای
تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند اُوَیْعِد شد وُعَد جمع تکسیر
ازان وُعْدیٰ ست وُعْدیٰ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
حرف اول مضموم بود و ثانی را فتح دادند و الف وحدان را حذف کردند وُعَد شد وُعَیْدیٰ
تصغیر ازان وُعْدیٰ ست وُعْدیٰ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند

و مثنی که بجای نون بر کسره و تنوین را نگیرد اعیبم نحو صدق احمد ۱۲ افضل الکرمی

حرفِ اول مضموم بود و ثانی را فتح داوند و سوم جا یای تصغیر درآورند وُعَیْدِی شد

مثالِ یائی از بابِ فَعَلَ یَفْعُلُ الیُسْرُ و وردیه فتن و الیَسَار توانگری شد و دست چپ و المَیْسَرَة سوی

یَسَرَ یَسْرًا و یَسَارًا و مَیْسَرَةً فهو یَاسِرٌ یَاسِرَانِ یَاسِرُوْنَ یَسَرَةٌ یُسَّارٌ یُسَّرٌ یُسَّرٌ یُسَرَاءُ

یُسْرَانٌ یِسَارٌ یُسُوْرٌ یُوَیْسِرٌ یَاسِرَةٌ یَاسِرَتَانِ یَاسِرَاتٌ یَوَاسِرُ یُسَّرٌ یُوَیْسِرَةٌ وَ

یُسِرَ یُوْسَرُ یُسْرًا وَ یَسَارًا و مَیْسَرَةً فذاک مَیْسُوْرٌ لم یَیْسِرْ لم یُوْسَرْ لا یَیْسِرُ لا یُوْسَرُ لن

یَیْسِرَ لن یُوْسَرَ الامر منه اِیْسِرْ لِتُوْسَرْ لِیَیْسِرْ لِیُوْسَرْ والنهی عنه لا تَیْسِرْ لا تُوْسَرْ لا یَیْسِرْ

لا یُوْسَرْ الظرف منه مَیْسِرٌ مَیْسِرَانِ مَیَاسِرُ مُیَیْسِرٌ والآلة منه مِیْسَرٌ مِیْسَرَانِ مَیَاسِرُ

مُیَیْسِرٌ مِیْسَرَةٌ مِیْسَرَتَانِ مَیَاسِرُ مُیَیْسِرَةٌ مِیْسَارٌ مِیْسَارَانِ مَیَاسِیْرُ مُیَیْسِیْرٌ افعل التفضیل

منه اَیْسَرُ اَیْسَرَانِ اَیْسَرُوْنَ اَیَاسِرُ اُیَیْسِرٌ والمؤنث منه یُسْرٰی یُسْرَیَانِ یُسْرَیَاتٌ

یُسَرٌ یُیَیْسِرٰی مثالِ واوی از بابِ فَعِلَ یَفْعَلُ الوَجَلُ والمَوْجَلُ ترسیدن وَجِلَ

یَوْجَلُ وَجَلًا و مَوْجَلًا فهو وَاجِلٌ وَاجِلَانِ وَاجِلُوْنَ وَجَلَةٌ وُجَّالٌ وُجَّلٌ وُجُلٌ

وُجَلَاءُ وُجْلَانٌ وِجَالٌ وُجُوْلٌ اُوَیْجِلٌ وَاجِلَةٌ وَاجِلَتَانِ وَاجِلَاتٌ اَوَاجِلُ وُجَّلٌ

اُوَیْجِلَةٌ وَ وُجِلَ یُوْجَلُ وَجَلًا و مَوْجَلًا فذاک مَوْجُوْلٌ مَوْجُوْلَانِ مَوْجُوْلُوْنَ مَوْجُوْلَةٌ

مَوْجُوْلَتَانِ مَوْجُوْلَاتٌ مَوَاجِیْلُ مُوَیْجِیْلٌ مُوَیْجِیْلَةٌ لم یَوْجَلْ لم یُوْجَلْ لا یَوْجَلُ

لا یُوْجَلُ لن یَوْجَلَ لن یُوْجَلَ الامر منه اِیْجَلْ لِتُوْجَلْ لِیَوْجَلْ لِیُوْجَلْ والنهی عنه

لا تَوْجَلْ لا تُوْجَلْ لا یَوْجَلْ لا یُوْجَلْ الظرف منه مَوْجَلٌ مَوْجَلَانِ مَوَاجِلُ مُوَیْجِلٌ

والآلة منه مِیْجَلٌ مِیْجَلَانِ مَوَاجِلُ مُوَیْجِلٌ مِیْجَلَةٌ مِیْجَلَتَانِ مَوَاجِلُ مُوَیْجِلَةٌ مِیْجَالٌ

میجالان مواجیل موجیل افعل التفضیل منه اوجل اوجلان اوجلون اواجل
اوجیل والمونث منه وجلی وجلیان وجلیات وجل وجیلی ایجل یا را از توجل بنا کردم
تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه
عین کلمه او مفتوح بود همزه وصل بکسر در اولش آوردند امر همان باشد بسکون آخر
آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اوجل شد بعده واو ساکن ما قبل
او مکسور آن واو را بیا بدل کردند ایجل شد مواجل جمع تکسیر از ان میجل است میجل
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که
اصل او موجل بود بعده حرف اول و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مواجل شد مویجل تصغیر از ان میجل
است میجل اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که
اصل او موجل بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند و
ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مویجل شد صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد مثال واوی از باب
فعل یفعل الوضع نهادن وضع یضع وضعا وموضوعا وموضعا فهو واضع واضعان
واضعون وضعة وضاع وضع وضع وضعاء وضعان وضاع وضوع اویضع واضعة
واضعتان واضعات اواضع وضع اویضعة و وضع یوضع وضعا وموضعا وموضوعا
فذاک موضوع موضوعان موضوعون موضوعة موضوعتان موضوعات معا ضیع
مویضیع مویضیعة لم یضع لم یوضع لا یضع لا یوضع لن یضع لن یوضع الامر منه ضع

لِتُوضَعْ لِيَضَعْ لِيُوضَعْ والنهي عنه لَا تَضَعْ لَا تُوضَعْ لَا يَضَعْ لَا يُوضَعْ الظرف منه مَوْضِعٌ
مَوْضِعَانِ مَوَاضِعُ مُوَيْضِعٌ والآلة منه مِيضَعٌ مِيضَعَانِ مَوَاضِعُ مُوَيْضِعٌ مِيضَعَةٌ
مِيضَعَتَانِ مَوَاضِعُ مُوَيْضِعَةٌ مِيضَاعٌ مِيضَاعَانِ مَوَاضِيعُ مُوَيْضِيعٌ افعل التفضيل منه
اَوْضَعُ اَوْضَعَانِ اَوْضَعُونَ اَوَاضِعُ اُوَيْضِعٌ والمؤنث منه وُضْعَى وُضْعَيَانِ وُضْعَيَاتٌ
وُضَعٌ وُضَيْعَى يَضَعُ در اصل يَوْضِعُ بود واو واقع شد ميان ياء مفتوحه وكسره لازمي ثقيل
بود انداختند يَضِعُ شد بعده كسرهٔ ضاد را بفتح بدل كردند از جهت علت حرف حلق
يَضَعُ شد يُوضَعُ در اصل يُضَعُ بود يَضَعُ فعل مضارع معلوم بود چون خواستند كه فعل
مضارع معلوم را فعل مضارع مجهول كنند حرف اول را ضم دادند وما قبل آخر را فتح واو محذوفه
را باز آوردند لعدم قاعدة الحذف عليها يُوضَعُ شد امر ضَعْ ضَعَا ضَعُوا ضَعِي ضَعَا
ضَعْنَ ضَعْ را از تَضَعُ بنا كردند تا كه علامت استقبال بود وآنرا حذف كردند ما بعد حذف
متحرك بود امر همان باشد بسكون آخر آخرش را وقف كردند علامت وقفي سقوط حركت شد
ضَعْ شد ضَعَا را از تَضَعَانِ بنا كردند تا كه علامت استقبال بود آنرا حذف كردند ما بعد
حذف متحرك بود امر همان باشد بسكون آخر آخرش را وقف كردند علامت وقفي سقوط نون اعرابي شد

ضعا الخ صرف صغير فعل ثلاثي مجرد مثال واوي از باب فَعِلَ يَفْعِلُ الْوَرَمُ آماس ورم كردن وَرِمَ يَرِمُ
وَرَمًا فهو وَارِمٌ وَارِمَانِ وَارِمُونَ وَرِمَةٌ وُرَّامٌ وُرَّمٌ وُرْمٌ وُرَمَاءُ وُرْمَانٌ وِرَامٌ
وُرُومٌ اُوَيْرِمٌ وَارِمَةٌ وَارِمَتَانِ وَارِمَاتٌ اَوَارِمُ وُرَّمٌ اُوَيْرِمَةٌ وَوُرِمَ يُورَمُ وَرْمًا
فذاك مَوْرُومٌ مَوْرُومَانِ مَوْرُومُونَ مَوْرُومَةٌ مَوْرُومَتَانِ مَوْرُومَاتٌ

مُوَارِیمُ مُوَیرِیمُ مُوَیرِیمَۃٌ لَمْ یَرِمْ لَمْ یَرِ مَ لَا یَرِمُ لَا یُورَمُ لَنْ یَرِمَ لَنْ یُورَمَ الامر منہ
رِمْ لِتُورَمْ لِیَرِمْ لِیُورَمْ والنہی عنہ لَا تَرِمْ لَا تُورَمْ لَا یَرِمْ لَا یُورَمْ الظرف منہ مَوْرِمٌ
مَوْرِمَانِ مَوَارِمُ مُوَیرِمٌ والآلۃ منہ مِیْرَمٌ مِیْرَمَانِ مَوَارِمُ مُوَیرِمٌ مِیْرَمَۃٌ مِیْرَمَتَانِ
مَوَارِمُ مُوَیرِمَۃٌ مِیْرَامٌ مِیْرَامَانِ مَوَارِیمُ مُوَیرِیمٌ افعل التفضیل منہ اَوْرَمُ اَوْرَمَانِ اَوْرَمُوْنَ
اَوَارِمُ اُوَیرِمٌ والمؤنث منہ وُرْمٰی وُرْمَیَانِ وُرْمَیَاتٌ وُرَمٌ وُرَیْمٰی یَرِمُ در اصل
یَوْرِمُ بود واو واقع شد میانِ یاءِ مفتوحہ وکسرۂ لازمی ثقیل بود انداختند یَرِمُ
شد یُورَمُ در اصل یُوْرَمُ بود یَرِمُ فعل مضارع معلوم بود چون خواستند کہ فعل مضارع
معلوم را فعل مضارع مجہول کنند حرف اول را ضمہ دادند ما قبل آخر را فتح واو محذوفہ را باز
آوردند لعدم قاعدۃ الحذف علیہا یُورَمُ شد اُوَیرِمٌ تصغیر از آن وَارِمٌ ست وَارِمٌ
اسم مکبر بود چون خواستند کہ اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمہ دادند و ثانی را کہ الف
در کت نبود آنرا بواوِ مفتوحہ بدل کردند و سوم جا یاءِ تصغیر در آوردند وُوَیرِمٌ شد
بعدہ دو واو در اول کلمہ بہم آمدند اول را بہمزہ بدل کردند اُوَیرِمٌ شد مَوَارِیمُ جمع
تکسیر از آن مَوْرُومٌ ست مَوْرُومٌ اسم واحد ان بود چون خواستند کہ اسم واحد ان را جمع تکسیر کنند
حرف اول مفتوح بود و ثانی را نیز فتح دادند و سوم جا الفِ جمع تکسیر در آوردند حرفیکہ ما بعد
الفِ جمع تکسیر بود آنرا کسرہ دادند بعدہ واوِ ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند
مَوَارِیمُ شد امر رِمْ رِمَا رِمُوا رِمِی رِمَا رِمْنَ رِمْ را از تَرِمُ بنا کردند تا کہ علامت استقبال
بود آنرا حذف کردند ما بعد حرف متحرک ماند امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را

قاف قیل بکسرہ پس ابدال در حرف علت و ہمزہ و حرف صحیح یافتہ می شود ١٢

وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد میزَم شد میزَم در اصل مِوزَم بود واو ساکن
ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند میزَم شد مَوازِم جمع تکسیر از آن میزَم است
میزَم اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که اصل او مِوزَم بود حرف اول و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر
در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَوازِم شد مُوَیزِم تصغیر از آن
میزَم است میزَم اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی
اصلش که اصل او مِوزَم بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر
در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُوَیزِم جمع تکسیر از آن میزام است
میزام اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که اصل او مِوزام بود حرف اول و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر
در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او
مکسور آن الف را بیا بدل کردند مَوازِیم شد مُوَیزِیم تصغیر از آن میزام است میزام
اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل
او مِوزام بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند
حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن
الف را بیا بدل کردند مُوَیزِیم شد **مثال واوی از باب فَعَلَ یَفعَلُ** اَلوَسمُ
والسِمَةُ نشان کردن بداغ نهادن والسَامَةُ نیکو شدن وَسَمَ یَوسِمُ وَسمًا وَسِمَةً وَ سَامَةً فَهُوَ

وَسِيمٌ وَسِيمَانِ وَسِيمُونَ وَسِمَاءٌ وِسَامٌ وَسْمٌ وُسْمَانٌ وِسْمَانٌ اَوْسَامٌ اَوْسِمَاءُ اَوْ

وُسُومٌ وُسَيِّمٌ وَسِيمَةٌ وَسِيمَتَانِ وَسِيمَاتٌ وَسَائِمُ وُسَّمٌ وُسَيِّمَةٌ وُسِمَ بِهِ يُوسَمُ بِهِ وَسْمًا

وَسِمَةً وَوِسَامَةً بِهِ فَذَاكَ مَوْسُومٌ بِهِ مَوْسُومٌ بِهِمَا مَوْسُومٌ بِهِمْ مَوْسُومٌ بِهَا مَوْسُومٌ

بِهِمَا مَوْسُومٌ بِهِنَّ لَمْ يُوسَمْ لَمْ يُوسَمْ بِهِ لَا يُوسَمُ لَا يُوسَمُ بِهِ لَنْ يُوسَمَ

لَنْ يُوسَمَ بِهِ الامر منه اَوْسِمْ لِيُوسَمْ بِكَ لِيُوسَمْ لِيُوسَمْ بِهِ و النهي عنه لَا تَوْسِمْ لَا يُوسَمْ

بِكَ لَا يُوسَمْ لَا يُوسَمْ بِهِ الظرف منه مَوْسِمٌ مَوْسِمَانِ مَوَاسِمُ مُوَيْسِمٌ والآلة منه مِيسَمٌ

مِيسَمَانِ مَوَاسِمُ مُوَيْسِمٌ مِيسَمَةٌ مِيسَمَتَانِ مَوَاسِمُ مُوَيْسِمَةٌ مِيسَامٌ مِيسَامَانِ مَوَاسِيمُ

مُوَيْسِيمٌ افعل التفضيل منه اَوْسَمُ اَوْسَمَانِ اَوْسَمُونَ اَوَاسِمُ اُوَيْسِمٌ و المؤنث منه

وُسْمَى وُسْمَيَانِ وُسْمَيَاتٌ وُسَمٌ وُسَيْمَى امر اَوْسَمْ اَوْسَمَا اَوْسَمُوا اَوْسَمِي اَوْسَمَا اَوْسَمْنَ

اَوْسِمْ را از تَوْسِمُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن یافتند

نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مفتوح بود همزه وصل بضم در اولش آوردند امر حاضر یافتند

بسکون آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اَوْسِمْ شد مَوَاسِمُ جمع تکسیر

از آن مِيسَمٌ ست مِيسَمٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم دهم را از جمع تکسیر کنند رد کردند

بسوی اصلش که اصل و مِوْسَمٌ بود حرف اول و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر آوردند

در فیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَوَاسِمُ شد علی هذا القیاس دیگرانرا نیز

اصل ونیکند اجوف واوی از باب فَعَلَ يَفْعُلُ اَلْقَوْلُ وَالْقَوْلَةُ وَالْمَقَالُ

وَالْمَقَالَةُ وَالْقَالَةُ گفتن قَالَ يَقُولُ قَوْلًا وَقَوْلَةً وَمَقَالًا وَمَقَالَةً وَقَالَةً فَهُوَ قَائِلٌ

قَائِلَانِ قَائِلُونَ قَائِلَةٌ قُوَّالٌ قُوَّلٌ قُوَّلٌ قُوَلَاءُ قُولَانٌ قِوَالٌ قُوُولٌ قُوَيْلٌ قَائِلَةٌ

قَائِلَتَانِ قَائِلَاتٌ قَوَائِلُ قُوَّلٌ قُوَيْلَةٌ وَقِيلَ يُقَالُ قَوْلًا وَقَوْلَةً مَقَالًا وَمَقَالَةً وَ

قَالَةً فَذَاكَ مَقُولٌ مَقُولَانِ مَقُولُونَ مَقُولَةٌ مَقُولَتَانِ مَقُولَاتٌ مَقَاوِيلُ مُقَيِّلٌ

مُقَيِّلَةٌ لَمْ يَقُلْ لَمْ يُقَلْ لَا يَقُولُ لَا يُقَالُ لَنْ يَقُولَ لَنْ يُقَالَ الامر منه قُلْ لِتُقَلْ لِيَقُلْ

لِيُقَلْ والنهي عنه لَا تَقُلْ لَا تُقَلْ لَا يَقُلْ لَا يُقَلْ الظرف منه مَقَالٌ مَقَالَانِ مَقَاوِلُ

مُقَيِّلٌ والآلة منه مِقْوَلٌ مِقْوَلَانِ مَقَاوِلُ مُقَيِّلٌ مِقْوَلَةٌ مِقْوَلَتَانِ مَقَاوِلُ مُقَيِّلَةٌ

مِقْوَالٌ مِقْوَالَانِ مَقَاوِيلُ مُقَيِّلٌ افعل التفضيل منه أَقْوَلُ أَقْوَلَانِ أَقْوَلُونَ أَقَاوِلُ

أُقَيِّلٌ والمؤنث منه قُولَى قُولَيَانِ قُولَيَاتٌ قُوَلٌ قُوَيْلَى قَالَ در اصل قَوَلَ بود واو

متحرک ماقبل مفتوح آن واو را بالف بدل کردند قَالَ شد برین قیاس است تا قَالَتَا قُلْنَ در اصل

قَوَلْنَ بود واو متحرک ماقبل مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان

الف ولام الف را حذف کردند قَلْنَ شد بعده فتح قاف را بضمه بدل کردند تا دلالت کند

بر حذف واو قُلْنَ شد تا قُلْنَا تعلیل ثانی قُلْنَ در اصل قَوُلْنَ بود نقل کرده از قَوُلْنَ

بقُوْلْنَ آوردند ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل داوند بعد سلب حرکت ماقبل بعده

التقاء ساکنین شد میان واو ولام واو را حذف کردند قُلْنَ شد تا قُلْنَا قِيلَ در اصل

قُوِلَ بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل داوند بعد سلب حرکت ماقبل بعده واو ساکن

ماقبل مکسور آن واو را بیا بدل کردند قِيلَ شد تا قِيلَتَا قُلْنَ در اصل قُوِلْنَ بود کسره بر واو ثقیل

بود اند اختند التقاء ساکنین شد میان واو ولام واو را حذف کردند قُلْنَ شد تا قُلْنَا

يَقُولُ در اصل يَقْوُلُ بود ضمه بر واو ثقيل بود نقل كرده بما قبل او دادند يَقُولُ شد يَقُلْنَ
در اصل يَقْوُلْنَ بود ضمه بر واو ثقيل بود نقل كرده بما قبل او دادند التقاء ساكنين شد ميان
واو و لام واو را حذف كردند يَقُلْنَ شد يُقَالُ در اصل يُقْوَلُ بود واو متحرك ما قبل او حرف
صحيح ساكن حركت او را نقل كرده بما قبل او دادند بعده واو در اصل متحرك بود اكنون ما قبل او
مفتوح گشت آن واو را بالف بدل كردند يُقَالُ شد تا يُقَالَانِ يُقَلْنَ در اصل يُقْوَلْنَ بود واو
متحرك ما قبل او حرف صحيح ساكن حركت واو را نقل كرده بما قبل او دادند بعده واو در اصل متحرك
بود اكنون ما قبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل كردند التقاى ساكنين شد ميان الف
و لام الف را حذف كردند يُقَلْنَ شد برين قياس ست تُقَلْنَ اسم فاعل قَائِلٌ قَائِلَانِ
قَائِلُونَ قَائِلٌ در اصل قَاوِلٌ بود واو واقع شد بعد الف اسم فاعل و در اصل بسلامت
نمانده است آن واو را بهمزه بدل كردند قَائِلٌ شد قَالَةٌ جمع تكسير ازان قَائِلٌ ست قَائِلٌ اسم وحدان
چون خواستند كه اسم وحدان را جمع تكسير كنند رد كردند بسوى اصلش كه قَاوِلٌ بود حرف اول
مفتوح بود ثالث را نيز فتح دادند و تا در آخرش در آوردند و الف وحدان را حذف كردند
قَوَلَةٌ شد بعده واو متحرك ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل كردند قَالَةٌ شد قُوَّالٌ جمع
تكسير ازان قَائِلٌ ست قَائِلٌ اسم وحدان بود چون خواستند كه اسم وحدان را جمع تكسير كنند رد
كردند بسوى اصلش كه قَاوِلٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثالث را مشدد ساخته فتح دادند
و سوم جا الف جمع تكسير در آوردند الف وحدان را حذف كردند قُوَّالٌ شد قُوَّلٌ قُوَّلٌ قُوَلَاءُ
قُوْلَانٌ قِوَالٌ قُؤُولٌ تمامى بسوى اصل رد ميكنند قُوَيْئِلٌ تصغير ازان قَائِلٌ ست قَائِلٌ

اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که قَاوِلٌ بود حرف
اول را ضم دادند و ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند و سوم جا یای تصغیر
در آوردند قُوَیْوِلٌ شد بعده واو و یاء در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود
واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند قُوَیِّلٌ شد قَائِلَةٌ قَائِلَتَانِ قَائِلَاتٌ قَوَائِلُ قُوَّلٌ
قُوَیِّلَةٌ قَوَائِلُ جمع تکسیر از آن قَائِلَةٌ ست قَائِلَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود و ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند و سوم جا
الف جمع تکسیر آوردند تاء وحدان را حذف کردند قَوَائِلُ شد قُوَّلٌ جمع تکسیر از آن قَائِلَةٌ ست
قَائِلَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که قَاوِلَةٌ
بود حرف اول را ضم دادند و ثالث را مشدد ساختند فتح دادند الف و تاء وحدان را حذف کردند
قُوَّلٌ شد قُوَیِّلَةٌ تصغیر از آن قَائِلَةٌ ست قَائِلَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند رد کردند بسوی اصلش که قَاوِلَةٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثانی قابل حرکت نبود
آنرا بواو مفتوحه بدل کردند و سوم جا یای تصغیر در آوردند قُوَیْوِلَةٌ شد بعده واو و یا بهم آمدند
نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند قُوَیِّلَةٌ شد مَقُولٌ مَقُولَانِ
مَقُولُونَ مَقَاوِیلُ مُقَیِّلٌ مَقُولٌ در اصل مَقْوُوْلٌ بود ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل
دادند التقای ساکنین شد میان هر دو واو نزد بعضی واو اول که عین کلمه ست افتاد
لِاَنَّ الثَّانِیَ عَلَامَةٌ وَالْعَلَامَةُ لَا تُحْذَفُ پس مَقُوْلٌ شد بر وزن مَفُوْلٌ و نزد بعضی واو
ثانی افتاد لِاَنَّ الثَّانِیَ زَائِدَةٌ وَالزَّائِدَةُ اَحَقُّ بِالْحَذْفِ پس مَقُوْلٌ شد بر وزن مَفْعُلٌ

برین قیاس ست در هر شش صیغه اسم مفعول مَقَاوِیْلُ جمع تکسیر از ان مَقُوْلٌ ست مَقُوْلٌ
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَقْوُوْلٌ
بود حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف
جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَقَاوِیْلُ
شد مُقَیِّلٌ تصغیر از ان مَقُوْلٌ ست مَقُوْلٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مَقْوُوْلٌ بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه
ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُقَیْوِوْلٌ شد بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن
واو را بیا بدل کردند مُقَیْوِیْلٌ شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن
بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند بعده اجتماع ثلاث یاءات شد و اجتماع یاءات در
کلام عرب مستکره پنداشتند بنابران یاء ثالث رُنَیِّیًا مُنَیِّیًا حذف کردند مُقَیِّلٌ شد مَقُوْلَةٌ
مَقُوْلَتَانِ مَقُوْلَاتٌ مَقَاوِیْلُ مُقَیِّلَةٌ مَقَاوِیْلُ جمع تکسیر از ان مَقُوْلَةٌ ست مَقُوْلَةٌ
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که
مَقْوُوْلَةٌ بود حرف اول مفتوح ست و ثانی را نیز فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر
در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَقَاوِوْلَةٌ شد بعده واو
ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند تا و وحدان را حذف کردند مَقَاوِیْلُ شد مُقَیِّلَةٌ
تصغیر از ان مَقُوْلَةٌ ست مَقُوْلَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مَقْوُوْلَةٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند

و در فعیله بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُقَیوِلَةٌ شد بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن
واو را بیا بدل کردند مُقَیوِیَلَةٌ شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را
یا کردند و یا در یا ادغام کردند مُقَیَّیلَةٌ شد بعده اجتماع ثلث یاءات شد و اجتماع یاءات در کلام
عرب مکروه بود لاشتغد بنا بران یا ثالث را نسیاً منسیاً حذف کردند مُقَیِّلَةٌ شد جحد معلوم
لَمْ یَقُلْ در اصل یَقُوْلُ بود چون لَمْ جازمه بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزم
سقوط حرکت شد التقای ساکنین شد میان واو و لام واو را حذف کردند لَمْ یَقُلْ شد
لَمْ یَقُولَا در اصل یَقُوْلَانِ بود چون لَمْ جازمه بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت
جزمی سقوط نون اعرابی شد لَمْ یَقُوْلَا شد الی آخره و در مضارع مجهول التقای ساکنین شد
میان الف و لام الف را حذف کردند لَنْ یَقُوْلَ در اصل یَقُوْلُ بود چون لن ناصبه بر اول فعل
مضارع در آمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی فتح ظاهر گشت لَنْ یَقُوْلَ شد الخ امر حاضر قُلْ
قُوْلَا قُوْلُوْا قُوْلِیْ قُوْلَا قُلْنَ قُلْ را از تَقُوْلُ تا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند
ما بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی
سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان واو و لام واو را حذف کردند قُلْ شد تعلیل
دوم اینست قُلْ در اصل اُقْوُلْ بود ماخوذ از تَقُوْلُ تا که علامت استقبال بود آنرا حذف
کردند ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه او مضموم بود همزه وصل
بضم در اول او در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند
علامت وقفی سقوط حرکت شد اُقْوُلْ شد بعده ضمه بر واو ثقیل بود نقل

و القاب حرکات و سکون بنیانه ضم است و فتح و کسر و وقف و این القاب حرکات ... در معربات نیز استعمال کنند ... القاب

٤٨

[illegible]

کرده بما قبل واو دادند التقاء ساکنین شد میان واو و لام واو را حذف کردند اُقُلْ شد

بعده بحرکتِ قاف از همزهٔ وصل مستغنی شدند همزه را نیز حذف کردند قُلْ شد قُولَا را از

تَقُولَانِ بنا کردند تا که علامتِ استقبال بود آنرا حذف کردند با بعد حذفِ متحرک ماند امر

همان باشد بسکونِ آخر آخرش را وقف کردند علامتِ وقفی سقوطِ نونِ اعرابی شد

قُولَا شد تعلیلِ دوم قُولَا در اصل اُقْوُلَا بود ماخوذ از تَقُولَانِ تا که علامتِ استقبال بود آنرا حذف

کردند با بعد حذفِ ساکن ماند نظر کردند بعینِ کلمهٔ عینِ کلمهٔ او مضموم بود همزهٔ وصل بضم در اولش

در آوردند امر همان باشد بسکونِ آخر آخرش را وقف کردند علامتِ وقفی سقوطِ نونِ اعرابی

شد اُقْوُلَا شد بعده ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل واو دادند اُقُولَا شد بعده بحرکتِ قاف

استغنا از همزهٔ وصل حاصل شد همزه را نیز حذف کردند قُولَا شد قُولِي را از تَقُولِينَ بنا کردند

تا که علامتِ استقبال بود آنرا حذف کردند با بعد حذفِ متحرک ماند امر همان باشد بسکونِ

آخر آخرش را وقف کردند علامتِ وقفی سقوطِ نونِ اعرابی شد قُولِي شد تعلیلِ دوم

قُولِي در اصل اُقْوُلِي بود ماخوذ از تَقُولِينَ تا که علامتِ استقبال بود آنرا حذف کردند

با بعد حذفِ ساکن ماند نظر کردند بعینِ کلمه عینِ کلمهٔ او مضموم بود همزهٔ وصل بضم در

اولش در آوردند امر همان باشد بسکونِ آخر آخرش را وقف کردند علامتِ وقفی سقوطِ

نونِ اعرابی شد اُقْوُلِي شد بعده ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل واو دادند اُقُولِي شد

بعده بحرکتِ قاف استغنا از همزهٔ وصل حاصل شد همزه را حذف کردند قُولِي شد قُلْنَ را

از تَقُلْنَ بنا کردند تا که علامتِ استقبال بود آنرا حذف کردند با بعد حذفِ متحرک

ماندامر همان باشد بسکون آخر آخرش را چیزی نکردند زیرا که مبنی است والمبنی مالا یتغیر
آخره بدخول العوامل علیه قُلْنَ شد تعلیل دوم قُلْنَ در اصل اُقْوُلْنَ بود ماخوذ از
تَقُوْلْنَ تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بسوی
عین کلمه که مضموم بود همزه وصل مضموم در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش
را چیزی نکردند زیرا که مبنی است والمبنی مالا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه اُقْوُلْنَ
شد بعده ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند التقای ساکنین شد میان واو و لام
واو را حذف کردند اُقْلُنَ شد بحرکت قاف استغنا از همزه وصل حاصل شد همزه را نیز حذف
کردند قُلْنَ شد الظرف منه مَقالٌ مَقالانِ مَقاوِلُ مُقَیِّلٌ مَقالٌ در اصل مَقْوَلٌ بود واو
متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند واو در اصل متحرک بود کنون
ماقبلش مفتوح گشت آن واو را با الف بدل کردند مَقالٌ شد مَقاوِلُ جمع تکسیر از آن مَقالٌ
است مَقالٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مَقْوَلٌ بود حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند و سوم جا الف
جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَقاوِلُ شد مُقَیِّلٌ
تصغیر از آن مَقالٌ است مَقالٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که مَقْوَلٌ بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح و سوم جا یای
تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُقَیْوِلٌ شد بعده واو و یا
بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند یا در یا ادغام کردند مُقَیِّلٌ شد

واللّه منه مِقوَلٌ مِقوَلانِ مَقاوِلُ مُقَیِّلٌ مقاوِلُ جمع تکسیر ازان مِقوَلٌ ست مِقوَلٌ
اسم وحدان بود چون خواستند که جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الف
جمع تکسیر درآوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَقاوِلُ شد مُقَیِّلٌ
تصغیر ازان مِقوَلٌ ست مِقوَلٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول
را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره
دادند مُقَیوِلٌ شد بعده واو و یا در یک کلمه جمع آمدند نخستین حرف ازیشان ساکن بود واو را یا کردند
و یا در یا ادغام کردند مُقَیِّلٌ شد مِقوَلَةٌ مِقوَلَتانِ مَقاوِلُ مُقَیِّلَةٌ مَقاوِلُ جمع تکسیر
ازان مِقوَلَةٌ ست مِقوَلَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود
آنرا کسره دادند تاء وحدانرا حذف کردند مَقاوِلُ شد مُقَیِّلَةٌ تصغیر ازان مِقوَلَةٌ ست
مِقوَلَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم
جا یای تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُقَیوِلَةٌ شد بعده
واو و یا در یک کلمه جمع آمدند نخستین حرف ازیشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام
کردند مُقَیِّلَةٌ شد مِقوالٌ مِقوالانِ مَقاوِیلُ مُقَیِّیلٌ مَقاوِیلُ جمع تکسیر ازان مِقوالٌ
ست مِقوالٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول
و ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا
کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را یا بدل کردند مَقاوِیلُ شد مُقَیِّیلٌ

تصغیر ازان مقوال ست مقوال اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف
اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود
آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ما قبل مکسور آن الف را بیا بدل کردند مقیویل
بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند
و یا در یا ادغام کردند مقییل شد بعده یاء ثالث را حذف کردند مقیل شد افعل التفضیل
منه اقول اقولان اقولون اقاول اقیول اقاول جمع تکسیر ازان اقول ست
اقول اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح
بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر
بود آنرا کسره دادند اقاول شد اقیول تصغیر ازان اقول ست اقول اسم مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای
تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند اقیول شد و جائز ست
که واو را بیا بدل کرده یا را در یا ادغام نمایند اقیل خوانند و المؤنث منه قولی
قولیان قولیات قول قویلی قول جمع تکسیر ازان قولی ست قولی اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مضموم ست ثانی را فتح داده الف
وحدان را حذف کردند قول شد قویلی تصغیر ازان قولی ست قولی اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول مضموم ست ثانی را فتح داده و سوم جا یای تصغیر
در آوردند قویلی شد نون ثقیله قولن در اصل قل بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد

۵۲

ماقبل نونِ تاکیدِ ثقیله مبنی بر فتح گشت واوِ محذوف را باز آوردند لعدمِ قاعدة الحذف علیها قُولَنَّ شد قُولَانِّ در اصل قُولَا بود چون نونِ تاکیدِ ثقیله بدو متصل شد قُولُنَّ شد قُولُنَّ در اصل قُولُوا بود چون نونِ تاکیدِ ثقیله بدو متصل شد التقاءِ ساکنین شد میانِ واو و نونِ مدغم واو را حذف کردند و ضمه را باقی گذاشتند تا دلالت کند بر حذفِ واو قُولِنَّ شد قُولِنَّ در اصل قُولِي بود چون نونِ تاکیدِ ثقیله بدو متصل شد التقاءِ ساکنین شد میانِ یا و نونِ مدغم یا را حذف کردند و کسره را باقی گذاشتند تا دلالت کند بر حذفِ یا قُولِنَّ شد قُلْنَانِّ در اصل قُلْنَ بود چون نونِ تاکیدِ ثقیله بدو متصل شد اجتماعِ ثلاثِ نونات گردید و اجتماعِ ثلاثِ نونات را در کلامِ عرب مکروه پنداشتند بنا بر آن الفِ فاصله درمیانِ نونِ جمع و نونِ تاکیدِ ثقیله در آوردند قُلْنَانِّ شد

صرفِ صغیرِ فعلِ ثلاثیِ مجردِ اجوفِ یائی از بابِ فَعَلَ یَفْعِلُ البیع فروختن

و خریدن بَاعَ یَبِيعُ بَيْعًا فهو بَائِعٌ بَائِعَانِ بَائِعُونَ بَائِعَةٌ بَيَّاعٌ مُبِيعٌ بِيعَ بَيْعًا بِيعَانِ بِيَاعٌ بُيُوعٌ بُوَيْعٌ بَائِعَةٌ بَائِعَتَانِ بَائِعَاتٌ بَوَائِعُ بُيَّعٌ بُوَيْعَةٌ و بِيعَ يُبَاعُ بَيْعًا فذاك مَبِيعٌ مَبِيعَانِ مَبِيعُونَ مَبِيعَةٌ مَبِيعَتَانِ مَبِيعَاتٌ مَبَايِعُ مُبَيِّعٌ مُبَيْعَةٌ لَمْ يَبِعْ لَمْ يُبَعْ لَا يَبِيعُ لَا يُبَاعُ لَنْ يَبِيعَ لَنْ يُبَاعَ الامر منه بِعْ لِتُبَعْ لِيَبِعْ لِيُبَعْ والنهي عنه لَا تَبِعْ لَا تُبَعْ لَا يَبِعْ لَا يُبَعْ الظرف منه مَبِيعٌ مَبِيعَانِ مَبَايِعُ مُبَيِّعٌ والآلة منه مِبْيَعٌ مِبْيَعَانِ مَبَايِعُ مُبَيِّعٌ مِبْيَعَةٌ مِبْيَعَتَانِ مَبَايِعُ مُبَيِّعَةٌ مِبْيَاعٌ مِبْيَاعَانِ مَبَايِيعُ مُبَيِّيعٌ افعل التفضيل منه أَبْيَعُ أَبْيَعَانِ أَبْيَعُونَ أَبَايِعُ أُبَيِّعٌ والمونث منه بُيْعَى بُيْعَيَانِ بُيْعَيَاتٌ بُيَعٌ بُيَيْعَى بَاعَ در اصل بَيَعَ

بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند بَاعَ شد برین قیاست تا باعتا
یَعَنَ در اصل یَبْیَعَنَ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای
ساکنین شد میان الف و عین الف را حذف کردند بَعْنَ شد بعده فتح با را بکسره بدل
کردند تا دلالت کند بر حذف یا بِعْنَ شد تعلیل دوم یَبِعْنَ در اصل یَبْیِعْنَ بود نقل کرده
از یَبْیَعْنَ بر یَبْیِعْنَ آوردند کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت
ماقبل التقای ساکنین شد میان یا و عین یا را حذف کردند یَبِعْنَ شد بهمین وجه است
تعلیل تا بِعْنَا یَبِیْعُ در اصل یَبْیِعُ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند یَبِیعُ
شد یَبِعْنَ در اصل یَبْیِعْنَ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعده التقای
ساکنین شد میان یا و عین یا را حذف کردند یَبِعْنَ شد بِیعَ در اصل بُیِعَ بود کسره
بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل التقای ساکنین شد
میان یا و عین یا را حذف کردند بِعْنَ شد یُبَاعُ در اصل یُبْیَعُ بود یا متحرک ماقبل
او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند بعده یا در اصل متحرک بود
الکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند یُبَاعُ شد تا تُبَاعَان
یُبَعْنَ و تُبَعْنَ در اصل یُبْیَعْنَ و تُبْیَعْنَ بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن
حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند بعده یا در اصل متحرک بود الکنون ماقبل
او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و
عین الف را حذف کردند یُبَعْنَ و تُبَعْنَ شد اسم فاعل بَائِعٌ در اصل بَایِعٌ بود با

واقع شد بعد الف اسم فاعل و در اصل بسلامت نمانده است آن یارا بهمزه بدل کردند
اسے ماضی معلوم ۱۲
بَائِعٌ شد بَاعَةٌ جمع تکسیر ازان بَائِعٌ ست بَائِعٌ اسم وحدان بود چون خواستند که
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل و بَایِعْ بود حرف اول
مفتوح ست ثالث را نیز فتح دادند تا در آخرش در آورده الف وحدانرا حذف کردند
بَیَعَةٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یارا با الف بدل کردند بَاعَةٌ شد بُیَّاعٌ
جمع تکسیر ازان بَائِعٌ ست بَائِعٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او بَایِعٌ ست حرف اول را ضم دادند ثالث
را مشدد ساخته فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آورده الف وحدان را حذف کردند
بُیَّاعٌ شد بُیَّعٌ بِیَعٌ بِیَا رُبْعَان بِیَاعٌ بُیُوعٌ بُوَیِّعٌ تمامی رابسوی اصل رد میکنند
بُیَّعٌ جمع تکسیر ازان بَائِعٌ است بَائِعٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان
را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که بَایِعٌ بود حرف اول را ضم دادند ثالث را
سکون ساخته الف وحدان را حذف کردند بُیْعٌ شد بعده ضمه با را بکسره بدل کردند
از جهت مناسبت یا بِیْعٌ شد همچنین بِیْعَانٌ ست بُوَیِّعٌ تصغیر ازان بَائِعٌ ست
بَائِعٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوے
اصلش که اصل او بَایِعٌ ست حرف اول را ضم دادند و ثانی قابل حرکت نبود
آنرا بواو مفتوح بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند بُوَیِّعٌ شد بعده دو
حرف از یک جنس کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند

بُوَيْبِع شد بَائِعَة بَائِعَتَان بَائِعَات بَوَائِع بُيَّع بُوَيْعَة بَوَائِع جمع تکسیر ازان بَائِعَة

ست بَائِعَة اسم وُحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول

مفتوح ست ثانی قابل حرکت بود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند وسوم جا الف جمع تکسیر

درآوردند تاء وُحدان را حذف کردند بَوَائِع شد بُوَيْعَة تصغیر ازان بَائِعَة ست بَائِعَة

اسم مُکبّر بود چون خواستند که اسم مکبّر را مُصغّر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او

بَايِعَة بود حرف اول را ضم دادند و ثانی قابل حرکت بود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند

وسوم جا یای تصغیر درآوردند بُوَيْيِعَة شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند

اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند بُوَيِّعَة شد اسم مفعول مَبِيع مَبِيعَان

مَبِيعُون مَبَايِع مُبَيِّع مُبَيْع واصل مَبْيُوع بود ضمه بر یا ثقیل بود نقلکرده بماقبل او

التقاء ساکنین شد میان واو و یا نزد بعضی حرف اول افتاد لانّ الثانی علامة

والعلامة لا تحذف مَبُوع شد بروزن مَفُول بعده ضمه با را بکسره بدل کردند تا دلالت

کند بر حذف یا بعده واو ساکن ماقبل مکسور آنواو را بیا بدل کردند مَبِيع شد بروزن

مَفِيل و نزد بعضی حرف ثانی افتاد لانّه زائدة والزائدة احق بالحذف مَبُيْع شد

بعده ضمه با را بکسره بدل کردند برای مناسبت یا مَبِيع شد بروزن مَفِعل مَبَايِع جمع

تکسیر ازان مَبِيع ست مَبِيع اسم وُحدان بود چون خواستند که اسم وُحدان را جمع تکسیر

کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مَبْيُوع بود حرف اول مفتوح ست ثانی

را نیز فتح دادند وسوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه بعد الف جمع تکسیر بود

آنرا کسره دادند مُبَایِوعٌ شد بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُبَایِعٌ
شد مُبَیِّعٌ تصغیر ازان مَبِیْعٌ ست مَبِیْعٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مَبْیُوْعٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را
فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده
واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُبَیِّیْعٌ شد بعده دو حرف از یک جنس
بهم آمدند نخستین ازیشان ساکن اول را در دوم ادغام کردند مُبَیِّیْعٌ شد بعده یای ثالث
را حذف کردند مُبَیِّعٌ شد مُبَیِّعَةٌ مُبَیِّعَتَانِ مُبَیِّعَاتٌ مَبَایِعُ مُبَیِّعٌ مُبَیِّعَةٌ مَبَایِعُ جمع تکسیر
ازان مَبِیْعَةٌ ست مَبِیْعَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که اصل او مَبْیُوْعَةٌ ست حرف اول مفتوح بود و ثانی را نیز فتح
دادند الی آخره مُبَیِّعَةٌ تصغیر ازان مَبِیْعَةٌ ست مَبِیْعَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مَبْیُوْعَةٌ بود حرف اول را
ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود
آنرا کسره دادند مُبَیِّیُوْعَةٌ شد بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند
مُبَیِّیْعَةٌ شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین ازیشان حرف ساکن بود
اول را در دوم ادغام کردند مُبَیِّیْعَةٌ شد بعده یای ثالث را حذف کردند مُبَیِّعَةٌ شد
الامر منه بِعْ بِیْعَا بِیْعُوْا بِیْعِیْ بِیْعَا بِعْنَ بِعْ را از تَبِیْعُ بنا کردند تا که علامت استقبال
آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک بود امر حاصل باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند

57

اجتماع دو یا و ثالث را در کلام عرب مستکره پنداشتند

علامتِ وقفی سقوطِ حرکت شد التقای ساکنین شد میان یا و عین یا را حذف کردند
بِعْ شد تعلیل دوم بِعْ دراصل اِبْیِعْ بود ماخوذ از تَبِیعُ تا که علامتِ استقبال بود آنرا حذف
کردند مابعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مکسور بود همزهٔ وصل بکسر
دراولش در آوردند امر همان باشد بسکونِ آخر آخرش را وقف کردند علامتِ وقفی سقوط
حرکت شد اِبْیِعْ گردید بعده کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند التقای ساکنین
شد میان یا و عین یا را حذف کردند اِبِعْ شد بعده بحرکت با از همزهٔ وصل استغنا گردید
همزه را نیز حذف کردند بِعْ شد بِیعَا را از تَبِیعَانِ بنا کردند تا که علامتِ استقبال بود آنرا
حذف کردند مابعدِ حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکونِ آخر آخرش را وقف کردند
علامتِ وقفی سقوطِ نون اعرابی شد بِیعَا شد تعلیل دوم بِیعَا دراصل اِبْیِعَا بود ماخوذ
از تَبْیِعَانِ تا که علامتِ استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند نظر کردند
بعین کلمه عین کلمه او مکسور بود همزهٔ وصل بکسر دراولش در آوردند امر همان باشد
بسکونِ آخر آخرش را وقف کردند علامتِ وقفی سقوطِ نون اعرابی شد اِبْیِعَا شد
بعده کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند اِبِیعَا شد بعده بحرکت بالا از همزهٔ وصل
استغنا حاصل گشت همزه را نیز حذف کردند بِیعَا شد بِیعُوا دراصل اِبْیِعُوا بود ماخوذ
از تَبْیِعُونَ تا که علامتِ استقبال بود آنرا حذف کردند تا آخر تعلیل بِیعِی دراصل
اِبْیِعِی بود ماخوذ از تَبْیِعِینَ تا که علامتِ استقبال بود آنرا حذف کردند الی آخر تعلیل
بِعْنَ دراصل اِبْیِعْنَ بود ماخوذ از تَبْیِعْنَ تا که علامتِ استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد

حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مکسور بود همزه وصل بکسره در اولش آوردند
امر همان باشد بسکون آخر آخرش را هیچ نکرد زیرا که مبنی ست والمبنی ما لا یتغیر آخره
بدخول العوامل علیه ابیعن شد بعده کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند التقای
ساکنین شد میان یا و عین یا را حذف کردند ابعن شد بعده بحرکت با از همزه وصل
استغنا حاصل شد همزه را حذف کردند بعن شد بیعن در اصل بع بود چون نون تاکید
ثقیله بدو متصل شد ماقبل نون ثقیله مبنی بر فتح گشت یاء محذوفه باز آمد لعدم قاعدة
الحذف علیها بیعن شد لتباعن در اصل لتبع بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد
ماقبل نون ثقیله مبنی بر فتح گشت الف محذوفه باز آمد لعدم قاعدة الحذف علیها
لتباعن شد بر همین قیاس در اول کلمه غائب معلوم و مجهول یا و الف محذوفه را باز می آرند
همچنین در متکلم این هر دو خواه ثقیله خواه خفیفه بر همین قیاس ست در نهی الظرف منه مبیع
مبیعان مبایع مبیّع مبیع در اصل مبیع بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند
مبیع شد مبایع جمع تکسیر از آن مبیع ست مبیع اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مبیع بود حرف اول مفتوح بود و ثانی را
نیز فتح دادند و سوم جا الف علامت جمع تکسیر در آوردند مبایع شد مبیّع تصغیر از آن مبیع
ست مبیع اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مبیع
بود حرف اول را ضمه دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند مبییع شد بعده دو حرف
یکجنس در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مبیّع

شد والآله منه مبیّع مبیّعان مبایع مبیّع مبایع جمع تکسیر ازان مبیع ست مبیع اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح دادند و سوم جا
الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مبایع شد مبیّع
تصغیر ازان مبیع ست مبیع اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف
اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود
آنرا کسره دادند مبییع شد بعده دو حرف از یک جنس یک کلمه بهم آمدند نخستین از ایشان ساکن بود
اول را در دوم ادغام کردند مبیّع شد مبیعة مبیعتان مبایع مبیّعة و در مبایع که جمع تکسیر
مبیعة ست حرف اول و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفیکه مابعد
یای تصغیر بود آنرا کسره دادند و تاء وحدانرا حذف کردند مبایع شد و باقی صیغهای برین
قیاس اند مبیّعة تصغیر ازان مبیعة ست مبیعة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را
مصغر کنند حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای
تصغیر بود آنرا کسره دادند مبییعة شد بعده دو حرف از یک جنس یک کلمه بهم آمدند نخستین از ایشان
ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مبیّعة شد مبیاع مبیاعان مباییع مبیّیع
مباییع جمع تکسیر ازان مبیاع ست مبیاع اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا
جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفیکه مابعد الف
جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مباییع شد
مبیّیع تصغیر ازان مبیاع ست مبیاع اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را

٦١

ضم دادند وثانی را فتح وسوم جا یای تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره
دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند بُیَیِّع شد بعده دو حرف از
یک جنس در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند
بُیَیِّع شد بعده یای ثالث را حذف کردند بُیَیْع شد افعل التفضیل منه اَبْیَعُ اَبْیَعَانِ اَبْیَعُونَ
اَبَایِعُ اُبَیِّعُ اَبَایِعُ جمع تکسیر از ان اَبْیَعُ ست اَبْیَعُ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان
را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح ست وثانی را نیز فتح دادند وسوم جا الف جمع تکسیر درآوردند
و حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند اَبَایِعُ شد اُبَیِّعُ تصغیر از ان اَبْیَعُ ست اَبْیَعُ
اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند وثانی را فتح وسوم جا
یای تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند اُبَیْیِعُ شد بعده دو حرف
از یک جنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند اُبَیِّعُ شد
والمؤنث منه بِیعیٰ بِیعیَانِ بِیعیَاتٌ بُیَعٌ بُیَیْعیٰ بِیعیٰ در اصل بُیعیٰ بود ضمه با را بکسره بدل
کردند از جهت مناسبت با بِیعیٰ شد و در باقی دو نیز همبرین قیاس ست بُیَعٌ جمع تکسیر از ان
بِیعیٰ ست بِیعیٰ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که بُیعیٰ بود حرف اول مضموم ست وثانی را فتح داده الف وحدان را حذف کردند بُیَعٌ شد بُیَیْعیٰ
تصغیر از ان بِیعیٰ ست بِیعیٰ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی
اصلش که بُیعیٰ بود حرف اول مضموم بود وثانی را فتح داده سوم جا یای تصغیر درآوردند
بُیَیْعیٰ شد صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد اجوف واوی از باب فَعَلَ یَفْعُلُ

الخَوفُ وَالخِيفَةُ وَالمَخَافَةُ ترسيدن خَافَ يَخَافُ خَوفًا وَخِيفَةً وَ
مَخَافَةً فَهُوَ خَائِفٌ خَائِفَانِ خَائِفُونَ خَافَةٌ خُوَّافٌ خُيَّفٌ خُوَّفٌ خَوفٌ خُوفَانٌ
خِوَافٌ خُوُوفٌ خُوَيفٌ خَائِفَةٌ خَائِفَتَانِ خَائِفَاتٌ خَوَائِفُ خُوَّفٌ خُوَيفَةٌ وَخِيفَ
يُخَافُ خَوفًا وَخِيفَةً وَمَخَافَةً فَذَاكَ مَخُوفٌ مَخُوفَانِ مَخُوفُونَ مَخُوفَةٌ مَخُوفَتَانِ مَخُوفَاتٌ
مَخَاوِيفُ مُخِيفٌ مَخِيفَةٌ لَم يَخَفْ لَم يُخَفْ لَا يَخَافُ لَا يُخَافُ لَن يَخَافَ لَن يُخَافَ
الامر منه خَفْ لِتَخَفْ لِيَخَفْ لِيُخَفْ والنهي عنه لَا تَخَفْ لَا تُخَفْ لَا يَخَفْ لَا يُخَفْ الظرف منه
مَخَافٌ مَخَافَانِ مَخَاوِفُ مُخِيفٌ والآلة منه مِخْوَفٌ مِخْوَفَانِ مَخَاوِفُ مِخْيَفٌ مِخْوَفَةٌ
مِخْوَفَتَانِ مَخَاوِفُ مِخْيَفَةٌ مِخْوَافٌ مِخْوَافَانِ مَخَاوِيفُ مُخِيفٌ افعل التفضيل منه أَخْوَفُ
أَخْوَفَانِ أَخْوَفُونَ أَخَاوِفُ أُخَيِّفُ والمؤنث منه خُوفَى خُوفَيَانِ خُوفَيَاتٌ خُوَفٌ
خُوَيفَى خَافَ در اصل خَوِفَ بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند
خَافَ شد برین قیاس ست تا خَافَتَا خِفْنَ در اصل خَوِفْنَ بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده
بما قبل داوند بعد سلب حرکت ما قبل بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان یا و فا یا را حذف کردند خِفْنَ شد و برین قیاس ست تا خِفْنَا خِيفَ در
اصل خُوِفَ بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل داوند بعد سلب حرکت ما قبل بعده واو
ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند خِيفَ شد همین قیاس ست تا خِيفَتَا خِفْنَ در
اصل خُوِفْنَ بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل داوند بعد سلب حرکت ما قبل بعده واو
ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یا و فا یا را حذف

٦٣

اى شديد الخوف كما يقال رجل هات اے شديد الصوت
ع فعل فانقلبت الواو الفا لتحرکها وانفتاح ما قبلها
مخاوفة ترسانیدن یقال خاوفہ فخافہ اے غلبہ الخوف

اے کان اشد خوفا منہ اخافہ
تخویف ترسانیدن
یقال وجع مخیف وطریق مخوف
خوف ترسیدن

کردند خَفْنَ شد و همچنین ست تا خِفْنَا مضارع معلوم یَخَافُ یَخَافَانِ الخ یَخَافُ در اصل
یَخْوَفُ بود واوِ متحرک ما قبلِ او حرفِ صحیح ساکن حرکتِ واو را نقل کرده بما قبلِ او دادند
واو در اصل متحرک بود الکنون ما قبلِ او مفتوح گشت آن واو را با لف بدل کردند یَخَافُ
شد و برین قیاس اند صیغهای دیگر یَخَفْنَ در اصل یَخْوَفْنَ بود واوِ متحرک ما قبلِ او حرفِ صحیح
ساکن حرکتِ واو را نقل کرده بما قبلِ او دادند واو در اصل متحرک بود الکنون ما قبلِ او مفتوح
گشت آن واو را با لف بدل کردند التقائی ساکنین شد میان اَلِف و فا اَلِف را حذف
کردند یَخَفْنَ شد و بر قیاسِ مضارعِ معلوم ست مضارعِ مجهول لَمْ یَخَفْ در اصل یَخَافُ
بود چون لم جازمه در اولِ فعلِ مضارعِ غائب در آمد آخرش را جزم کرد علامتِ جزمی سقوطِ
حرکت شد التقائی ساکنین شد میان اَلِف و فا اَلِف را حذف کردند لَمْ یَخَفْ شد
لَمْ یَخَافَا در اصل یَخَافَانِ بود چون لم جازمه در اولِ فعلِ مضارعِ غائب معلوم در آمد
آخرش را جزم کرد علامتِ جزمی سقوطِ نونِ اعرابی شد لَمْ یَخَافَا گردید اسمِ فاعل
خَائِفٌ در اصل خَاوِفٌ بود واو واقع شد بعد الف اسمِ فاعل آن واو را بهمزه بدل کردند
خَائِفٌ شد الخ خَافَةٌ جمع تکسیر ازان خَائِفٌ ست خَائِفٌ اسمِ وحدان بود چون خواستند
که اسمِ وحدان را جمعِ تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که خَاوِفٌ بود حرفِ اول مفتوح بود
ثانی را نیز فتح دادند و الف وحدان را حذف کردند و عوضِ او تا در آخرش آوردند خَوَفَةٌ شد
بعده واوِ متحرک ما قبلِ او مفتوح آن واو را با لف بدل کردند خَافَةٌ شد مَخُوفٌ در اصل مَخْوُوفٌ
بود ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند التقائی ساکنین شد میان هر دو واو

نزد بعضی واو اول حذف کردند لانّ الثانی علامةٌ والعلامة لا تحذف مخُوفٌ
شد بروزن مَفُوْلٌ ونزد بعضی واوِ ثانی را حذف کردند لانّہٗ زائدةٌ والزائدةُ
اَحَقُّ بالحذفِ مَخُوْفٌ شد بروزن مَفْعُلٌ بر ہمین قیاس صیغہای باقی لَنْ یَّخَافَ
در اصل یَخَافُ بود چون لَنْ ناصبہ بر اول فعل مضارع معلوم در آمد آخرش را نصب کرد
علامت نصبی ظہور فتح گشت لَنْ یَّخَافَ شد لَنْ یَّخَافَا در اصل یَخَافَانِ بود چون لَنْ
ناصبہ در اول فعلِ مضارع معلوم در آمد آخرش را نصب کردند علامت نصبی سقوطِ نونِ اعرابی
شد لَنْ یَّخَافَا گردید خَفْ را از یَخَافُ بنا کردند تا کہ علامتِ استقبال بود آنرا حذف کردند
ما بعدِ حذف متحرک ماند امر ہمان باشد بسکونِ آخر آخرش را وقف کردند علامتِ وقفی سقوطِ
حرکت شد التقای ساکنین شد میان الف وفا الف را حذف کردند خَفْ شد خَافَا
را از یَخَافَانِ بنا کردند تا کہ علامتِ استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند
امر ہمان باشد بسکونِ آخر آخرش را وقف کردند علامتِ وقفی سقوطِ نونِ اعرابی شد خَافَا
شد تعلیل دوم خَفْ در اصل اِخْوَفْ بود ماخوذ از تَخْوَفُ تا کہ علامت استقبال بود آنرا
حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعینِ کلمہ او مفتوح بود
ہمزۂ وصل بکسر در اولش در آوردند امر ہمان باشد بسکونِ آخر آخرش را وقف کردند
علامتِ وقفی سقوطِ حرکت شد اِخْوَفْ گشت بعدہ واوِ متحرک ماقبلِ او حرفِ
صحیح ساکن حرکتِ واو را نقل کردہ بما قبلِ او دادند واو در اصل متحرک بود اکنون
ماقبلِ او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان

بناشد چون قلن وبعن کہ ثانی در عم نیست ہضم آنکہ شرط اول وثالث معدوم بود چون یُخَوِّفُ نَ کہ ... اول مدہ است وثانی کلمہ واحد است اگرچہ ثانی مدغم است ۱۲ نفرک

الف وقا الف را حذف کردند اخف شد بعده بحرکت خا استغنا از همزهٔ وصل حاصل
شد همزه را نیز حذف کردند خف شد خافا در اصل اخوفا بود ماخوذ از تخوفان تا کہ
علامت استقبال بود الخافی در اصل اخوفی بود ماخوذ از تخوفین الی آخره خفن
در اصل اخوفن بود ماخوذ تخوفن تاکہ علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد
حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمهٔ او مفتوح بود همزهٔ وصل بکسر در اول او در
آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را چیزی نکرد زیرا آنچه مبنی ست والمبنی ما
لایتغیر آخره بدخول العوامل علیه بعده واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو
نقل کرده بماقبل او دادند واو در اصل متحرک بود الکنون ماقبل او مفتوح گشت آن واو را با الف
بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و قا الف را حذف کردند اخفن شد بعده
بحرکت خا از همزهٔ وصل مستغنی شدند همزه را نیز حذف کردند خفن شد بنون تاکید ثقیله
خافنّ خافانّ خافنّ خافنّ خافانّ خفنانّ خافنّ در اصل خف بود چون نون
تاکید ثقیله بدو متصل شد ماقبل نون تاکید ثقیله مبنی بر فتح گشت الف محذوف را باز
آوردند لعدم قاعدة الحذف علیها خافنّ شد بانون تاکید خفیفه خافن خافن خافن
تثنیه و جمع مونث بانون تاکید خفیفه نیامده و تعلیل نون تاکید خفیفه بر قیاس نون تاکید
ثقیله ست الظرف منه مخاف مخافان مخاوف مخیف مخاف در اصل مخوف بود واو
متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل او دادند بعده واو در اصل
متحرک بود الکنون ماقبل او مفتوح گشت آن واو را با الف بدل کردند مخاف شد و الآلة منه

مخوف مخوفان مخاوف مخیف مخوفة مخوفتان مخاوف مخیفة مخواف الخ

[illegible] ناقص واوی از باب فَعَلَ یَفْعُلُ الدعاء خواستن
حاجت از خدا تعالی والدعوة بطعام خواندن و بپسری خواندن و دعوی نسب کردن
و دعوی خواندن و طلبیدن دعا یدعو دعاء و دعوة و دعوی فهو داع داعیان
داعون دعاة دعاء دعی دعی دعوا دعوان دعاء دعی دویع داعیة داعیتان
داعیات دواع دعی دویعیة و دعی یدعی دعاء و دعوة و دعوی فذاک مدعو
مدعوان مدعوون مدعوة مدعوتان مدعوات مداعی مدیعی مدیعیة لم یدع لم
یدع لا یدعو لا یدعی لن یدعو لن یدعی الامر منه ادع لتدع لیدع لیدع والنهی عنه
لا تدع لا تدع لا ادع لا یدع الظرف منه مدعی مدعیان مداع مدیع والآلة منه مدعی
مدعیان مداع مدیع مدعاة مدعاتان مداع مدیعیة مدعاء مدعاءان مداعی مدیعی
افعل التفضیل منه ادعی ادعیان ادعون اداع ادیع والمؤنث منه دعوی دعویان
دعویات دعی دعی ماضی معلوم دعا دعوا دعوا دعت دعتا دعون دعوت دعوتما
دعوتم دعوت دعوتما دعوتن دعوت دعونا ماضی مجهول دعی دعیا دعوا دعیت
دعیتا دعین دعیت دعیتما دعیتم دعیت دعیتما دعیتن دعیت دعینا مضارع
معلوم یدعو یدعوان یدعون تدعو تدعوان یدعون تدعو تدعوان تدعون تدعین
تدعوان تدعون ادعو ندعو مضارع مجهول یدعی یدعیان یدعون تدعی تدعیان
یدعین تدعی تدعیان تدعون تدعین تدعیان تدعین ادعی ندعی دعا اصله

دَعَوَ بود واوِ متحرک ماقبلِ او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند دَعَا شد دَعَوَا در اصل
دَعَوَا بود واوِ متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقاءِ ساکنین شد
میانِ الف و واو الف را حذف کردند دَعَوْا شد دَعَتْ در اصل دَعَوَتْ بود واوِ متحرک
ماقبلِ او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقاءِ ساکنین شد میان الف و تا الف
را حذف کردند دَعَتْ شد دَعَتَا در اصل دَعَوَتَا بود واوِ متحرک ماقبلِ او مفتوح آن واو را
بالف بدل کردند التقاءِ ساکنین شد میان الف و تا الف حقیقةً ساکن و تا حکماً ساکن الف را
حذف کردند دَعَتَا شد از دَعَوْنَ تا دَعَوْنَا بر اصل خود اند دُعِيَ در اصل دُعِوَ بود واو واقع
شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دُعِيَ شد دُعِيَا در اصل دُعِوَا بود واو واقع
شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دُعِيُوا شد ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند
بعد از سلب حرکتِ ماقبل التقاءِ ساکنین شد میانِ یا و واو یا را حذف کردند دُعُوا
شد دُعِيَتْ در اصل دُعِوَتْ بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دُعِيَتْ
شد دُعِيَتَا در اصل دُعِوَتَا بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دُعِيَتَا
شد دُعِينَ در اصل دُعِوْنَ بود واو ساکن ماقبلِ او مکسور آن واو را بیا بدل کردند دُعِينَ شد
تا دُعِينَا همین تعلیل ست مضارع معلوم يَدْعُو در اصل يَدْعُوُ بود ضمه بر واو ثقیل بود انداختند
يَدْعُو شد يَدْعُوَانِ بر اصلِ خود ست يَدْعُونَ در اصل يَدْعُوُونَ بود ضمه بر واو ثقیل بود انداختند
التقاءِ ساکنین شد میان هر دو واو واو اول را حذف کردند يَدْعُونَ شد تَدْعُو در اصل تَدْعُوُ
بود ضمه بر واو ثقیل بود انداختند تَدْعُو شد تَدْعُوَانِ و يَدْعُوَانِ بر اصل خود اند تعلیل تَدْعُو

ویدعون یکیست تدعین در اصل تدعوین بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل واو دادند
بعد سلب حرکت ما قبل واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند التقای ساکنین شد
میان هر دو یا یای اولی را حذف کردند تدعین شد تدعوان تدعون بر اصل خود اند تعلیل
ادعوا و تدعو مانند تعلیل یدعو و تدعو ست مضارع مجهول یدعی در اصل یدعو بود واو
بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند بعده یا متحرک
ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند یدعی شد یدعیان در اصل یدعوان بود واو
بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یدعیان شد
یدعون در اصل یدعوون بود واو بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود
آن واو را بیا بدل کردند یدعیون شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند
التقای ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند یدعون شد تعلیل یدعی
و تدعی یکیست و تعلیل یدعیان و تدعیان یکیست یدعین در اصل یدعون بود واو بود
در کلمه ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یدعین شد تعلیل
تدعون و یدعون یکیست تدعین در اصل تدعوین بود واو بود در کلمه ثالث چون
رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند تدعیین شد بعده یا متحرک ما قبل او
مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف کردند
تدعین شد تعلیل تدعین و یدعین یکیست و تعلیل ادعی و ندعی یکیست اسم فاعل داع
در اصل داعو بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند داعی شد بعده ضمه

بمر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند داعٍ شد

داعیانِ در اصل داعوانِ بود واو واقع شد بعد از کسرهٔ آن واو را بیا بدل کردند داعیانِ

شد داعُونَ در اصل داعِوُونَ بود واو واقع شد بعد از کسرهٔ آن واو را بیا بدل کردند داعِیُونَ

شد ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقای ساکنین شد

میان یا و واو یا را حذف کردند داعُونَ شد دُعَاةٌ جمع تکسیر ازان داعٍ ست داعٍ اسم

بر وزن فاعُون ۱۲

وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که داعِوٌ بود

حرف اول مفتوح بود و ثالث را فتح دادند و الف وحدان را حذف کرده عوض وی تا در آخرش

در آوردند دعوةٌ شد بعده واو متحرک ما قبلش مفتوح آن واو را بالف بدل کردند دعاةٌ شد

بعده فتح دال را بضمه بدل کردند تا ملتبس نشود بصلوة و قناة که ایشان مفرد اند نه جمع

دُعَاةٌ شد دُعَّاءٌ جمع تکسیر ازان داعٍ ست داعٍ اسم وحدان بود چون خواستند

که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که داعِوٌ بود حرف اول را

ضم دادند و ثالث را مشدد ساخته فتح دادند بعد از مشدد الف جمع تکسیر آورده

الف وحدان را حذف کردند دُعَّاوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف بیش از زود ضمه نبود

آن واو را بیا بدل کردند دُعَّایٌ شد بعده یا واقع شد بر طرف بیش از زود الف اسم فاعل

بود آن یا را بهمزه بدل کردند دُعَّاءٌ شد دُعًی جمع تکسیر ازان داعٍ ست داعٍ

اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی

اصلش که داعِوٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثالث را مشدد ساخته فتح دادند و

الف وحدانرا حذف کردند دُعْوٌ شد بعده فاو واقع شد در اسم متمکن بر طرف پیش از و
ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند دُعْیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود اند اختند التقای
ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند دُعًی شد دُعًی جمع تکسیر از ان داعِ ست
داعِ اسمِ وحدان بود چون خواستند که اسمِ وحدانرا جمعِ تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که دَاعِوٌ بود حرفِ اول را ضم دادند ثالث را سکون ساختند الفِ وحدان را حذف کردند
دُعْوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرفِ در اسمِ متمکن پیش از و ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
دُعْیٌ شد دُعَاةٌ جمع تکسیر از ان داعِ ست دَاعِ اسمِ وحدان بود چون خواستند که اسمِ وحدان
را جمعِ تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که دَاعِوٌ بود حرفِ اول را ضم دادند و ثالث را
فتح و در آخرش الفِ ممدوده در آورده الفِ وحدان را حذف کردند دُعَوَاءُ شد دُعَوَانُ
جمع تکسیر از ان داعِ ست دَاعِ اسمِ وحدان بود چون خواستند که اسمِ وحدانرا جمعِ تکسیر
کنند رد کردند بسوی اصلش که دَاعِوٌ بود حرفِ اول را ضم دادند و ثالث را سکون
و رابع را مفتوح ساخته در آخرش الف و نونِ مزیدتان در آورده و الفِ وحدان و
تنوینِ تمکن را حذف کردند دُعْوَانُ شد دِعَاءٌ جمعِ تکسیر از ان دَاعِ ست دَاعِ اسمِ وحدان
بود چون خواستند که اسمِ وحدان را جمعِ تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که دَاعِوٌ
بود حرفِ اول را کسره دادند و ثالث را فتح بعد از حرفِ ثالث اَلفِ جمعِ تکسیر آورده
الفِ وحدانرا حذف کردند دِعَاوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف پیش از و الفِ زائده
آن واو را بهمزه بدل کردند دِعَاءٌ شد دُعِیٌّ جمع تکسیر از ان دَاعِ ست دَاعِ اسمِ وحدان

بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که دَاعِوٌ
بود حرف اول و ثالث را ضم دادند و بعد ثالث واو ساکن در آوردند و الف وحدان
را حذف کردند دُعُوُوٌ شد بعده واو واقع شد در اسم متمکن بر طرف پیش او ضمه بود
آن واو را بیا بدل کردند دُعُوِيٌ شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان
ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند دُعِيٌّ شد بعده ضمه عین را بکسره بدل
کردند از جهت مناسبت یا دُعِيٌّ شد و نزد بعضی ضمه دال را نیز بکسره بدل کردند از جهت
مناسبت با بعد دِعِيٌّ شد دُوَيْعٍ تصغیر از ان دَاعٍ ست دَاعٍ اسم مکبر بود چون خواستند که
اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که دَاعِوٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثانی
قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوح بدل کردند و سوم جا یای تصغیر در آوردند دُوَيْعِوٌ شد
بعده واو واقع شد بر طرف پیش او کسره بود آن واو را بیا بدل کردند دُوَيْعِيٌ شد بعده ضمه
یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند دُوَيْعٍ شد
دَاعِيَةٌ دَاعِيَتَانِ دَاعِيَاتٌ دَوَاعٍ دُعًى دُوَيْعِيَةٌ دَاعِيَةٌ در اصل دَاعِوَةٌ بود واو واقع
بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دَاعِيَةٌ شد دَاعِيَتَانِ در اصل دَاعِوَتَانِ بود واو واقع
شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دَاعِيَتَانِ شد دَاعِيَاتٌ در اصل دَاعِوَاتٌ بود واو
واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دَاعِيَاتٌ شد دَوَاعٍ جمع تکسیر از ان دَاعِيَةٌ
ست دَاعِيَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که دَاعِوَةٌ بود حرف اول مفتوح بود و ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوح

بدل کردند و سوم جا الف جمع تکسیر در آورده تا و وحدان را حذف کردند دَوَاعِوُ شد
بعده واو واقع شد بر طرف ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند دَوَاعِیُ شد ضمه بر یا
ثقیل بود دور انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند دَوَاعٍ شد
دُعًی جمع تکسیر از ان دَاعِیَۃٌ ست دَاعِیَۃٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که دَاعِوَۃٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثالث را مشدد
ساخته فتح دادند الف و تای وحدان را حذف کردند دُعَوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف
ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند دُعَیٌ شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح یا را با الف
بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند دُعًی شد
دُوَیْعِیَۃٌ تصغیر از ان دَاعِیَۃٌ ست دَاعِیَۃٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند رد کردند بسوی اصلش که دَاعِوَۃٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثانی قابل حرکت
نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند و سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر
بود آنرا حرکت کسره دادند دُوَیْعِوَۃٌ شد بعده واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل
کردند دُوَیْعِیَۃٌ شد اسم مفعول مَدْعُوٌّ مَدْعُوَّانِ مَدْعُوُّوْنَ مَدَاعِیُّ مُدَیْعِیٌّ مَدْعُوٌّ در اصل مَدْعُوْوٌ
بود دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
مَدْعُوٌّ شد تا مَدْعُوَّاتٌ مَدَاعِیُّ جمع تکسیر از ان مَدْعُوٌّ ست مَدْعُوٌّ اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَدْعُوْوٌ بود حرف اول مفتوح بود و ثانی را
فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره

دادند مَدَاعِوُ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَدَاعِیُوُ شد واوی بود در کلمهٔ ثالث چون فصاعد گشت پیش از و ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَدَاعِیُیُ شد دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اوّل ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مَدَاعِیٌّ شد مُدَیْعِیٌّ تصغیر ازان مَدْعُوٌّ ست مَدْعُوٌّ اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغّر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَدْعُوْوٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند و مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُدَیْعِوْوٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُدَیْعِیْوٌ شد بعده واوی بود در موضع ثالث چون فصاعد گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُدَیْعِیْیٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُدَیْعِیٌّ شد مَدْعُوَّةٌ مَدْعُوَّتَانِ مَدْعُوَّاتٌ مَدَاعِیُّ مُدَیْعِیَّةٌ مَدْعُوَّةٌ در اصل مَدْعُوْوَةٌ بود دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اوّل ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مَدْعُوَّةٌ شد و همچنین تا مَدْعُوَّاتٌ مَدَاعِیُّ جمع تکسیر ازان مَدْعُوَّةٌ ست مَدْعُوَّةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَدْعُوْوَةٌ بود حرف اول مفتوح بود و ثانی را نیز فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَدَاعِوْوَةٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَدَاعِیْوَةٌ شد بعده واوی در موضع ثالث واقع شد چون در موضع ششم گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَدَاعِیَّةٌ

شد دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
مُدَاعِیَّةٌ شد تاء و حدان و تنوین تمکن را حذف کردند برای منع صرف مُدَاعِیّ شد مُدَیْعِیَة تصغیر
ازان مَدْعُوَّة ست مَدْعُوَّةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مَدْعُوْوَةٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند فیکه
مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُدَیْعِوْوَةٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا
بدل کردند مُدَیْعِیوَةٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل
کردند مُدَیْعِیَةٌ شد دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
ادغام کردند مُدَیْعِیَّةٌ شد لَمْ یَدْعُ لَمْ یَدْعُوَا لَمْ یَدْعُوا لَمْ یَدْعُ در اصل یَدْعُو بود چون لم
جازمه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرف علت شد
لَمْ یَدْعُ گردید لَنْ یَدْعِی در اصل یَدْعِی بود چون لن ناصبه بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را
نصب کرد علامت نصبی فتح تقدیری گشت لَنْ یَدْعَی شد و در تثنیه و جمع نون اعرابی دور
میشود اُدْعُ را از تَدْعُو بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن
ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مضموم بود همزهٔ وصل مضموم در اولش در آوردند امر بجان باشد
بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد اُدْعُ گشت با نون ثقیله
اُدْعُوَنَّ اُدْعُوَانِّ اُدْعُنَّ اُدْعِنَّ اُدْعُوَانِّ اُدْعُوْنَانِّ اُدْعُوَنَّ در اصل اُدْعُ بود چون نون
تاکید ثقیله بدو متصل شد واو محذوف را باز آوردند التقای ساکنین شد میان واو و نون
مدغم واو را حرکت فتح دادند زیرا که ماقبل نون ثقیله مبنی بر فتح میباشد اُدْعُوَنَّ شد

لِتُدْعَیَنَّ لِتُدْعَیَانِّ لِتُدْعَوُنَّ لِتُدْعِیَنَّ لِتُدْعَیَانِّ لِتُدْعَیْنَانِّ لِتُدْعَوُنَّ در اصل
لِتُدْعَوُنَنَّ بود چون نونِ تاکید ثقیله بدو متصل شد نون اعرابی ساقط شد التقای ساکنین
شد میانِ واو و نونِ مدغم واو را حرکتِ ضمه دادند لعدمِ ضمّةٍ ما قبلها لِتُدْعَوُنَّ شد
لِتُدْعِیَنَّ در اصل لِتُدْعَیِیْنَنَّ بود چون نونِ تاکید ثقیله بدو متصل شد نون اعرابی ساقط شد
التقای ساکنین شد میانِ یا و نونِ مدغم یا را حرکتِ کسره دادند لعدمِ کسرةٍ ما قبلها لِتُدْعِیَنَّ
شد و برین قیاس ست در مجهولهای صیغ دیگر الظرف منه مَدْعیً مَدْعَیَانِ مَدَاعٍ مُدَیْعٍ مُدَیْعِیَ
در اصل مَدْعَوٌ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت پیش از و ضمه نبود آن واو را بیا
بدل کردند مَدْعَیٌ شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین
شد میانِ الفِ و تنوین الف را حذف کردند مَدْعیً شد مَدْعَیَان در اصل مَدْعَوَانِ بود واو
بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَدْعَیَانِ شد
مَدَاعٍ جمع تکسیر از ان مَدْعیً ست مَدْعیً اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر
کنند رو کردند بسوی اصلش که مَدْعَوٌ بود حرف اول مفتوح بود و ثانی را فتح دادند و سوم
جا الفِ جمع تکسیر در آوردند بعد فیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَدَاعِوٌ شد بعده
واو واقع شد بر طرف ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَدَاعِیٌ شد بعده ضمه بر
یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَدَاعٍ شد
مُدَیْعٍ تصغیر از ان مَدْعیً ست مَدْعیً اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رو
کردند بسوی اصلش که اصل و مَدْعَوٌ بود حرف اول را ضمه دادند و ثانی را فتح و سوم جا یا

تصغیر در آوردند چه فیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُدَیْعِوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُدَیْعِیٌ شد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مُدَیْعٍ شد و الآلة منه مِدْعًی مِدْعَیَانِ مَدَاعٍ مُدَیْعٍ مِدْعًی (بر وزن مفتح) در اصل مِدْعَوٌ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مِدْعَیٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مِدْعًی شد مِدْعَیَانِ در اصل مِدْعَوَانِ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مِدْعَیَانِ شد مَدَاعٍ جمع تکسیر از آن مِدْعًی ست مِدْعًی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِدْعَوٌ بود حرف اول و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند چه فیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَدَاعِوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَدَاعِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَدَاعٍ شد مُدَیْعٍ تصغیر از آن مِدْعًی ست مِدْعًی اسم مکبر بود چون خواستند (بر وزن مفاعل) که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِدْعَوٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند چه فیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُدَیْعِوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُدَیْعِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف

کردند مُدَیْعٍ شد بروزنِ مُفَیْعِلٍ مِدْعَاةٌ مِدْعَاتَانِ مَدَاعٍ مُدَیْعِیَةٌ مِدْعَاةٌ در اصل مِدْعَوَةٌ بود
واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مِدْعَیَةٌ
شد بعده یا متحرک ماقبلِ او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مِدْعَاةٌ شد مِدْعَاتَانِ در
اصل مِدْعَوَتَانِ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبلِ او ضمه نبود آن واو را
بیا بدل کردند مِدْعَیَتَانِ شد بعده یا متحرک ماقبلِ او مفتوح آن یا را بالفِ بدل کردند
مِدْعَاتَانِ شد مَدَاعٍ جمع تکسیر از ان مِدْعَاةٌ ست مِدْعَاةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدان را جمعِ تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِدْعَوَةٌ بود حرف اول و ثانی را فتحه
دادند و سوم جا الفِ جمعِ تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الفِ جمعِ تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده
واو واقع شد در موضع چهارم ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَدَاعِیَةٌ شد تا رِ
وحدان را حذف کردند مَدَاعِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد
میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَدَاعٍ شد مُدَیْعِیَةٌ تصغیر از ان مِدْعَاةٌ ست مِدْعَاةٌ
اسمِ مکبر بود چون خواستند که اسمِ مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِدْعَوَةٌ بود
حرفِ اوّل را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یاءِ تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یاءِ تصغیر
بود آنرا کسره دادند مُدَیْعِوَةٌ گردید بعده واو واقع بود در کلمه ثالث چون چهارم گشت
ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُدَیْعِیَةٌ شد بروزنِ مُفَیْعِلَةٌ مِدْعَاءٌ مِدْعَاءَانِ
مَدَاعِیُ مُدَیْعِیٌّ مِدْعَاءٌ در اصل مِدْعَاوٌ بود واو واقع شد بطرف ماقبلِ او ضمه نبود آن واو را بیا
بدل کردند مِدْعَایٌ شد بعده یا واقع شد بعد از الفِ زائده آن یا را بهمزه بدل کردند

مِدعاءٌ شد بروزنِ مِفعالٌ مِدعاءانِ در اصل مِدعاوانِ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث
چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مِدعایانِ گشت بعده یا واقع شد
بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند مِدعاءانِ شد مَداعیُ جمع تکسیر ازان مِدعاءٌ ست
مِدعاءٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که مِدعاوٌ بود حرف اول و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد
الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند
مَداعیوٌ شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند اوّل ساکن ثانی متحرک واو را یا کردند و یا
در یا ادغام کردند مَداعیُ مُدَیعِیٌّ تصغیر ازان مِدعاءٌ ست مِدعاءٌ اسم مکبّر بود چون
خواستند که اسم مکبّر را مصغّر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِدعاوٌ بود حرف اول را
ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا
کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُدَیعِیٌ شد دو
حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اوّل ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
مُدَیعِیٌّ شد افعل التفضیل منه اَدعیٰ اَدعَیانِ اَدعَونَ اَداعٍ اُدَیعٍ اَدعیٰ در اصل اَدعَوُ
بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
اَدعَیُ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند اَدعیٰ شد اَدعَیانِ
در اصل اَدعَوانِ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را
بیا بدل کردند اَدعَیانِ شد اَدعَونَ در اصل اَدعَوُونَ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث

چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اَدْعِیُوْنٌ شد بعده یا متحرک
ما قبل او مفتوح آن یا را با لف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و واو الف
را حذف کردند اَدْعَوْنٌ شد اَدَاعٍ جمع تکسیر ازان اَدْعَی ست اَدْعَی اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اَدْعَوُ بود حرف اول مفتوح
بود و ثانی را نیز فتحه دادند و سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند چه فیکه مابعد الف جمع تکسیر بود
آنرا کسره دادند اَدَاعِوُ شد بعده واو واقع شد بر طرف ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل
کردند اَدَاعِیُ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند و یا را نیز حذف کردند و عوض او
تنوین در آخرش درآوردند اَدَاعٍ شد اُدَیْعٍ تصغیر ازان اَدْعَی ست اَدْعَی اسم مکبر بود چون
٧٩ خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اَدْعَوُ بود حرف اول را ضمه دادند
و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر درآوردند چه فیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند
اُدَیْعِوُ شد واو واقع شد بر طرف ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اُدَیْعِیُ شد بعده
ضمه بر یا ثقیل بود انداختند و یا را حذف کردند و عوض او تنوین در آخرش درآوردند اُدَیْعٍ
شد دُعْوَی دُعْوَیَانِ دُعْوَیَاتٌ دُعًی دُعَیَّ دُعًی جمع تکسیر ازان دُعْوَی ست دُعْوَی
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مضموم بود و ثانی
را فتح دادند و الف وحدان را حذف کردند دُعَوٌ شد بعده واو متحرک ما قبل او مفتوح آن
واو را با لف بدل کردند دُعًا شد دُعَیَّ تصغیر ازان دُعْوَی ست دُعْوَی اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول مضموم بود و ثانی را فتح دادند و سوم یای

تصغیر درآورند عُیَیْوِی شد بعده واو ویا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان
ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند عُیَیِّی شد بروزن فُعَیْلی ناقص یائی

از باب فَعَلَ یَفْعِلُ الرَّمْیُ والرِّمَایَة انداختن و تیر انداختن و فرو شدن و دشنام دادن بفاحشه و تهمت نمودن رَمٰی یَرْمِیْ رَمْیًا وَرِمَایَةً فَهُوَ رَامٍ رَامِیَانِ رَامُوْنَ رُمَاةٌ رُمَّاءٌ رُمًّی رُمَّی رُمْیًا رُمْیَانٌ رِمَاءٌ رُمِیٌّ رُوَیْمٍ رَامِیَةٌ رَامِیَتَانِ رَامِیَاتٌ رَوَامٍ رُمًّی رُوَیْمِیَةٌ وَرُمِیَ یُرْمٰی رَمْیًا وَرِمَایَةً فَذَاکَ مَرْمِیٌّ مَرْمِیَّانِ مَرْمِیُّوْنَ مَرْمِیَّةٌ مَرْمِیَّتَانِ مَرْمِیَّاتٌ مَرَامِیُّ مُرَیْمِیٌّ مُرَیْمِیَّةٌ لَمْ یَرْمِ لَمْ یُرْمَ لَا یَرْمِیْ لَا یُرْمٰی لَنْ یَرْمِیَ لَنْ یُرْمٰی اَلْاَمْرُ مِنْهُ اِرْمِ لِتُرْمَ لِیَرْمِ لِیُرْمَ وَالنَّهْیُ عَنْهُ لَا تَرْمِ لَا تُرْمَ لَا یَرْمِ لَا یُرْمَ اَلظَّرْفُ مِنْهُ مَرْمًی مَرْمَیَانِ مَرَامٍ مُرَیْمٍ وَالْاٰلَةُ مِنْهُ مِرْمًی مِرْمَیَانِ مَرَامٍ مُرَیْمٍ مِرْمَاةٌ مِرْمَاتَانِ مَرَامٍ مُرَیْمِیَةٌ مِرْمَاءٌ مِرْمَاءَانِ مَرَامِیُّ مُرَیْمِیٌّ اَفْعَلُ التَّفْضِیْلِ مِنْهُ اَرْمٰی اَرْمَیَانِ اَرْمَوْنَ اَرَامٍ اُرَیْمٍ وَالْمُؤَنَّثُ رُمْیٰی رُمْیَیَانِ رُمْیَیَاتٌ رُمًی رُمَیٌّ ماضی معلوم رَمٰی رَمَیَا رَمَوْا رَمَتْ رَمَتَا رَمَیْنَ رَمَیْتَ رَمَیْتُمَا رَمَیْتُمْ رَمَیْتِ رَمَیْتُمَا رَمَیْتُنَّ رَمَیْتُ رَمَیْنَا ماضی مجهول رُمِیَ رُمِیَا رُمُوْا رُمِیَتْ رُمِیَتَا رُمِیْنَ رُمِیْتَ رُمِیْتُمَا رُمِیْتُمْ رُمِیْتِ رُمِیْتُمَا رُمِیْتُنَّ رُمِیْتُ رُمِیْنَا مضارع معلوم یَرْمِیْ یَرْمِیَانِ یَرْمُوْنَ تَرْمِیْ تَرْمِیَانِ یَرْمِیْنَ تَرْمِیْ تَرْمِیَانِ تَرْمُوْنَ تَرْمِیْنَ تَرْمِیَانِ تَرْمِیْنَ اَرْمِیْ نَرْمِیْ رَمَوْا در اصل رَمَیُوْا بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند رَمَوْا شد رَمَتْ بروزن فَعَوْا ۱۲
در اصل رَمَیَتْ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای

۱۸۱

ساکنین شد میان الف و تا الف را حذف کردند رمت شد رمتا در اصل رمیتا بود

یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند بعده التقای ساکنین شد میان

الف و تا الف حقیقة ساکن و تا حکما ساکن الف را حذف کردند رمتا شد باقی بر اصل

خود اند ماضی مجهول رُمِیَ رُمِیَا رُمُوا الخ رُمُوا در اصل رُمِیُوا بود ضمه بر یا ثقیل بود

نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو

یا را حذف کردند رُمُوا شد باقی بر اصل خود اند یَرْمِی در اصل یَرْمِیُ بود ضمه بر یا

ثقیل بود انداختند یرمی شد یرمیان بر اصل خود ست یَرْمُوْنَ در اصل یَرْمِیُوْنَ بود

ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل بعده التقای ساکنین

شد میان یا و واو یا را حذف کردند یَرْمُوْنَ شد تَرْمِیْ مانند یَرْمِیْ ست تَرْمُوْنَ مانند

یَرْمُوْنَ ست تَرْمِیْنَ در اصل تَرْمِیِیْنَ بود کسره بر یا ثقیل بود انداختند التقای

ساکنین شد میان هر دو یا، یاء اول را حذف کردند تَرْمِیْنَ شد تعلیل دوم تَرْمِیْنَ در

اصل تَرْمِیِیْنَ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء

ساکنین شد میان هر دو یا یاء اول را حذف کردند تَرْمِیْنَ شد اَرْمِیْ نَرْمِیْ مانند یَرْمِیْ ست

مضارع مجهول یُرْمٰی در اصل یُرْمَیُ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند

یُرْمٰی شد تُرْمٰی اُرْمٰی نُرْمٰی مانند یُرْمٰی ست یُرْمَیَانِ و تُرْمَیَانِ بر اصل خود اند یُرْمَوْنَ

در اصل یُرْمَیُوْنَ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین

شد میان الف و واو الف را حذف کردند یُرْمَوْنَ شد تُرْمَوْنَ مانند یُرْمَوْنَ ست

يُرْمِيْنَ وتُرْمِيْنَ بر اصل خود اند صيغه واحده مؤنث مخاطبه تَرْمِيْنَ در اصل تَرْمِيِيْنَ بود
يا متحرک ما قبلش مفتوح آن يا را بالف بدل کردند التقای ساکنين شد ميان الف و يا
الف را حذف کردند تَرْمِيْنَ شد اسم فاعل رَامٍ در اصل رَامِيٌ بود ضمه بر يا ثقيل بود انداختند
التقای ساکنين شد ميان يا و تنوين يا را حذف کردند رَامٍ شد رَامِيَانِ بر اصل خود است
رَامُوْنَ در اصل رَامِيُوْنَ بود ضمه بر يا ثقيل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت
ما قبل التقاء ساکنين شد ميان يا و واو يا را حذف کردند رَامُوْنَ شد باقی بر اصل
خود اند رُمَاةٌ جمع تکسير از آن رَامٍ است رَامٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا
جمع تکسير کنند رد کردند بسوی اصلش که رَامِيٌ بود حرف اول مفتوح بود ثالث و رابع
را فتح دادند الف وحدانرا حذف کرده و عوض او تا در آخرش در آوردند رَمَيَةٌ
شد بعده يا متحرک ما قبلش مفتوح آن يا را بالف بدل کردند رَمَاةٌ شد بعده فتحه را
بضمه بدل کردند تا ملتبس نشود بصَلوةٌ و قَنَاةٌ که ايشان مفرد اند رُمَاةٌ شد يعنی حرف
اول را ضم دادند ثالث را فتح و تا متحرک در آخرش در آورده الف وحدان را حذف کردند
رُمَيَةٌ شد بعده يا متحرک ما قبلش مفتوح آن يا را بالف بدل کردند رُمَاةٌ شد رُمَّاءٌ
جمع تکسير از آن رَامٍ است رَامٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسير کنند
رد کردند بسوی اصلش که رَامِيٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثالث را مشدد ساخته
فتح دادند بعده مشدد الف جمع تکسير در آوردند و الف وحدان را حذف کردند رُمَّايٌ شد
بعده يا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن يا را بهمزه بدل کردند رُمَّاءٌ شد رُمِيٌّ جمع

تکسیر ازان رامِ اسم ست رامِ اسمِ وحدان بود چون خواستند که اسمِ وحدان را جمعِ تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که رامی بود حرفِ اول را ضم دادند وثالث را مشدد ساخته فتح
دادند والف وحدان را حذف کردند رمّی شد بعده یا متحرک ما قبل مفتوح آن یا را با الف
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف وتنوین الف را حذف کردند رمّی شد رمّی جمع
تکسیر ازان رامِ اسم ست رامِ اسمِ وحدان بود چون خواستند که اسمِ وحدان را جمعِ تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که رامی بود حرفِ اول را ضم دادند وثالث را سکون ساخته الفِ
وحدان را حذف کردند رُمْی شد رُمیا ورُمیان مانند ضربا وضربان اند لیکن اینها را
بسوی اصل رد میکنند رماة جمع تکسیر ازان رامِ اسم ست رامِ اسمِ وحدان بود چون خواستند
که اسمِ وحدان را جمعِ تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رامی بود حرفِ اول را کسره دادند
وثالث را فتح وبعد ثالث الفِ جمع تکسیر در آورده الفِ وحدان را حذف کردند رمایی شد
بعده یا واقع شد بر طرف بعد از الفِ زائده آن یا را بهمزه بدل کردند رماء شد رُمّی
جمع تکسیر ازان رامِ اسم ست رامِ اسمِ وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمعِ تکسیر کنند رد
کردند بسوی اصلش که رامی بود حرفِ اول وثالث را ضم دادند بعد ثالث واو
سکون در آورده الفِ وحدان را حذف کردند رُموی شد بعده واو ویا در یک کلمه بهم آمدند
نخستین حرف ازیشان ساکن بود واو را یا کردند ویا را در یا ادغام کردند رُمّی شد بعده
ضمهٔ میم را بکسره بدل کردند برای مناسبتِ یا ونزد بعضی ضمهٔ را را نیز بکسره بدل کردند
از جهتِ مناسبتِ ما بعد رِمّی شد رُوَیم تصغیر ازان رامِ اسمِ مکبر بود چون

خواستند که اسمِ مکبّر را مصغّر کنند رَد کردند بسوی اصلش کہ رَامِیٌ بود حرفِ اول را ضم
دادند وثانی قابلِ حرکت نبود آنرا بواوِ مفتوحه بدل کردند وسوم جا یای تصغیر درآوردند
رُوَیمِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین
یا را حذف کردند رُوَیمٍ شد رَوَامٍ جمع تکسیر ازان رَامِیَۃٌ ست رَامِیَۃٌ اسمِ وحدان بود
چون خواستند که اسمِ وحدان را جمع تکسیر کنند حرفِ اوّل مفتوح بود آنرا بحال خود داشتند
وثانی قابلِ حرکت نبود آنرا بواوِ مفتوحه بدل کردند وسوم جا الفِ جمع تکسیر درآوردند
تاءِ وحدان را حذف کردند رَوَامِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای
ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند رُوَیمٍ شد رُمًّی جمع تکسیر ازان رَامِیَۃٌ
ست رَامِیَۃٌ اسمِ وحدان بود چون خواستند که اسمِ وحدان را جمع تکسیر کنند حرفِ اول
را ضم دادند وثالث را مشدد ساختند فتح دادند الف وتاء وحدان را حذف کردند رُمَّیٌ
شد بعده یا متحرک ماقبلِ مفتوح آن یا را بالِف بدل کردند التقای ساکنین شد میان
الف وتنوین الف را حذف کردند رُمًّی شد رُوَیمِیَۃٌ تصغیر ازان رَامِیَۃٌ ست رَامِیَۃٌ
اسم مکبر بود چون خواستند که اسمِ مکبر را مصغر کنند حرفِ اول را ضم دادند وثانی قابلِ
حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند وسوم جا یای تصغیر درآوردند حرفیکه بعد یای
تصغیر آنرا حرکت کسره دادند رُوَیمِیَۃٌ شد اسمِ مفعول مَرْمِیٌّ مَرْمِیَّانِ مَرْمِیُّونَ مَرَامِیُّ
مُرَیمِیٌّ مَرْمِیٌّ در اصل مَرْمُوْیٌ بود واو و یا یکجا بہم آمدند نخستین حرف ازیشان ساکن
بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مَرْمِیٌّ شد بعده ضمه میم را بکسره بدل کردند

از جهتِ مناسبتِ یا مَرمِیٌّ شد الی آخره مَرامِیُّ جمع تکسیر ازان مَرمِیٌّ ست مَرمِیٌّ
اسم وحدان بود چون خواستند که اسمِ وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که مَرمُوِیٌ بود حرفِ اوّل مفتوح بود و ثانی را نیز فتح دادند وسوم جا الفِ جمع
تکسیر در آوردند حرفیکه مابعدِ الفِ جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده واو ساکن ماقبلِ
او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَرامِیْ شد بعده دو حرف از یکجنس بیک کلمه آمدند اوّل ساکن
ثانی متحرک اوّل را در دوم ادغام کردند مَرامِیٌّ شد مُرَیْمِیٌّ تصغیر ازان مَرمِیٌّ ست مَرمِیٌّ
بروزن مفاعیل ۱۲
اسمِ مکبر بود چون خواستند که اسمِ مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَرمُوِیٌ بود
حرفِ اوّل را ضم دادند و ثانی را فتح وسوم جا یایِ تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یایِ تصغیر
بود آنرا کسره دادند مُرَیمُوِیٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند
مُرَیمِیْیٌ شد بعده دو حرف از یکجنس بیک کلمه آمدند اوّل ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند مُرَیمِیٌّ شد مَرمِیَّةٌ مَرمِیَّتانِ مَرمِیّاتٌ مَرامِیُّ مُرَیمِیَّةٌ مَرامِیُّ جمع تکسیر ازان
مَرمِیَّةٌ ست مَرمِیَّةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسمِ وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که مَرمُوِیَةٌ بود حرفِ اوّل مفتوح بود و ثانی را نیز فتحه دادند وسوم
جا الفِ جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الفِ جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده واو
ساکن ماقبلِ او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَرامِیْیَةٌ شد بعده دو حرف از یکجنس بیک کلمه آمدند
نخستین ازیشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مَرامِیَّةٌ شد تاء وحدانرا نیز حذف
کردند و تنوین را نیز حذف کردند برای منع صرف مَرامِیُّ گردید مُرَیمِیَّةٌ تصغیر ازان

مُرَیمِیَّةٌ ست مَرمِیَّةٌ اسمِ مکبّر بود چون خواستند که اسمِ مکبّر را مصغّر کنند رد کردند بسوی اصلش
که مَرمُویَةٌ بود حرفِ اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند و حرفیکه
مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند
مُرَیمِیَیَةٌ شد دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم
ادغام کردند مُرَیمِیَّةٌ شد اِرمِ را از تَرمِی بنا کردند تا که علامتِ استقبال بود آنرا حذف
کردند مابعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعینِ کلمه عینِ کلمهٔ او مکسور بود همزهٔ وصل مکسور
در اولش در آوردند امر بیان باشد بسکونِ آخر آخرش را وقف کردند علامتِ وقفی سقوط
حرفِ علة شد اِرمِ گردید الظرف منه مَرمًی مَرمَیانِ مَرامٍ مُرَیمٍ مَرمًی در اصل مَرمَیٌ
بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و
تنوین الف را حذف کردند مَرمًی شد مَرمَیانِ بر اصلِ خود ست مَرامٍ جمعِ تکسیر ازان مَرمًی ست
مَرمًی اسمِ وحدان بود چون خواستند که اسمِ وحدان را جمعِ تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که مَرمَیٌ بود حرفِ اول مفتوح بود و ثانی را نیز فتح دادند و سوم جا الفِ جمعِ تکسیر در آوردند
و حرفیکه مابعد الفِ جمعِ تکسیر بود آنرا کسره دادند مَرامِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند
التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَرامٍ شد مُرَیمٍ تصغیر ازان
مَرمًی ست مَرمًی اسمِ مکبّر بود چون خواستند که اسمِ مکبّر را مصغّر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مَرمَیٌ بود حرفِ اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند و حرفیکه
مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُرَیمِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای

ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مُرَیْمٍ شد و الآلة منه مِرْمًى مِرْمَیانِ
مَرامٍ مُرَیْمٍ مِرْمًى در اصل مِرْمَیٌ بود یا متحرک ماقبل مفتوح آن یا را بالف بدل کردند
التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مِرْمًى شد الی آخره مِرْماةٌ
مِرْماتانِ مَرامٍ مُرَیْمِیَةٌ مِرْماةٌ در اصل مِرْمَیَةٌ بود یا متحرک ماقبل مفتوح آن یا را بالف بدل
کردند مِرْماةٌ شد مِرْماتانِ در اصل مِرْمَیَتانِ بود یا متحرک ماقبل مفتوح آن یا را با الف
بدل کردند مِرْماتانِ شد مَرامٍ جمع تکسیر ازان مِرْماةٌ ست مِرْماةٌ اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع
تکسیر در آوردند و حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او
مکسور آن الف را بیا بدل کردند مَرامِیَةٌ شد بعده تاء وحدان را حذف کردند مَرامِیٌ گشت
ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَرامٍ
شد مُرَیْمِیَةٌ تصغیر ازان مِرْماةٌ ست مِرْماةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند و حرفیکه مابعد یای تصغیر
بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل و مکسور آن الف را بیا بدل کردند مُرَیْمِیَةٌ شد
مِرْماءٌ مِرْماءانِ مَرامِیُّ مُرَیْمِیٌّ مِرْماءٌ در اصل مِرْمایٌ بود یا واقع شد بعده الف زائده
آن یا را بهمزه بدل کردند مِرْماءٌ شد مِرْماءانِ در اصل مِرْمایانِ بود یا واقع شد بعد از الف
زائده آن یا را بهمزه بدل کردند مِرْماءانِ شد مَرامِیُّ جمع تکسیر ازان مِرْماءٌ ست مِرْماءٌ
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصل شد

کہ مرمای بود حرف اول و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه
مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را
بیا بدل کردند مرامیی شد بعده دو حرف از یکجنس یکجا آمدند اول ساکن ثانی متحرک
اول را در دوم ادغام کردند و تنوین تمکن را حذف کردند برای منع صرف مرامیّ شد
تصغیر ازان مرمای ست مرمای اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند
بسوی اصلش که مرمای بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یاء تصغیر
در آوردند حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن
الف را بیا بدل کردند مریمیی شد بعده دو حرف از یکجنس یکجا آمدند اول ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم ادغام کردند مریمیّ شد افعل التفضیل منه ارمی ارمیان ارمون
ارام اریم ارمی در اصل ارمی بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند
ارمی شد ارمیان بر اصل خود ست ارمون در اصل ارمیون بود یا متحرک ماقبل او
مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف
کردند ارمون شد ارام جمع تکسیر ازان ارمی ست ارمی اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که ارمی بود حرف اول مفتوح بود و ثانی
را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند
ارامی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند و عوض او تنوین آخرش در آوردند التقاء
ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند ارام شد اریم تصغیر ازان ارمی ست

ارُیَّی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند دگر وند بسوی اصلش که
اُرْمَیٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه بعد
یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند اُرَیْمِیٌ شد ضمه بر یاء ثقیل بود انداختند و عوض او
تنوین در آخرش در آوردند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند اُرَیْم
شد رُمیٰ رُمَیَانِ رُمَیَّاتٌ رمیٌ رُمَیٌّ رُمَیٌّ بر اصل خودست رُمَیَانِ در اصل
رُمَیْیَانِ بود دو حرف از یکجنس در یککلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بماقبل
دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند رُمَیَّانِ شد رُمَیَّاتٌ
مانند رُمَیَّانِ ست رُمیٌّ جمع تکسیر ازان رُمیٌّ ست رُمْیٌ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند حرف اول مضموم بود و ثانی را فتح دادند الف وحدانرا حذف کردند
رُمَیٌ شد یا متحرک ماقبل مفتوح آن یا را بالف بدل کردند رُمیٰ شد رُمَیٌّ تصغیر ازان رُمْیٌ ست
رُمْیٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول مضموم بود و ثانی را فتح
دادند و سوم جا یاء تصغیر در آوردند بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم ادغام کردند رُمَیٌّ شد صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد ناقص واوی از
باب فَعِلَ یَفْعَلُ الرِّضیٰ و الرِّضاء و الرِّضْوان و الرُّضْوان الرِّضوة و المَرْضاة خوشنودی و پسندیدن
رَضِیَ یَرْضیٰ رِضیً و رِضاءً و رِضْواناً و رُضْوَةً و مَرْضاةً فهو راضٍ راضیانِ راضُونَ
رُضاةٌ رُضاءٌ رُضّیً رُضَّیٌ رُضْوانٌ رُضْواءُ رِضْوانٌ رِضاءٌ رُضَیٌّ رُوَیْضٍ راضیةٌ راضیتانِ
راضیاتٌ رَواضٍ رُضَّیٌ رُوَیْضِیَةٌ و رُضِیَ یُرْضیٰ رُضِیاً و رِضاءً و رِضْواناً

مَرْضُوَّۃٌ وَمَرْضَاۃٌ فذاک مَرْضِیٌّ مَرْضِیَّانِ مَرْضِیُّوْنَ مَرْضِیَّۃٌ مَرْضِیَّتَانِ مَرْضِیَّاتٌ
مَرَاضِیُّ مُرَیْضِیٌّ مُرَیْضِیَّۃٌ لم یُرْضَ لم یَرْضَ لا یَرْضَی لا یُرْضَی لن یَرْضَی لن یُرْضَی
الامر منہ اِرْضَ لِتُرْضَ لِیَرْضَ لِیُرْضَ والنہی عنہ لا تَرْضَ لا تُرْضَ لا یَرْضَ لا یُرْضَ
الظرف منہ مَرْضًی مَرْضَیَانِ مَرَاضٍ مُرَیْضٍ والآلۃ منہ مِرْضًی مِرْضَیَانِ مَرَاضٍ مُرَیْضٍ
مِرْضَاۃٌ مِرْضَاتَانِ مَرَاضٍ مُرَیْضِیَۃٌ مِرْضَاءٌ مِرْضَاءَانِ مَرَاضِیُّ مُرَیْضِیٌّ افعل التفضیل منہ
اَرْضَی اَرْضَیَانِ اَرْضَوْنَ اَرَاضٍ اُرَیْضٍ والمؤنث منہ رُضْیَی رُضْیَیَانِ رُضْیَیَاتٌ
رُضًی رُضْیَی ماضی معلوم رَضِیَ رَضِیَا رَضُوْا رَضِیَتْ رَضِیَتَا رَضِیْنَ رَضِیْتَ
رَضِیْتُمَا رَضِیْتُمْ رَضِیْتِ رَضِیْتُمَا رَضِیْتُنَّ رَضِیْتُ رَضِیْنَا ماضی مجہول رُضِیَ رُضِیَا
رُضُوْا رُضِیَتْ رُضِیَتَا رُضِیْنَ رُضِیْتَ رُضِیْتُمَا رُضِیْتُمْ رُضِیْتِ رُضِیْتُمَا رُضِیْتُنَّ
رُضِیْتُ رُضِیْنَا مضارع معلوم یَرْضَی یَرْضَیَانِ یَرْضَوْنَ تَرْضَی تَرْضَیَانِ
یَرْضَیْنَ تَرْضَی تَرْضَیَانِ تَرْضَوْنَ تَرْضَیْنَ تَرْضَیَانِ تَرْضَیْنَ اَرْضَی نَرْضَی
مضارع مجہول یُرْضَی یُرْضَیَانِ یُرْضَوْنَ تُرْضَی تُرْضَیَانِ یُرْضَیْنَ تُرْضَی تُرْضَیَانِ
تُرْضَوْنَ تُرْضَیْنَ تُرْضَیَانِ تُرْضَیْنَ اُرْضَی نُرْضَی رَضِیَ در اصل رَضِوَ بود
واو واقع شد بعد از کسرہ آن واو را بیا بدل کردند رَضِیَ شد رَضِیَا در اصل رَضِوَا
بود واو واقع شد بعد از کسرہ آن واو را بیا بدل کردند رَضِیَا شد رَضُوْا در اصل رَضِوُوْا
بود واو واقع شد بعد از کسرہ آن واو را بیا بدل کردند رَضِیُوْا شد بعدہ ضمہ بر یا ثقیل بود
نقل کردہ بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقای ساکنین شد میان یا و واو

یا را حذف کردند رَضُوا شد رَضِیَتْ در اصل رَضِوَتْ بود واو واقع شد بعد از

بروزن فَعُوا ۱۲

کسرهٔ آن واو را بیا بدل کردند رَضِیَتْ شد رَضِیَتَا در اصل رَضِوَتَا بود واو واقع

شد بعد از کسرهٔ آن واو را بیا بدل کردند رَضِیَتَا شد رَضِیْنَ در اصل رَضِوْنَ بود

واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند رَضِیْنَ شد و تا آخر همین قیاس ست

رُضِیَ در اصل رُضِوَ بود واو واقع شد بعد از کسرهٔ آن واو را بیا بدل کردند رُضِیَ شد و

برین قیاس ست تا رُضِیْتَا رُضِیْنَ در اصل رُضِوْنَ بود واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را

بیا بدل کردند رُضِیْنَ شد و برین قیاس ست تا آخر یَرْضَیٰ در اصل یَرْضَوُ بود واو

بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یَرْضَیُ شد

بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند یَرْضَیٰ شد یَرْضَیَانِ در اصل

یَرْضَوَانِ بود واوی بود در کلمهٔ ثالثه چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا

بدل کردند یَرْضَیَانِ شد یَرْضَوْنَ در اصل یَرْضَوُوْنَ بود واوی بود در کلمهٔ ثالثه

چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یَرْضَیُوْنَ شد بعده یا متحرک

ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را

حذف کردند یَرْضَوْنَ شد تَرْضَیٰ مانند یَرْضَیٰ ست تَرْضَیَانِ مانند یَرْضَیَانِ ست

بروزن یَفْعَوْنَ ۱۲

یَرْضَیْنَ در اصل یَرْضَوْنَ بود واوی بود در کلمهٔ ثالثه چون رابع گشت ماقبل او ضمه

نبود آن واو را بیا بدل کردند یَرْضَیْنَ شد تَرْضَیٰ مانند یَرْضَیٰ ست تَرْضَیَانِ مانند یَرْضَیَان

ست و تَرْضَوْنَ مانند یَرْضَوْنَ ست تَرْضَیْنَ در اصل تَرْضَوِیْنَ بود واوی بود در کلمهٔ

ثالثه چون رابع گشت ما قبل وضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند تَرضَیِینَ شد بعده یا متحرک
ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف ویا الف را
حذف کردند تَرضَینَ شد تعلیل تَرضَیانِّ تُرضَیانِّ یکیست تُرضَیْنَانِّ مانند تُرضَینَ
تُرضَیَنْ تُرضَیْ مانند یُرضَیْ ست مضارع مجهول یُرضَی در اصل یُرضَوُ بود واوی بود در
کلمهٔ ثالثه چون رابع گشت ما قبل وضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یُرضَيُ شد بعده یا متحرک
ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند یُرضَی شد یُرضَیانِ در اصل یُرضَوانِ بود واو
بود در کلمهٔ ثالثه چون رابع گشت ما قبل وضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یُرضَیانِ شد
یُرضَونَ در اصل یُرضَوُونَ بود واوی بود در کلمهٔ ثالثه چون رابع گشت ما قبل وضمه نبود
آن واو را بیا بدل کردند یُرضَیُونَ شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف وواو الف را حذف کردند یُرضَونَ شد تُرضَی مانند
یُرضَی ست وتُرضَیانِ مانند یُرضَیانِ ست یُرضَینَ در اصل یُرضَوْنَ بود واوی بود در
کلمهٔ ثالثه چون رابع گشت ما قبل وضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یُرضَیْنَ شد تُرضَونَ
در اصل تُرضَوُونَ بود واوی بود در کلمهٔ ثالثه چون رابع گشت ما قبل وضمه نبود آن واو را
بیا بدل کردند تُرضَیُونَ شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان الف وواو الف را حذف کردند تُرضَونَ شد تُرضَینَ در اصل تُرضَوِینَ بود
واوی بود در کلمهٔ ثالثه چون رابع گشت ما قبل وضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند تُرضَیِینَ
شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف

۹۴

یا الف را حذف کردند ترضَیَین شد ترضَیَین جمع مؤنث در اصل ترضَوُن بود واوی
(بر وزن تفعین ۱۲)
بود در کلمهٔ ثالثه چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ترضَیین شد
ارضَی ترضَی مانند یرضَی ست اسم فاعل راضٍ راضیانِ راضُون راضٍ در اصل راضِوٌ بود
(ضمه بریا ثقیل بود و انداختند ۱۲)
واو و قعشد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند راضِیٌ شد بعده ضمه بریا ثقیل بود انداختند
التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند راضٍ شد راضیانِ در اصل راضِوانِ
(بر وزن فاع ۱۲)
بود واو و قعشد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند راضِیانِ شد راضُونَ در اصل
راضِوُونَ بود واو و قعشد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند راضِیُونَ شد بعده ضمه
بریا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان
یا و واو یا را حذف کردند راضُونَ شد رُضاةٌ جمع تکسیر از ان راضٍ ست راضٍ اسم وحدان
(بر وزن فاعون ۱۲)
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش راضِوٌ بود حرف اول
مفتوح بود و ثالث را فتح دادند تا در آخرش آورده الف وحدان را حذف کردند رُضَوَةٌ
شد بعده واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند رُضَاةٌ شد بعده فتحه
راء را بضمه بدل کردند تا ملتبس نشود بصلوة وقناة که مفرد اند رُضاةٌ شد رُضّاءٌ جمع
تکسیر از ان راضٍ ست راضٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که راضِوٌ بود حرف اول را ضمه دادند و ثالث را مشدد ساخته
فتح دادند بعد از مشدد الف جمع تکسیر آورده الف وحدان را حذف کردند رُضّاءٌ شد
بعده واو ای بود در کلمهٔ ثالثه چون فساعد گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را

یا بدل کردند رضائی شد بعده یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل
کردند رضاء شد رضّی جمع تکسیر آن راض است راض اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که راضو بود حرف اول را ضم دادند و ثالث
مشدد ساختند فتح دادند الف وحدان را حذف کردند رضّو شد بعده واو واقع شد بر طرف
ماقبل او ضمه بود آن واو را بیا بدل کردند رضّی شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را
با الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند رضّی شد
رُضِیّ جمع تکسیر آن راض است راض اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع
تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که راضو بود حرف اول را ضم داده و ثالث را سکون ساختند و
الف وحدان را حذف کردند رضو شد بعده واو واقع شد بر طرف در اسم متمکن ماقبل او ضمه بود آن
واو را بیا بدل کردند رضی شد رضواء جمع تکسیر آن راض است راض اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که راضو بود حرف اول را ضم داد
و ثالث را فتح و در آخرش الف ممدوده در آورده الف وحدان را حذف کردند و تنوین تمکن را
نیز حذف کردند برائی منع صرف رضواء شد رضوان جمع تکسیر آن راض است راض اسم
بوزن فعلاء ۱۲
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که راضو
بود حرف اول را ضم دادند و ثالث را مسکون ساختند و در آخرش الف و نون مزیدتان در آورده الف
وحدان را حذف کردند و تنوین تمکن را حذف کردند برائی منع صرف رضوان شد رضاء جمع تکسیر آن
راض است راض اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش

را رِضْوٌ بود حرفِ اوّل کسره واو ندو ثالث را فتح و بعدِ ثالث الف جمع تکسیر درآورده الف
وحدانرا حذف کردند رِضَاوٌ شد بعده واو بود در کلمۀ ثالث چون ضاعد گشت ما قبل او ضمه نبود
آن واو را بیا بدل کردند رِضَایٌ شد بعده یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا را بهمزه
بدل کردند رِضَاءٌ شد رُضِیٌّ جمع تکسیر ازان راضٍ ست راضٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رَاضِوٌ بود حرفِ اول و ثالث را ضمه دادند و بعد ثالث
واو مسکون درآورده الف وحدانرا حذف کردند رُضُوْوٌ شد بعده واو واقع شد در اسم متمکن
بر طرف پیش از و ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند رُضُوْیٌ شد بعده واو و یا در کلمه بهم آمدند نخستین
حرف ازیشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند رُضُیٌّ شد بعده ضمه ضاد را بکسره
بدل کردند از جهت مناسبت یا رُضِیٌّ شد و نزد بعضی ضمه را را نیز بکسره بدل کردند از جهت مناسبت
یا بعده رِضِیٌّ شد رُوَیْضٍ تصغیر ازان راضٍ ست راضٍ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر
را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که رَاضِوٌ بود حرفِ اول را ضمه دادند و ثانی قابل حرکت نبود
آنرا بواو مفتوحه بدل کردند و سوم جا یای تصغیر درآوردند رُوَیْضِوٌ شد بعده واو واقع
شد بر طرف ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند رُوَیْضِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل
بود انداختند التقاء ساکنین شد میانِ یا و تنوین یا را حذف کردند رُوَیْضٍ شد رَاضِیَةٌ
رَاضِیَتَانِ رَاضِیَاتٌ رَوَاضٍ رُضًی رُوَیْضِیَةٌ رَوَاضٍ جمع تکسیر ازان رَاضِیَةٌ ست رَاضِیَةٌ
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رَاضِوَةٌ
بود حرفِ اول مفتوح بود و ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند و سوم جا

الف جمع تکسیر در آورده تاءِ وحدانرا حذف کردند رُواضو شد بعده ضمه جر یا ثقیل بعد انما
التقاءِ ساکنین شد میان یا و تنوین یارا حذف کردند رَواض شد رُضّی جمع تکسیر از ان
رَاضِیَة ست رَاضِیَة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که رَاضِوَة بود حرف اول را ضم دادند و ثالث را مشدد ساختند فتح واو
والف و تاءِ وحدانرا حذف کردند رُضّو شد بعده واو واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه بود
آن واو را بیا بدل کردند رُضّی شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یارا بالف بدل
کردند التقاءِ ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند رُضًّی شد رُوَیضِیَة
تصغیر از ان رَاضِیَة ست رَاضِیَة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که رَاضِوَة بود حرف اول را ضم دادند و ثانی قابل حرکت نبود
آنرا بواو مفتوحه بدل کردند و سوم جا یاءِ تصغیر در آوردند رُوَیضِوَة شد بعده واو
واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند رُوَیضِیَة شد مَرضِیّ مَرضِیَّان مَرضِیُّون
مَرَاضِیّ مُرَیضِیّ مَرضِیّ در اصل مَرضُوْو بود واو دوم را بیا بدل کردند طردًا للباب
مَرضُوْی شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین جع فا زیشان ساکن بود واو را یا کردند
و یا و یا را ادغام کردند مَرضُیّ شد بعده ضمه ضاد را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا مَرضِیّ شد
مَرضِیَّان اصل مَرضُوْوَان بود واو دوم را بیا بدل کردند طردًا للباب مَرضُوْیَان شد بعده واو و یا در یک کلمه
بهم آمدند نخستین جع فا زایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مَرضُیَّان شد
بعده ضمه ضاد را بکسره بدل کردند برای مناسبت یا مَرضِیَّان شد و برین قیاس ست صیغهای

97

باقی مراضیّ جمع تکسیر ازان مرضیٌّ ست مرضیٌّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مرضوو بود حرف اول مفتوح بود
و ثانی را نیز فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه بعد الف جمع تکسیر بود
آنرا کسره دادند مراضوو شد بعده واو ساکن ماقبل مکسور آن واو را بیا بدل کردند
مراضیو شد بعده واو ی بود در کلمهٔ ثالث چون فصاعد گشت ماقبل وضمه نبود آن واو
را بیا بدل کردند مراضیی شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن
ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند و تنوین تمکن را حذف کردند برای منع صرف مراضیّ
شد مُرَیضیّ تصغیر ازان مرضیّ ست مرضیّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند رد کردند بسوی اصلش که مرضوو بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جای
تصغیر در آوردند حرفیکه بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُرَیضوو شد بعده واو
ساکن ماقبل مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُرَیضیو شد بعده واو ی بود در کلمهٔ ثالث
چون فصاعد گشت ماقبل وضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُرَیضیی شد بعده دو
حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
مُرَیضیّ شد مَرضیّة مَرضِیّتان مَرضیّات مَراضیّ مُرَیضِیّة مَرضیّة در اصل مَرضوّة
بود واو را بیا بدل کردند طرداً للباب مَرضویّة شد بعده واو و یا بهم آمدند در یک کلمه نخستین حرف
ازیشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مُرضیّة شد بعده ضمه ضاد را
بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا مَرضیّة شد مراضیّ جمع تکسیر ازان مَرضیّة ست مَرضیّة

اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که
مَرْضُوْوَةٌ بود حرف اول مفتوح بود وثانی را نیز فتح دادند وسوم جا الف جمع تکسیر
درآوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَرَاضِوْوَةٌ شد بعده واو ساکن
ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَرَاضِیْوَةٌ شد بعده واوی بود در کلمه ثالث
چون فصاعد گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَرَاضِیْیَةٌ شد بعده دو حرف
از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مَرَاضِیَّةٌ
شد تاء وحدان حذف کردند وتنوین تمکن را نیز حذف کردند برای منع صرف مَرَاضِیُّ شد
مُرَیْضِیَّةٌ تصغیر از آن مَرْضِیَّةٌ ست مَرْضِیَّةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که مَرْضُوْوَةٌ بود حرف اول را ضم دادند وثانی را فتح وسوم جا یای
تصغیر درآوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُرَیْضِوْوَةٌ شد بعده واو
ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُرَیْضِیْوَةٌ شد بعده واوی بود در کلمه ثالث
چون فصاعد گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُرَیْضِیْیَةٌ شد بعده دو حرف از یک
جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُرَیْضِیَّةٌ شد لَنْ
یَرْضَیٰ در اصل یَرْضَیُ بود چون لَنْ ناصبه بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را نصب کرد علامت نصب
فتح تقدیری گشت لَنْ یَرْضَیٰ شد وبرین قیاس ست مضارع مجهول ودر تثنیه وجمع نون اعرابی ساقط
میشود مگر دو نون که سلامت میمانند (جمع مؤنث غائب ومخاطب ۱۲) الامر منه اِرْضَ اِرْضَیَا اِرْضَوْا اِرْضَیْ اِرْضَیَا اِرْضَیْنَ
(زیرا که مبنی هستند ومبنی آنرا لا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه ۱۲)
الظرف منه مَرْضًی مَرْضَیَانِ مَرَاضٍ [illegible] مَرْضًی در اصل مَرْضَوٌ بود واوی بود در کلمه ثالث

چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مرضیٌ شد بعده یا متحرک ما قبل
او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف
کردند مرضًی شد مرضیان در اصل مرضوان بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت
ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مرضیان شد مراض جمع تکسیر است از مرضی
مرضی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مرضو بود حرف اول مفتوح بود و ثانی را نیز فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر
در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مراضو شد بعده واوی بود در
کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مراضیٌ شد بعده ضمه
بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مراضٍ شد
مریض تصغیر از آن مرضی است مرضی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که مرضو بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر
در آوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مریضو شد بعده واوی بود در کلمهٔ
ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مریضیٌ شد بعده ضمه
بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مریضٍ شد
والآلة منه مرضی مرضیان مراض مریض مرضی در اصل مرضو بود واوی بود در کلمهٔ ثالث
چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مرضیٌ شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مرضًی

شد مرضیان در اصل مرضوان بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه
نبود آن واو را بیا بدل کردند مرضیان شد مراض جمع تکسیر ازان مرضی ست مرضی اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مرضو بود حرف اول
و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفیکه بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره
دادند مراضو شد بعده واوی در کلمهٔ ثالث چون فصاعد گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا
بدل کردند مراضی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین
یا را حذف کردند مراض شد مریض تصغیر ازان مرضی ست مرضی اسم مکبر بود چون خواستند
بروزن مفیعل ۱۲
که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مرضو بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را
فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند و حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مریضو
شد بعده واوی بود در موضع ثالث چون فصاعد گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل
کردند مریضی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین
یا را حذف کردند مریض شد مرضاةٌ مرضاتان مراض مریضیةٌ مرضاةٌ در اصل مرضوةٌ
بروزن مفیعلة ۱۲
بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مرضیةٌ
شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند مرضاةٌ شد مرضاتان در اصل
مرضوتان بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
مرضیتان شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند مرضاتان شد مراض
جمع تکسیر ازان مرضاةٌ ست مرضاةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع

100

تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مرضوة بود حرف اول وثانی را فتح دادند وسوم جا الف جمع تکسیر در آوردند وحرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مراضوة شد بعده واو در کلمهٔ ثالث چون متصاعد گشت ما قبل او ضمه نبود آنواو را بیا بدل کردند مراضیة شد بعده تاء وحدانرا حذف کردند مراضی شد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا وتنوین یارا حذف کردند مراض شد مریضیة تصغیر ازان مرضاة ست مرضاة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مرضوة بود حرف اول را ضم دادند وثانی را فتح وسوم جا یاء تصغیر در آوردند وحرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مریضوة شد بعده واوی که در کلمهٔ ثالث بود چون متصاعد گشت ما قبل او ضمه نبود آنواو را بیا بدل کردند مریضیة شد مرضاء مرضاء ان مراضی مریضی مرضاء در اصل مرضاو بود واو واقعشد بر طرف ما قبل او ضمه نبود آنواو را بیا بدل کردند مرضای شد بعده یا واقعشد بعد از الف زائده آن یارا بهمزه بدل کردند مرضاء شد مرضاءان در اصل مرضاوان بود واوی که در کلمهٔ ثالث بود چون متصاعد گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مرضایان شد بعده یا واقعشد بعد از الف زائده آن یارا بهمزه بدل کردند مرضاءان شد مراضی جمع تکسیر ازان مرضاء ست مرضاء اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مرضاو بود حرف اول وثانی را فتح دادند وسوم جا الف جمع تکسیر در آوردند وحرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مراضیو شد بعده

واوی بود در کلمهٔ ثالث چون ششم گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُرتَضِیٌ
شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را در
دوم ادغام کردند و تنوین تمکن نیز حذف کردند برای منع صرف مُرَاضِیّ شد مُرَیْضِیّ تصغیر
ازان مُرضاءٌ است مُرضاءٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند دو کردند بسبب
اصلش که مُرضاءٌ بود حرف اول را ضمه دادند و ثانی را فتحه و سوم جای یای تصغیر درآوردند
و حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را
بیا بدل کردند مُرَیْضِیُوٌ شد بعده واوی بود در کلمهٔ ثالث چون فصاعد گشت ماقبل او
ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُرَیْضِیْیٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند
اول از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مُرَیْضِیٌّ شد افعل التفضیل منه اَرْضَی
اَرْضَیَانِ اَرْضَوْنَ اَرَاضِ اُرَیْضِ اَرْضَی در اصل اَرْضَوُ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث
چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اَرْضَیُ شد بعده یا متحرک ماقبل او
مفتوح آن یا را بالف بدل کردند اَرْضَی شد اَرْضَیَانِ در اصل اَرْضَوَانِ بود واوی بود
در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اَرْضَیَانِ شد اَرْضَوْنَ
در اصل اَرْضَوُوْنَ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را
بیا بدل کردند اَرْضَیُوْنَ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند اَرْضَوْنَ شد اَرَاضِ جمع تکسیر ازان
بروزن افعون
اَرْضَی است اَرْضَی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند دو کردند

بسوی اصلش که اَضْنُوٌ بود حرف اول مفتوح بود وثانی را نیز فتح داده‌اند وسوم جا الف

جمع تکسیر درآوردند وحرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند اَضَانُوٌ شد بعده

واو وقعشد بر طرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اَضَانِیٌ شد بعده ضمه بر یا

ثقیل بود انداختند ویا را نیز حذف کردند وعوض او تنوین در آخرش آوردند اَضَانٍ شد اُضَیْنٍ

تصغیر از ان اَضْنَی ست اَضْنَی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند

بسوی اصلش که اَضْنُوٌ بود حرف اول را ضم دادند وثانی را فتحه وسوم جا یای تصغیر درآوردند

وحرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند اُضَیْنِوٌ شد بعده واو وقعشد بر طرف پیش او ضمه

نبود آن واو را بیا بدل کردند اُضَیْنِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند ویا را نیز حذف

کردند وعوض او تنوین در آخرش آوردند اُضَیْنٍ شد والمؤنث منه ضُنْیَی ضُنْیَیَانِ

ضُنْیَیَاتٌ ضُنًی ضُنَی ضُنًی در اصل ضُنْوَی بود واو را یا کردند طرد اللباب ضُنْیَی شد

ضُنْیَیَانِ در اصل ضُنْوَیَانِ بود واو را یا کردند طرد اللباب ضُنْیَیَانِ شد بعده دو حرف از

یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی

متحرک اول را در دوم ادغام کردند ضُنَیَّانِ شد ضُنَیَّاتٌ در اصل ضُنْوَیَاتٌ بود واو را

را یا کردند لاطراد الباب ضُنْیَیَاتٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک

حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند ضُنَیَّا

شد ضُنًی جمع از ان ضُنْیَی ست ضُنْیَی اسم وحدان بود چون جمع استند که اسم وحدان را جمع

تکسیر کنند حرف اول مضموم بود وثانی را فتح داده الف وحدان را حذف کردند ضُنًی شد بعده

١٠٣

یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند رضیٰ شد رُضَیّ تصغیر از آن رِضیٰ ست

رِضیٰ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند و کردند بسوی اصلش که رضو

بود حرف اول مضموم بود و ثانی را فتح دادند و سوم جا یاء تصغیر در آوردند رُضَیْوٌ شد

بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا

یا ادغام کردند رُضَیّ شد ناقص یائی از باب فَعِلَ یَفْعَلُ الخَشْیَة ترسیدن

خَشِیَ یَخْشیٰ خَشْیَةً فهو خاشٍ خاشیانِ خاشُونَ خُشاةٌ خُشّاءٌ خُشّیً خُشَیّاءُ

خَشیانُ خِشاءٌ خُشِیٌّ خُوَیْشٍ خُوَیْشِیَةٌ خاشِیَةٌ خاشِیَتانِ خاشِیاتٌ خَواشٍ خُشَّیً خُوَیْشِیَةٌ

وخُشِیَ یُخْشیٰ خَشْیَةً فذاک مَخْشِیٌّ مَخْشِیّانِ مَخْشِیُّونَ مَخْشِیَّةٌ مَخْشِیَّتانِ مَخْشِیّاتٌ

مَخاشِیُّ مُخَیْشِیٌّ مُخَیْشِیَّةٌ لم یَخْشَ لم یُخْشَ لا یَخْشیٰ لا یُخْشیٰ لن یَخْشیٰ لن یُخْشیٰ الامر منه

اِخْشَ لِتُخْشَ لِیَخْشَ لِیُخْشَ والنهی عنه لا تَخْشَ لا تُخْشَ لا یَخْشَ لا یُخْشَ الظرف منه

مَخْشیً مَخْشَیانِ مَخاشٍ مُخَیْشٍ والآلة منه مِخْشیً مِخْشَیانِ مَخاشٍ مُخَیْشٍ مِخْشاةٌ مِخْشاتانِ

مَخاشٍ مُخَیْشِیَةٌ مِخْشاءٌ مِخْشاءانِ مَخاشِیُّ مُخَیْشِیٌّ افعل التفضیل منه اَخْشیٰ

اَخْشَیانِ اَخْشَوْنَ اَخاشٍ اُخَیْشٍ والمؤنث منه خُشْیٰ خُشْیَیانِ خُشْیَیاتٌ خُشًی

خُشَیّیٰ ماضی معلوم خَشِیَ خَشِیا خَشُوا خَشِیَتْ خَشِیَتا خَشِینَ خَشِیتَ خَشِیتُما

خَشِیتُمْ خَشِیتِ خَشِیتُما خَشِیتُنَّ خَشِیتُ خَشِینا خَشُوا در اصل خَشِیُوا بود ضمه بر یا ثقیل

بود نقل کرده با قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا

و واو یا را حذف کردند خَشُوا شد و باقی تمام بر اصل خود ماندند بهم برین قیاس

۱۰۳

مجهول صرف این باب مانند رضی یرضی ست و تعلیل مانند رمی یرمی الامر منه اخش اخشیا
اخشوا اخشی اخشیا اخشین ناقص واوی از باب فعُل یفعُل الرخو سست و الرخاوة
سست شدن رخو یرخو رخوا و رخاوة فهو راخ راخیان راخون رخاة رخاة رخی رخی رخوا و
رخوان رخاة رخی رخیة رخیة راخیة راخیتان راخیات رواخ رخی رویخیة و رخی یرخی
رخوا و رخاوة فذاک مرخو مرخوان مرخوون مرخوة مرخوتان مرخوات مراخی مریخیة
مریخیة لم یرخ لم یرخ لا یرخو لا یرخی لن یرخو لن یرخی الامر منه ارخ لیرخ لیرخ لیرخ
والنهی عنه لا ترخ لا ترخ لا یرخ لا یرخ الظرف منه مرخی مرخیان مراخ مریخ والآلة منه
مرخی مرخیان مراخ مریخ مرخاة مرخاتان مراخ مریخیة مرخاء مرخاءان مراخی مریخی
افعل التفضیل منه ارخی ارخیان ارخون اراخ اریخ والمؤنث منه رخی رخیان رخیات
رخی رخی ماضی معلوم رخو رخوا رخوا رخوت رخوتا رخون رخوت رخوتما رخوتم رخوت
رخوتما رخوتن رخوت رخونا رخوا در اصل رخووا بود ضمه بر واو ثقیل بود انداختند التقاء
ساکنین شد میان هر دو واو واو اول را حذف کردند رخوا شد و باقی تمام صیغها بر اصل خود اند
ماضی مجهول رخی رخیا رخوا رخیت رخیتا رخین رخیت رخیتما رخیتم رخیت رخیتما
رخیتن رخیت رخینا تعلیل آن مانند دعی دعیا ست تا آخر و تمام تعلیلهای این باب
مانند دعا یدعو ست مضارع معلوم یرخو یرخوان یرخون ترخو ترخوان یرخون ترخو
ترخوان ترخون ترخین ترخوان ترخون ارخو نرخو مضارع مجهول یرخی یرخیان
یرخون ترخی ترخیان یرخین ترخی ترخیان ترخون ترخین ترخیان ترخین ارخی

ترجمہ: صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد ناقص یائی از باب فَعَلَ یَفْعَلُ الرَّعْیُ

چریدن وچرانیدن وچشم داشتن والمَرْعٰی گیاہ وعلف وچریدن وچراگاہ رَعٰی یَرْعٰی

رَعْیًا ومَرْعًی فهو رَاعٍ رَاعِیَانِ رَاعُوْنَ رُعَاةٌ رُعَّاءٌ رُعًّی رُعْیٌ رُعْیًا رُعْیَانٌ رِعَاءٌ

رُعًّی رُوَیْعٍ رَاعِیَةٌ رَاعِیَتَانِ رَاعِیَاتٌ رَوَاعٍ رُعًّی رُوَیْعِیَةٌ وَرُعِیَ یُرْعٰی رَعْیًا ومَرْعًی

فذاک مَرْعِیٌّ مَرْعِیَّانِ مَرْعِیُّوْنَ مَرْعِیَّةٌ مَرْعِیَّتَانِ مَرْعِیَّاتٌ مَرَاعِیُّ مُرَیْعِیٌّ مُرَیْعِیَّةٌ

لَمْ یَرْعَ لَمْ یُرْعَ لَا یَرْعٰی لَا یُرْعٰی لَنْ یَرْعٰی لَنْ یُرْعٰی الامر منه اِرْعَ لِتُرْعَ لِیَرْعَ لِیُرْعَ

والنهی عنه لَا تَرْعَ لَا تُرْعَ لَا یَرْعَ لَا یُرْعَ الظرف منه مَرْعًی مَرْعَیَانِ مَرَاعٍ مُرَیْعٍ والآلة

منه مِرْعًی مِرْعَیَانِ مَرَاعٍ مُرَیْعٍ مِرْعَاةٌ مِرْعَاتَانِ مَرَاعٍ مُرَیْعِیَةٌ مِرْعَاءٌ مِرْعَاءَانِ مَرَاعِیُّ

مُرَیْعِیٌّ افعل التفضیل منه اَرْعٰی اَرْعَیَانِ اَرْعَوْنَ اَرَاعٍ اُرَیْعٍ والمؤنث منه رُعْیٰی رُعْیَیَانِ

رُعْیَیَاتٌ رُعًی رُعَیًّی ماضی معلوم رَعٰی رَعَیَا رَعَوْا رَعَتْ رَعَتَا رَعَیْنَ رَعَیْتَ رَعَیْتُمَا

رَعَیْتُمْ رَعَیْتِ رَعَیْتُمَا رَعَیْتُنَّ رَعَیْتُ رَعَیْنَا ماضی مجهول رُعِیَ رُعِیَا رُعُوْا رُعِیَتْ رُعِیَتَا

رُعِیْنَ رُعِیْتَ رُعِیْتُمَا رُعِیْتُمْ رُعِیْتِ رُعِیْتُمَا رُعِیْتُنَّ رُعِیْتُ رُعِیْنَا تعلیل ماضی معلوم ومجهول

مانند تعلیل رَمٰی یَرْمِیْ ست مضارع معلوم یَرْعٰی یَرْعَیَانِ یَرْعَوْنَ تَرْعٰی تَرْعَیَانِ یَرْعَیْنَ

تَرْعٰی تَرْعَیَانِ تَرْعَوْنَ تَرْعَیْنَ تَرْعَیَانِ تَرْعَیْنَ اَرْعٰی نَرْعٰی مضارع مجهول یُرْعٰی

یُرْعَیَانِ یُرْعَوْنَ تُرْعٰی تُرْعَیَانِ یُرْعَیْنَ تُرْعٰی تُرْعَیَانِ تُرْعَوْنَ تُرْعَیْنَ تُرْعَیَانِ

تُرْعَیْنَ اُرْعٰی نُرْعٰی تعلیل مضارع معلوم ومجهول مانند تعلیل خَشِیَ یَخْشٰی ست الامر منه اِرْعَ اِرْعَیَا

اِرْعَوْا اِرْعَیْ اِرْعَیَا اِرْعَیْنَ صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد لفیف مفروق از باب

چریدن ودی المثل مرعی ولا کالسعدان راعی چرانندہ وگاہ دارندہ ودلجمع رعاة ورعیان ورعاء بالکسر والمد مثل قاض وقضاة وشاب وشبان وجائع وجیاع وقولہ تعالی حتی یصدر الرعاء وفلان یرعی علی ابیہ ای یرعی غنمہ

١٠٦

١٠٧

فعل یفعل الوقی والوقایة نگاہداشتن وقی یقی وقیا و وقایة فهو واق واقیان واقون وقاة وقار وقی وقی وقیا وقیان وقاء وقی اویق واقیة واقیتان واقیات اواق وقی اویقیة وقی یوقی وقیا و وقایة فذاک موقی موقیان موقیون موقیة موقیتان موقیات مواق مویقی مویقیة لم یق لم یوق لا یقی لا یوقی لن یقی لن یوقی الامر منه ق لتوق لیق لیوق والنهی عنه لا تق لا توق لا یق لا یوق الظرف منه موقی موقیان مواق مویق والآلة منه میقی میقیان مواق مویق میقاة میقاتان مواق مویقیة میقاء میقاءان مواقی مویقی افعل التفضیل منه اوقی اوقیان اوقون اواق اویق والمؤنث منه وقیی وقییان وقییات وقی وقییات ماضی معلوم وقی وقیا وقوا وقت وقتا وقین وقیت وقیتما وقیتم وقیت وقیتما وقیتن وقیت وقینا ماضی مجهول وقی وقیا وقوا وقیت وقیتا وقین وقیت وقیتما وقیتم وقیت وقیتما وقیتن وقیت وقینا مضارع معلوم یقی یقیان یقون تقی تقیان یقین تقی تقیان تقون تقین تقیان تقین اقی نقی مضارع مجهول یوقی یوقیان یوقون توقی توقیان یوقین توقی توقیان توقون توقین توقیان توقین اوقی نوقی تعلیل وقی وقیا مانند تعلیل رمی رمیا ست وقوا در اصل وقیوا بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یارا با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند وقوا شد وقت وقتا مانند تعلیل رمت رمتا ست وقین تا آخر بر اصل خود ست وقی وقیا بر اصل خود اند وقوا در اصل وقیوا بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان

یاء و واو یا را حذف کردند وقوا شد و باقی صیغها بر اصل خود اند یقی در اصل یوقی بود واو
واقع شد میان یاء مفتوحه و کسره لازمی تقیل بود و انداختند یقی شد بعده ضمه بر یا ثقیل
بود انداختند یقی شد یقون در اصل یقیون بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند
بعد از سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یاء و واو یا را حذف کردند یقون شد
تقون در اصل تقیون بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل او دادند بعد از سلب حرکت
ماقبل التقاء ساکنین شد میان یاء و واو یا را حذف کردند تقون شد تقین در اصل
تقیین بود کسره بر یا ثقیل بود و انداختند التقاء ساکنین شد میان هر دو یا یاء اول را
حذف کردند تقین شد تقیان تقین جمع مؤنث مخاطبات بر قیاس تقین واحده مؤنث
مخاطبه ست اتقی یتقی بر قیاس تقی اند یوقی یوقیان بر اصل خویش اند یوقون در
اصل یوقیون بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد
میان الف و واو الف را حذف کردند یوقون شد توقون مانند یوقون ست توقین
در اصل توقیین بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین
شد میان الف و یا الف را حذف کردند توقین شد و باقی صیغهای مضارع مجهول
بر اصل خود اند تعلیل واق مانند ارم ست واقیان بر اصل خود ست واقون مانند ارمون
ست وقاة جمع تکسیر از آن واق ست واق اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رو کردند بسوی اصلش که واقی بود حرف اول مفتوح بود و ثالث را فتح دادند و تا در
آخرش آورده الف وحدان را حذف کردند وقیة شد یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را

جمع مؤنث مخاطبات تقین و وزن واحده مؤنث مخاطبه تقین چنانچه در کتب مطولات علم صرف مفصلاً مبین شده است من شاء الاطلاع فلیرجع الیها ۱۲

۱۰۸

[illegible]

بالف بدل کردند وقاةٌ شد بعده فتحهٔ واو را بضمه بدل کردند تا ملتبس نشود بصلوة وقضاة
که مفرداند وُقاةٌ شد وُقًّاءٌ جمع تکسیر از آن واقٍ است اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که وَاقِیٌ بود حرف اول را ضم داوند و ثالث را مشدد ساختند
فتح داوند بعد از مشدد الف جمع تکسیر درآورده الف وحدان را حذف کردند وُقَّائیٌ شد بعده
یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند وُقَّاءٌ شد وُقِیٌّ جمع تکسیر
از آن واقٍ است واقٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد
کردند بسوی اصلش که وَاقِیٌ بود حرف اول را ضم داوند و ثالث را مشدد ساختند فتح داوند
والف وحدان را حذف کردند وُقَیٌّ شد بعده یا متحرک ما قبلش مفتوح آن یا را بالف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند وُقًّی شد وُقِیٌّ جمع تکسیر از آن
واقٍ است واقٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که وَاقِیٌ بود حرف اول را ضم داوند و ثالث را سکون ساختند الف وحدان
حذف کردند وُقْیٌ شد وُقْیَاءٌ وُقْیَانٌ مانند ضُرَبَاءُ ضُرْبَانٌ است اما بسوی اصل رد میکنند
وِقَّاءٌ جمع تکسیر از آن واقٍ است واقٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع
تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که وَاقِیٌ بود حرف اول را کسره داوند و ثالث را فتح و بعد ثالث
الف جمع تکسیر درآورده الف وحدان را حذف کردند وِقَّائیٌ شد بعده یا واقع شد بر طرف بعد از
الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند وِقَّاءٌ شد وُقِیٌّ جمع تکسیر از آن واقٍ است واقٍ
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که

وَاقِیٌ بود حرفِ اوّل و ثالث را ضم دادند و بعده ثالث واو مسکونه در آورده الف و صدا
را حذف کردند وُقُوِیٌ شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن
بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند وُقِیٌّ شد بعده ضمهٔ قاف را بکسره بدل کردند از جهت
مُناسبتِ یا وُقِیٌّ شد اُوَیْقٍ تصغیر از آن واقٍ ست واقٍ اسم مکبّر بود چون خواستند که
اسم مکبّر را مصغّر کنند رد کردند بسوی اصلش که وَاقِیٌ بود حرف اوّل را ضم دادند و ثانی
قابلِ حرکت نبود آن واو را بواو مفتوحه بدل کردند و سوم جا یاء تصغیر در آوردند وُیَیْقِیٌ
شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میانِ یا و تنوین یا را حذف
کردند وُیَیْقٍ شد بعده دو واو در اوّل کلمه بهم آمدند واو اول را بهمزه بدل کردند
اُوَیْقٍ شد وَاقِیَةٌ وَاقِیَتَانِ وَاقِیَاتٌ اَوَاقٍ وُقًّی اُوَیْقِیَةٌ اَوَاقٍ جمع تکسیر از آن وَاقِیَةٌ
ست وَاقِیَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اوّل مفتوح
ست و ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
و تاء وحدان را حذف کردند وَاقِیُ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین
شد میانِ یا و تنوین یا را حذف کردند وَاقٍ شد بعده دو واو در اوّل کلمه بهم آمدند واو
اوّل را بهمزه بدل کردند اَوَاقٍ شد وُقًّی جمع تکسیر از آن وَاقِیَةٌ ست وَاقِیَةٌ اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اوّل را ضم دادند و ثالث را مشدّد ساختند فتح و الف
و تاء وحدان را حذف کردند وُقِّیٌ شد بعده یا متحرک ما قبل مفتوح آن یا را بالف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند وُقًّی شد اُوَیْقِیَةٌ تصغیر از آن

وَاقِیَةٌ ست وَاقِیَةٌ اسمِ مکبر بود چون خواستند که اسمِ مکبر را مصغر کنند حرفِ اول را ضم
دادند و ثانی قابلِ حرکت نبود آنرا بواوِ مفتوحه بدل کردند سوم جا یاءِ تصغیر درآوردند
وُوَیْقِیَةٌ شد بعده دو واو در اولِ کلمه بهم آمدند واوِ اول را بهمزه بدل کردند اُوَیْقِیَةٌ شد
مُوقٍ مُوقِیَانِ مُوقِیُونَ مَوَاقٍ مُوَیْقٍ مُوقٍ در اصل مُوقُوْيٌ بود واو و یاء در یک
کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند
مُوقِيٌّ شد بعده ضمهٔ قاف را بکسره بدل کردند از جهتِ مناسبتِ یا مُوقٍ شد و برین
قیاس اند باقی صیغهای این باب مَوَاقٍ جمع تکسیر از آن مُوقٍ ست مُوقٍ اسمِ وحدان بود
چون خواستند که اسمِ وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مُوقُوْيٌ بود حرفِ اول
مفتوح ست و ثانی را نیز فتحه دادند و سوم جا الفِ جمع تکسیر درآوردند و حرفیکه مابعد الفِ جمع
تکسیر بود آنرا کسره دادند مَوَاقِوْيٌ شد بعده واوِ ساکن ماقبلِ مکسور آنواو را بیا بدل
کردند مَوَاقِيْيٌ شد بعده دو حرفِ یکجنس در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن
بود اول را در دوم ادغام کردند مَوَاقِيٌّ شد مُوَیْقٍ تصغیر از آن مُوقٍ ست مُوقٍ اسم
مکبر بود چون خواستند که اسمِ مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مُوقُوْيٌ بود حرفِ
اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یاءِ تصغیر درآوردند و حرفیکه مابعد یاءِ تصغیر بود آنرا
کسره دادند مُوَیْقِوْيٌ شد بعده واوِ ساکن ماقبلِ مکسور آنواو را بیا بدل کردند مُوَیْقِيْيٌ شد بعده
دو حرفِ یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُوَیْقِيٌّ
شد مُوقِیَةٌ مُوقِیَتَانِ مُوقِیَاتٌ مَوَاقٍ مُوَیْقِیَةٌ مَوَاقٍ جمع تکسیر از آن مُوقِیَةٌ ست

مَوْقِيَةٌ اسمِ وُحدان بود چون خواستند که اسمِ وُحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مَوْقُوِيَةٌ بود حرفِ اوّل مفتوح بود و ثانی را نیز فتح دادند و سوم جا الفِ جمع تکسیر
در آوردند و حرفیکه ما بعد الفِ جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَوَاقِوِيَةٌ شد بعده واوِ ساکن
ما قبلِ او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَوَاقِيْيَةٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند
اوّل ساکن ثانی متحرک اوّل را در دوم ادغام کردند مَوَاقِيَّةٌ شد بعده تاءِ وُحدان را حذف کردند
و تنوین تمکن را نیز حذف کردند برای منع صرف مَوَاقِيٌّ شد مُوَيْقِيَةٌ تصغیر از آن مَوْقِيَةٌ است
مَوْقِيَةٌ اسمِ مکبر بود چون خواستند که اسمِ مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که
مَوْقُوِيَةٌ بود حرفِ اوّل ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند و حرفیکه ما بعد
یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُوَيْقِوِيَةٌ شد بعده واوِ ساکن ما قبلِ او مکسور آن واو را بیا بدل
کردند مُوَيْقِيْيَةٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اوّل ساکن ثانی متحرک اوّل را
در دوم ادغام کردند مُوَيْقِيَّةٌ شد الامر منه قِ قِيَا قُوْا قِيْ قِيَا قِيْنَ را از تَقِيْ تَقِيَانِ
تَقُوْنَ تَقِيْنَ تَقِيَانِ تَقِيْنَ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حرف
متحرک ماند امر همان باشد و سکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوطِ حرفِ علت شد
یک صیغه و سقوطِ نوناتِ اعرابیه شد در چهار صیغه و سقوط هیچ نشد در یک صیغه نیز آنچه مبنی است
وَالْمَبْنِيُّ مَا لَا يَتَغَيَّرُ آخِرُهُ بِدُخُوْلِ الْعَوَامِلِ عَلَيْهِ قِ قِيَا الی آخره شد الظرف منه مَوْقِيٌّ مَوْقِيَانِ
مَوَاقٍ مُوَيْقٍ تعلیل مَوْقِيٌّ مانند مَرْمِيٌّ و تعلیل مَوَاقٍ مانند مَرَامٍ مُوَيْقٍ تصغیر از آن مَوْقِيٌّ است
مَوْقِيٌّ اسمِ مکبر بود چون خواستند که اسمِ مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَوْقِيٌّ بود حرفِ اوّل

ضم دادند وثانی را فتح وسوم جا یای تصغیر در آوردند و حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره
دادند مُوَیْقِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین
یا را حذف کردند مُوَیْقٍ شد و الآله سه میقیٌ میقیانِ مَوَاقٍ مُوَیْقٍ میقیٌ در اصل موقیٌ
بود واو ساکن ما قبل مکسور آن واو را بیا بدل کردند میقیٌ شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن
یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند میقیً شد میقیانِ
در اصل موقیانِ بود واو ساکن ما قبل مکسور آن واو را بیا بدل کردند میقیانِ شد مَوَاقٍ
جمع تکسیر از ان میقیً ست میقیً اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که موقیٌ بود حرف اول ثانی را فتح دادند وسوم جا الف جمع تکسیر
در آوردند و حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَوَاقِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل
بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَوَاقٍ شد مُوَیْقٍ
تصغیر از ان میقیً ست میقیً اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی
اصلش که موقیٌ بود حرف اول را ضم دادند وثانی را فتح وسوم جا یای تصغیر در آوردند و حرفیکه
ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُوَیْقِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء
ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مُوَیْقٍ شد میقاةٌ میقاتانِ مَوَاقٍ مُوَیْقِیَةٌ
میقاةٌ در اصل موقیةٌ بود واو ساکن ما قبل مکسور آن واو را بیا بدل کردند میقیةٌ شد بعده یا
متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند میقاةٌ شد میقاتانِ در اصل موقیتانِ بود واو
ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند میقیتانِ شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن

۱۱۳

یا را با الف بدل کردند مِیقَاتَانِ شد مَوَاقٍ جمع تکسیر از ان مِیقَاةٌ ست مِیقَاةٌ اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِوْقَیَةٌ بود حروف اول و ثانی را
فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند
و تاء وحدانرا حذف کردند مَوَاقِیُ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین
شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَوَاقٍ شد مُوَیْقِیَةٌ تصغیر از ان مِیقَاةٌ ست
مِیقَاةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که
مِوْقَیَةٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند و حرفیکه
ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُوَیْقِیَةٌ شد مِیقَاءٌ مِیقَاءَانِ مَوَاقِیُّ مُوَیْقِیٌّ مِیقَاءٌ
در اصل مِوْقَایٌ بود واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مِیقَایٌ شد بعده
یا واقع شد بعد الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند مِیقَاءٌ شد برین قیاس ست مِیقَاءَانِ
مَوَاقِیُّ جمع تکسیر از ان مِیقَاءٌ ست مِیقَاءٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان
را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِوْقَایٌ بود حرف اول و ثانی را فتح دادند و
سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده
الف ساکن ما قبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مَوَاقِیْیُ شد بعده دو حرف از
یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند و تنوین
تمکن را حذف کردند برای منع صرف مَوَاقِیُّ شد مُوَیْقِیٌّ تصغیر از ان مِیقَاءٌ ست مِیقَاءٌ
اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِوْقَایٌ

بود حرف اول را ضم دادند وثانی را فتح وسوم جا یای تصغیر در آوردند وحرفیکه
مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا
بدل کردند مُوَيْقِيّ شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند مُوَيْقِيّ شد فعل التفضيل منه أَوْقَى أَوْقَيَانِ أَوْقَوْنَ أَوَاقٍ أُوَيْقٍ
أَوْقَوْنَ در اصل أَوْقَيُوْنَ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یارا بالف بدل کردند التقای
ساکنین شد میان الف را حذف کردند أَوْقَوْنَ شد أَوَاقٍ جمع تکسیر ازان أَوْقَى است
أَوْقَى اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که أَوْقَيُ بود حرف اول مفتوح ست ثانی را نیز فتح دادند وسوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
وحرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند أَوَاقِيُ شد ضمه بریا ثقیل بود انداختند
ویارا نیز حذف کردند وعوض وتنوین در آخرش در آوردند أَوَاقٍ شد أُوَيْقٍ تصغیر
ازان أَوْقَى ست أَوْقَى اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی
اصلش که أَوْقَيُ بود حرف اول را ضم دادند وثانی را فتح وسوم جا یای تصغیر در آوردند
وحرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند أُوَيْقِيُ شد بعده ضمه بریا ثقیل بود انداختند
ویارا نیز حذف کردند وعوض وتنوین در آخرش در آوردند أُوَيْقٍ شد والمؤنث منه
وُقْيَى وُقْيَيَانِ وُقْيَيَاتٌ وُقًى وُقَيَّى وُقَيَّيَانِ در اصل وُقَيْيَيَانِ بود دو حرف از یکجنس در
یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بماقبل دادند بعده اول ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم ادغام کردند وُقَيَّانِ شد وُقَيَّاتٌ در اصل وُقَيْيَاتٌ بود دو حرف

چنانچه در ابواب النحو وغیره از کتب نحو نوشته است حذف نکنند والا الف را اعتبار نکنند عمل را کرد زائد الفاء الفا عرضه الفاء و عینه م سه میان ساکنین بعده الواو ...

از یکجنس و یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن و
ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند وُقَیّاتٌ شد وُقًی جمع تکسیر از ان وُقَیّی ست
وُقَیّی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مضموم ست
و ثانی را فتح دادند و الف وحدان را حذف کردند وُقَیّ شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند وُقًی شد وُقَیِّیٌ تصغیر از ان وُقَیّی ست وُقَیّی اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول مضموم ست و ثانی را فتحه دادند و سوم جا یای
تصغیر در آوردند وُقَیْیِی شد بعده دو حرف از یکجنس و یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم ادغام کردند وُقَیّی شد **لفیف مفروق از باب فَعِلَ**
صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد
یَفْعَلُ الوَجٰی سوده شدن سم ستور وَجِیَ یَوْجٰی وَجًی فهو وَاجٍ وَاجِیَانِ وَاجُوْنَ
وُجَاةٌ وُجَّاءٌ وُجًّی وُجَیٌّ وُجَیَاءُ وُجْیَانٌ وِجَاءٌ وُجِیٌّ اَوْجٍ وَاجِیَةٌ وَاجِیَتَانِ وَاجِیَاتٌ
اَوَاجٍ وُجِیٌّ اَوْجِیَةٌ وَوُجِیَ یُوْجٰی وَجًی فذاک مَوْجِیٌّ مَوْجِیَانِ مَوْجِیُّوْنَ مَوْجِیَّةٌ
مَوْجِیَّتَانِ مَوْجِیَّاتٌ مَوَاجِیُّ مُوَیْجِیٌّ مُوَیْجِیَّةٌ لَمْ یَوْجَ لَمْ یُوْجَ لَا یَوْجٰی لَا یُوْجٰی
لَنْ یَوْجٰی لَنْ یُوْجٰی الامر منه اِیْجَ لِتُوْجَ لِیَوْجَ لِیُوْجَ والنهی عنه لَا تَوْجَ لَا تُوْجَ لَا یَوْجَ لَا
یُوْجَ الظرف منه مَوْجًی مَوْجَیَانِ مَوَاجٍ مُوَیْجٍ والآلة منه مِیْجًی مِیْجَیَانِ مَوَاجٍ مُوَیْجٍ
مِیْجَاةٌ مِیْجَاتَانِ مَوَاجٍ مُوَیْجِیَةٌ مِیْجَاءٌ مِیْجَاءَانِ مَوَاجِیُّ مُوَیْجِیٌّ افعل التفضیل منه اَوْجٰی
اَوْجَیَانِ اَوْجَوْنَ اَوَاجٍ اُوَیْجٍ والمؤنث منه وُجْیٰی وُجْیَیَانِ وُجْیَیَاتٌ وُجًی وُجَیْیٰی ماضی
معلوم وَجِیَ وَجِیَا وَجُوْا وَجِیَتْ وَجِیَتَا وَجِیْنَ وَجِیْتَ وَجِیْتُمَا وَجِیْتُمْ وَجِیْتِ وَجِیْتُمَا

وجی سوده شدن سم ستور ع ک ف ... ووجی وجیا ایجاء متعدی ... وبقال ...

ای یقال ... وقال ... فی ... متعدی ... اسم مفعول ... ما ... علی ... مصدر ... فی لغات ...

وَجِيئْنَ جَيِئْتَ وَجِيئْتُ وَجِيئْنَا وَجُوْا در اصل وُجِيُوا بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل
دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند وُجُوا
شد و باقی صیغهای ماضی معلوم این باب بر اصل خود اند تعلیل وُجُوا ماضی مجهول نیز چون
تعلیل وُجُوا ماضی معلوم مضارع معلوم یَوْجِیْ یَوْجِیَانِ یَوْجُوْنَ تَوْجِیْ تَوْجِیَانِ یَوْجِیْنَ تَوْجِیْ
تَوْجِیَانِ تَوْجُوْنَ تَوْجِیْنَ تَوْجِیَانِ تَوْجِیْنَ اَوْجِیْ نَوْجِیْ مضارع مجهول یُوْجٰی یُوْجَیَانِ
یُوْجَوْنَ تُوْجٰی تُوْجَیَانِ یُوْجَیْنَ تُوْجٰی تُوْجَیَانِ تُوْجَوْنَ تُوْجَیْنَ تُوْجَیَانِ تُوْجَیْنَ
اُوْجٰی نُوْجٰی تعلیل مضارع معلوم و مجهول این باب مانند یَخْشٰی ست تعلیل اسم فاعل و اسم
مفعول و ظرف و آله و اسم تفضیل هم چون باب رَمٰی یَرْمِیْ ست الامر منه اِیْجَ اِیْجِیَا اِیْجُوا
اِیْجِیْ اِیْجِیَا اِیْجِیْنَ اِیْجَ را از تَوْجِیْ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد
حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه او مفتوح بود همزه وصل بکسر در اولش در آوردند هم
همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد اِوْجِ گردید
بعده واو ساکن ما قبل مکسور آن واو را بیا بدل کردند اِیْجَ شد **لفیف مفروق از باب**
فَعَلَ یَفْعِلُ اَلْوَلْیُ نزدیک شدن وَالْوِلَایَةُ تصرف کردن و دست یافتن وَلِیَ یَلِیْ
وَلْیًا وَوِلَایَةً فهو وَالٍ وَالْیَانِ وَالُوْنَ وُلَاةٌ وُلَّاءٌ وُلًّی وُلَّیٌ وُلْیَاءُ وُلْیَانٌ وِلَاءٌ
وُلًّی اَوْلٍ وَالِیَةٌ وَالِیَتَانِ وَالِیَاتٌ اَوَالٍ وُلًّی اَوَالِیَةٌ وَوُلِیَ یُوْلٰی وَلْیًا وَوِلَایَةً
فذاک مَوْلِیٌّ مَوْلِیَّانِ مَوْلِیُّوْنَ مَوْلِیَّةٌ مَوْلِیَّتَانِ مَوْلِیَّاتٌ مَوَالِیُّ مُوَیْلِیٌّ مُوَیْلِیَّةٌ لَمْ یَلِ
لَمْ یُوْلَ لَا یَلِیْ لَا یُوْلٰی لَنْ یَلِیَ لَنْ یُوْلٰی الامر منه لِ لِیُوَلِّ لِیَلِ لِیُوْلَ النهی عنه لَا تَلِ لَا تُوْلَ

لا یَلِ لا یُوَلَ الظرف منه مَوْلیً مَوْلَیَانِ مَوَالٍ مُوَیْلٍ والآلة منه مِیْلًی مِیْلَیَانِ مَوَالٍ

مُوَیْلٍ مِیْلَاةٌ مِیْلَاتَانِ مَوَالٍ مُوَیْلِیَةٌ مِیْلَاءٌ مِیْلَاءَانِ مَوَالِیُّ مُوَیْلِیٌّ فعل التفضیل منه اَوْلٰی

اَوْلَیَانِ اَوْلَوْنَ اَوَالٍ اُوَیْلٍ والمؤنث منه وُلْیٰی وُلْیَیَانِ وُلْیَیَاتٌ وُلًی وُلَیْیٰی ماضی معلوم

وَلِیَ وَلِیَا وَلُوْا وَلِیَتْ وَلِیَتَا وَلِیْنَ وَلِیْتَ وَلِیْتُمَا وَلِیْتُمْ وَلِیْتِ وَلِیْتُمَا وَلِیْتُنَّ وَلِیْتُ

وَلِیْنَا ماضی مجهول وُلِیَ وُلِیَا وُلُوْا وُلِیَتْ وُلِیَتَا وُلِیْنَ وُلِیْتَ وُلِیْتُمَا وُلِیْتُمْ وُلِیْتِ

وُلِیْتُمَا وُلِیْتُنَّ وُلِیْتُ وُلِیْنَا مانند خَشِیَ وخُشِیَ الی آخرهما مضارع معلوم یَلِیْ یَلِیَانِ یَلُوْنَ

تَلِیْ تَلِیَانِ یَلِیْنَ تَلِیْ تَلِیَانِ تَلُوْنَ تَلِیْنَ تَلِیَانِ تَلِیْنَ اَلِیْ نَلِیْ مضارع مجهول یُوْلٰی

یُوْلَیَانِ یُوْلَوْنَ تُوْلٰی تُوْلَیَانِ یُوْلَیْنَ تُوْلٰی تُوْلَیَانِ تُوْلَوْنَ تُوْلَیْنَ تُوْلَیَانِ

تُوْلَیْنَ اُوْلٰی نُوْلٰی در تعلیل تعلیل و تعریف مانند یَقِیْ یَقِیَانِ ویُوْقٰی یُوْقَیَانِ ست الی آخره

تعلیل اسم فاعل واسم مفعول وظرف واسم آلت واسم تفضیل بن باب مانند وَقٰی یَقِیْ ست الامر منه

لِ لِیَا لُوْا لِیْ لِیَا لِیْنَ لفیف مقرون از باب فَعَلَ یَفْعِلُ الطَّیُّ نوردیدن در نوشتن

طَوٰی یَطْوِیْ طَیًّا فهو طَاوٍ طَاوِیَانِ طَاوُوْنَ طُوَاةٌ طُوًّا طُوَّاءٌ طُوًّی طُوَّیٌ طُوَیًّا طُوْیَانٌ

طِوَاءٌ طُوِیٌّ طُوَیٍّ طَاوِیَةٌ طَاوِیَتَانِ طَاوِیَاتٌ طَوَاوٍ طُوَّیٌ طُوَیَّةٌ وطُوِیَ یُطْوٰی

طَیًّا فذاک مَطْوِیٌّ مَطْوِیَّانِ مَطْوِیُّوْنَ مَطْوِیَّةٌ مَطْوِیَّتَانِ مَطْوِیَّاتٌ مَطَاوٍ مُطَیْوِیٌّ

مُطَیْوِیَّةٌ لَمْ یَطْوِ لَمْ یُطْوَ لَا یَطْوِیْ لَا یُطْوٰی لَنْ یَطْوِیَ لَنْ یُطْوٰی الامر منه اِطْوِ لِتُطْوَ لِیَطْوِ

لِیُطْوَ والنهی عنه لَا تَطْوِ لَا تُطْوَ لَا یَطْوِ لَا یُطْوَ الظرف منه مَطْوًی مَطْوَیَانِ مَطَاوٍ مُطَیْوٍ

والآلة منه مِطْوًی مِطْوَیَانِ مَطَاوٍ مُطَیْوٍ مِطْوَاةٌ مِطْوَاتَانِ مَطَاوٍ مُطَیْوِیَةٌ مِطْوَاءٌ مِطْوَاءَانِ

118

مُطَاوٍ مُطْوِیٌّ افعل التفضیل منه اَطْوٰی اَطْوَیَانِ اَطْوَوْنَ اَطَاوٍ اُطْیٰ و المؤنث منه
طُیّٰی طُیَّیَانِ طُیَّیَاتٌ طُوَیٌّ طُوَیِّیٌّ ماضی معلوم طَوٰی طَوَیَا طَوَوْا طَوَتْ طَوَتَا طَوَیْنَ
طَوَیْتَ طَوَیْتُمَا طَوَیْتُمْ طَوَیْتِ طَوَیْتُمَا طَوَیْتُنَّ طَوَیْتُ طَوَیْنَا مانند رَمٰی رَمَیَا آه ماضی
مجهول طُوِیَ طُوِیَا طُوُوْا طُوِیَتْ طُوِیَتَا طُوِیْنَ طُوِیْتَ طُوِیْتُمَا طُوِیْتُمْ طُوِیْتِ طُوِیْتُمَا
طُوِیْتُنَّ طُوِیْتُ طُوِیْنَا مانند رُمِیَ رُمِیَا الخ مضارع معلوم یَطْوِیْ یَطْوِیَانِ یَطْوُوْنَ
تَطْوِیْ تَطْوِیَانِ یَطْوِیْنَ تَطْوِیْ تَطْوِیَانِ تَطْوُوْنَ تَطْوِیْنَ تَطْوِیَانِ تَطْوِیْنَ اَطْوِیْ
نَطْوِیْ مانند یَرْمِیْ ست مضارع مجهول یُطْوٰی یُطْوَیَانِ یُطْوَوْنَ تُطْوٰی تُطْوَیَانِ
یُطْوَیْنَ تُطْوٰی تُطْوَیَانِ تُطْوَوْنَ تُطْوَیْنَ تُطْوَیَانِ تُطْوَیْنَ اُطْوٰی نُطْوٰی مانند
یُرْمٰی یُرْمَیَانِ ست الامر منه اِطْوِ اِطْوِیَا اِطْوُوْا اِطْوِیْ اِطْوِیَا اِطْوِیْنَ اسم فاعل
طَاوٍ طَاوِیَانِ طَاوُوْنَ طَاوٍ در اصل طَاوِیٌ بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء
ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند طَاوٍ شد طَاوِیَانِ بر اصل خود ست طَاوُوْنَ
در اصل طَاوِیُوْنَ بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل
التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند طَاوُوْنَ شد طُوَاةٌ جمع تکسیر ان طَاوٍ
ست طَاوٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که طَاوِیٌ بود حرف اول مفتوح ست و ثالث را فتح دادند و آخرش تا در آوردند و الف وحدان را
حذف کردند طَوَیَةٌ شد بعده یا متحرک ماقبل و مفتوح آن یا را بالف بدل کردند طَوَاةٌ شد
بعده فتح طا را بضمه بدل کردند تا مشتبه نشود بصلوة و قناة که مفرد اند طُوَاةٌ شد طُوَاةٌ

مفتوح بدل کردند طوائی شد بعده یا متحرک ماقبلش مفتوح آن یا را بالف بدل کردند طویا شد طوی تصغیر طاو ست بعد از رد باصل و عمل تصغیر طویوی شد واو و یا بهم آمدند اول ساکن واو را یا کردند و یا را در یا ادغام کردند

جمع تکسیر ازان طاوست طاو اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد
کردند بسوی اصلش که طاوی بود حرف اول را ضم دادند و ثالث را مشدد ساخته فتح دادند
و بعد حرف مشدد الف جمع تکسیر در آورده الف وحدان را حذف کردند طوّاى شد بعده یا
واقع شد بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند طوّاء شد طوی جمع تکسیر ازان طاو
ست طاو اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که طاوی بود حرف اول را ضم دادند و ثالث را مشدد ساخته فتح دادند و الف
وحدان را حذف کردند طوّی شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند طوًّی شد طی جمع تکسیر
ازان طاوست طاو اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد
کردند بسوی اصلش که طاوی بود حرف اول را ضم دادند و ثالث را سکون ساخته الف
وحدان را حذف کردند طوی شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود
واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند طیّ شد بعده ضمه طا را بکسره بدل کردند بجهت مناسبت
یا طیّ شد طویاء جمع تکسیر ازان طاوست طاو اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طاوی بود حرف اول را ضم دادند
و ثالث را فتح و در آخرش الف ممدوده در آورده الف وحدان را حذف کردند طویاء
شد طیان جمع تکسیر ازان طاوست طاو اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طاوی بود حرف اول را

ضم واو دادند ثالث را سکون ساخته در آخرش الف و نون در آورده الف وحدان را حذف

کردند طُوْیَانُ شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند

و یا در یا ادغام کردند طُیَّانُ شد بعده ضمه طا را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا

طِیَّانُ شد طِوَاءٌ جمع تکسیر از ان طاوِست طاو اسم وحدان بود چون خواستند که اسم

وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طاوِیٌ بود حرف اول را کسره دادند

و ثالث را فتح و بعد حرف ثالث الف جمع تکسیر در آورده الف وحدان را حذف کردند

طِوَامِیٌ شد بعده یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند طِوَاءٌ

شد طُوِیٌّ جمع تکسیر از ان طاوِست طاو اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را

جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طاوِیٌ بود حرف اول و ثالث را ضم دادند و بعد

ثالث واو مسکون در آورده الف وحدان را حذف کردند طُوُوْیٌ شد بعده واو و یا در یک

کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند طُوُیٌّ

شد بعده ضمه واو را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا طُوِیٌّ شد و نزد بعضی ضمه طا را

نیز بکسره بدل کردند از جهت مناسبت ما بعد طِوِیٌّ شد طُوَیِّیٌ تصغیر از ان طاوِست طاو اسم

مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که طاوِیٌ بود حرف

اول را ضم دادند و ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند و سوم جا یای تصغیر

در آوردند طُوَیْوِیٌ شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود

واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند طُوَیِّیٌ شد بعده یای ثالث را حذف کردند طُوَیٌّ شد

۱۳۱

ونزد بعضے اعلال طُوَيْوِيٌ از جانب آخر میکنند بدینطریق که ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاءِ ساکنین شد میان یاو تنوین یارا حذف کردند طُوَيْوٍ شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف ازیشان ساکن بود واورا یا کردند و یا دریا ادغام کردند طُوَيٍّ شد بکسر یا طَاوِيَةٌ طَاوِيَتَانِ طَاوِيَاتٌ طَوَاءٍ طُوَّيٌ طُوَيَّةٌ طَوَاءٍ جمع تکسیر ازان طَاوِيَةٌ ست طَاوِيَةٌ اسمِ وُحدانِ بود چون خواستند که اسمِ وُحدانرا جمع تکسیر کنند حرفِ اوّل مفتوح ست وثانی قابلِ حرکت نبود آنرا بواوِ مفتوحه بدل کردند وسوم جا الفِ جمع تکسیر در آوردند و تاءِ وُحدانرا حذف کردند طَوَاوِيُ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاءِ ساکنین شد میانِ یاو تنوین یارا حذف کردند طَوَاوٍ شد بعده واو واقع شد بعد الفِ زائده آن واو را بهمزه بدل کردند طَوَاءٍ شد طُوَّيٌ جمع تکسیر ازان طَاوِيَةٌ ست طَاوِيَةٌ اسمِ وُحدان بود چون خواستند که اسمِ وُحدانرا جمع تکسیر کنند حرفِ اوّل را ضم دادند وثالث را مشدد ساختند و الف و تاءِ وُحدانرا حذف کردند طُوَّيٌ شد بعده یا متحرک ما قبل ومفتوح آن یارا با لف بدل کردند التقاءِ ساکنین شد میانِ الف وتنوین الف را حذف کردند طُوًّى شد طُوَيَّةٌ تصغیر ازان طَاوِيَةٌ ست طَاوِيَةٌ اسمِ مکبّر بود چون خواستند که اسمِ مکبّر را اصغر کنند حرفِ اوّل را ضم دادند وثانی قابلِ حرکت نبود آنرا بواوِ مفتوحه بدل کردند وسوم را جا یاءِ تصغیر در آوردند طُوَيْوِيَةٌ شد بعده واو و یا بهم در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف ازیشان ساکن بود واورا یا کردند و یا دریاءِ ادغام کردند طُوَيِّيَةٌ شد بعده یاءِ ثالث را حذف کردند طُوَيَّةٌ شد مَطْوِيٌّ مَطْوِيَانِ مَطْوِيُّونَ مَطَاوِيُّ مُطَيٌّ مَطْوِيٌّ در صل مَطْوُوٌ

بود واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین از یشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا
ادغام کردند مَطْوِیٌّ شد بعده ضمهٔ واو را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا مَطْوِیٌّ
شد و برین قیاس اند باقی صیغهای این باب مَطَاوِیُّ جمع تکسیر از آن مَطْوِیٌّ ست مَطْوِیٌّ
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که
مَطْوُوْیٌ بود حرف اول مفتوح بود و ثانی را نیز فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
و حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَطَاوِوْیٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او
مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَطَاوِیْیٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول
ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مَطَاوِیٌّ شد و تنوین تمکّن را حذف کردند
برای منع صرف مَطَاوِیُّ شد مُطَیٌّ تصغیر از آن مَطْوِیٌّ ست مَطْوِیٌّ اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَطْوُوْیٌ بود حرف اول را ضمه
دادند و ثانی را فتح و سوم جا یاء تصغیر در آوردند و حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره
دادند مُطَیْوِوْیٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُطَیْوِیْیٌ شد
بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند مُطَیْوِیٌّ شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از یشان ساکن بود واو
را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مُطَیِّیٌّ شد بعده هر دو یاء آخر را حذف کردند مُطَیٌّ شد
مَطْوِیَّةٌ مَطْوِیَّتَانِ مَطْوِیَّاتٌ مَطَاوِیُّ مُطَیِّمَةٌ مَطَاوِیُّ جمع تکسیر از آن مَطْوِیَّةٌ ست
مَطْوِیَّةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش

که مَطْوُوِيَةٌ بود حرف اوّل مفتوح بود و ثانی را نیز فتح دادند و سوم جا الِف جمع تکسیر در آوردند
و حرفیکه ما بعد الِف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَطَاوِوِيَةٌ شد بعده واو ساکن ما قبل او
مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَطَاوِيْيَةٌ شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند
اوّل ساکن ثانی متحرک اوّل را در دوم ادغام کردند مَطَاوِيَّةٌ شد بار وحدت را حذف کردند
مَطَاوِيٌّ شد مُطَيَّةٌ تصغیر از آن مَطْوِيَّةٌ ست مَطْوِيَّةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم
مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَطْوُوِيَةٌ بود حرف اوّل را ضم دادند و ثانی
را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند و حرفیکه ما بعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مُطَيْوِوِيَةٌ
شد بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُطَيْوِيْيَةٌ شد بعده دو حرف
از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اوّل ساکن ثانی متحرک اوّل را در دوم ادغام کردند مُطَيْوِيَّةٌ
شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند
و یا را در یا ادغام کردند مُطَيِّيَّةٌ شد بعده هر دو یاء آخر را حذف کردند مُطَيَّةٌ شد الظرف منه
مَطْوًى مَطْوَيَانِ مَطَاوٍ مُطَيٌّ مَطْوًى در اصل مَطْوَيٌ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را
بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مَطْوًى شد
مَطْوَيَانِ بر اصل خود ست مَطَاوٍ جمع تکسیر از آن مَطْوًى ست مَطْوًى اسم واحد بود
چون خواستند که اسم واحد را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَطْوَيٌ بود حرف
اوّل مفتوح بود و ثانی را نیز فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفیکه ما بعد
الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَطَاوِيٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای

١٢٤

ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مُطاءٍ شد مُطَیٌّ تصغیر از مطوی
(بروزن مُفَیعِل)
بود مطوی اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبّر را مصغّر کنند رو کردند بسوی اصلش
که مَطْوِیٌ بود حرف اوّل را ضمّ دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند و
حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُطَیْوِیٌ شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم
آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادّغام کردند مُطَیِّیٌ
شد بعده یاءِ ثالث را حذف کردند مُطَیٌّ شد والآله منه مِطْوًی مِطْوَیَانِ مَطَاوٍ مُطَیٌّ
(بروزن مُفَیْعٌ)
مِطْوًی در اصل مِطْوَیٌ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاءِ
ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مِطْوًی شد مِطْوَیَانِ بر اصل
(بروزن مِفْعًی)
خود است مَطَاوٍ جمع تکسیر از ان مطوی است مِطْوًی اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رو کردند بسوی اصلش که مِطْوَیٌ بود حرف اوّل و ثانی را
فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا
کسره دادند مَطَاوِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاءِ ساکنین شد
میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَطَاوٍ شد مُطَیٌّ تصغیر از ان مِطْوًی است مِطْوًی
(بروزن مُفَاعٍ)
اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبّر را مصغّر کنند رو کردند بسوی اصلش که مِطْوَیٌ
بود حرف اوّل را ضمّ دادند و ثانی را فتح و سوم جا یاء تصغیر در آوردند و حرفیکه مابعد
یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُطَیْوِیٌ شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین
حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادّغام کردند مُطَیِّیٌ شد بعده یای

ثالث را حذف کردند مُطَیٌّ شد مِطْوَاةٌ مِطْوَاتان مَطَاوٍ و مُطَیَّةٌ مِطْوَاةٌ در اصل مِطْوَیَةٌ
بروزن مفعل ۱۲
بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند مِطْوَاةٌ شد و برین قیاس
تعلیل مِطْوَاتان مَطَاوٍ جمع تکسیر از ان مِطْوَاةٌ است مِطْوَاةٌ اسم وُحدان بود چون
خواستند که اسم وُحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِطْوَیَةٌ بود حرف اوّل
و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود
آنرا کسره دادند مَطَاوِیَةٌ شد بعده تاء وُحدان را حذف کردند مَطَاوِیُ شد بعده ضمه
بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَطَاوٍ
شد مُطَیَّةٌ تصغیر از ان مِطْوَاةٌ است مِطْوَاةٌ اسم مُکبّر بود چون خواستند که اسم مکبّر را
مُصغّر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِطْوَیَةٌ بود حرف اوّل را ضم دادند و ثانی را
فتح و سوم جا یاء تصغیر در آوردند و حرفیکه ما بعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مُطَیْوِیَةٌ
شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند
و یا در یا ادغام کردند مُطَیِّیَةٌ شد بعده یاء ثالث را حذف کردند مُطَیَّةٌ شد مِطْوَاءٌ
بروزن مفعل ۱۲
مِطْوَاآن مَطَاوِیُّ مُطَیٌّ مِطْوَاءٌ در اصل مِطْوَایٌ بود یا واقع شد بعد الف زائده
آن یا را بهمزه بدل کردند مِطْوَاءٌ شد و برین قیاس است تعلیل مِطْوَاآن مَطَاوِیُّ جمع تکسیر
از ان مِطْوَاءٌ بود مِطْوَاءٌ اسم وُحدان بود چون خواستند که اسم وُحدان را جمع تکسیر
کنند رد کردند بسوی اصلش که مِطْوَایٌ بود حرف اوّل و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف
جمع تکسیر در آوردند و حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن

ماقبلِ او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مطاویی شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه
بهم آمدند اوّل ساکن ثانی متحرک اوّل را در دوم ادغام کردند مطاویّ شد و تنوین تمکّن
را حذف کردند برای منع صرف مطاویّ تصغیر از آن مطاوی بود مطاوی اسم مکبّر بود چون
خواستند که اسم مکبّر را مصغّر کنند رد کردند بسوی اصلش که مطاوی بود حرف اوّل را ضم دادند
و ثانی را فتح و سوم جا یاء تصغیر در آوردند و حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده
الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مطیویی شد بعده دو حرف از یکجنس
در یک کلمه بهم آمدند اوّل ساکن ثانی متحرک اوّل را در دوم ادغام کردند مطیویّ شد بعده
واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از یشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام
کردند مطیّیّ شد بعده هر دو یا آخر را حذف کردند مطیّ شد افعل التفضیل منه اطوی
اطویان اطوون اطاوٍ اطیّ و تعلیل اطوی مانند ارمی ست اطویان بر اصل خود ست
و تعلیل اطوون مانند ارمون و تعلیل اطاوٍ مانند ارامٍ ست اطیّو تصغیر از آن اطوی
ست اطوی اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبّر را مصغّر کنند رد کردند بسوی اصلش
که اطوی بود حرف اوّل را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یاء تصغیر در آوردند و حرفیکه
مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند اطیوی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند
و یا را نیز حذف کردند و عوض او تنوین در آخرش در آوردند اطیوٍ شد و نزد بعضی
ادغام میکنند و اطیّ میخوانند والمونث منه طیّ طیّیان طیّیات طوی طوی طیّ در
اصل طویی بود واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از یشان ساکن بود واو را یا

کردند و یا در یا ادغام کردند طِیّ شد بعده ضمهٔ طا را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت
یا طِیّ شد طِیَّان در اصل طُوِیَان بود واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف ازیشان
ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند طُیَّان شد بعده ضمهٔ طا را بکسره بدل
کردند از جهت مناسبت یا طِیَّان شد بعده یاءِ ثالث را حذف کردند طِیَان شد و بعضی
یاءِ ثالث را حذف نمیکنند طِیَّان میخوانند و برین قیاس ست تعلیل طِیَّات طُوًی
جمعِ تکسیر ازان طَیّ ست طَیّ اسمِ وُحدان بود چون خواستند که اسمِ وُحدان را جمعِ تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که طَوْیٌ بود حرفِ اوّل مضموم بود و ثانی را فتح دادند و الف
وُحدان را حذف کردند طُوَیٌ شد بعده یا متحرک ماقبلِ او مفتوح آن یا را با لف بدل کردند
طُوًی شد طُوَیّی تصغیر ازان طَیّ ست طَیّ اسمِ مکبّر بود چون خواستند که اسمِ مکبّر را
مصغّر کنند رد کردند بسوی اصلش که طَوْیٌ بود حرفِ اوّل مضموم بود و ثانی را فتح
دادند و سوم جا یاءِ تصغیر در آوردند طُوَیْیٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند
اوّل ساکن ثانی متحرک اوّل را در دوم ادغام کردند طُوَیّی شد صرفِ صغیرِ فعلِ ثلاثی
مجردِ لفیفِ مقرون از بابِ فَعَلَ یَفْعِلُ الطَّیُّ گرسنگی طَوِیَ یَطْوِی طَیًّا فهو
طَاوٍ طَاوِیَانِ طَاوُوْنَ طُوَاةٌ طُوَّاءٌ طُوًّی طُوًی طِیّ طُوَّیا طِیَان طِوَاءٌ طِوِیّ طُوِیّ
طَاوِیَةٌ طَاوِیَتَانِ طَاوِیَاتٌ طَوَاءٍ طُوَّی طُوَیَّةٌ وطُوِیَ یُطْوَی طَیًّا فذاک مَطْوِیٌّ
مَطْوِیَّانِ مَطْوِیُّوْنَ مَطْوِیَّةٌ مَطْوِیَّتَانِ مَطْوِیَّاتٌ مَطَاوِیّ مُطَیٌّ مُطَیَّةٌ لَمْ یَطْوَ
لَمْ یُطْوَ لَا یَطْوِی لَا یُطْوَی لَنْ یَطْوِیَ لَنْ یُطْوَی الامر منه اِطْوِ لِتَطْوِ لِیَطْوِ لِیُطْوَ

والنهي عنه لا تَطْوَ لا تُطْوَ لا يَطْوَ لا يُطْوَ الظرف منه مَطْوًى مَطْوَيَانِ مَطَاوٍ مُطَيٌّ
والآلة منه مِطْوًى مِطْوَيَانِ مَطَاوٍ مُطَيٌّ مِطْوَاةٌ مِطْوَاتَانِ مَطَاوٍ مُطَيْتَةٌ مِطْوَاءٌ
مِطْوَاءَانِ مَطَاوِيُّ مُطَيٌّ افعل التفضيل منه اَطْوٰى اَطْوَيَانِ اَطْوَوْنَ اَطَاوٍ اُطَيُّوٍ
والمؤنث منه طِيًّا طِيَّانِ طِيَّاتٌ طُوًى طُوَيٌّ ماضي معلوم طَوٰى طَوَيَا طَوَوْا طَوَتْ
طَوَتَا طَوَيْنَ طَوَيْتَ طَوَيْتُمَا طَوَيْتُمْ طَوَيْتِ طَوَيْتُمَا طَوَيْتُنَّ طَوَيْتُ طَوَيْنَا مانند خَشِيَ
خَشِيَا خَشُوْا ماضي مجهول طُوِيَ طُوِيَا طُوُوْا طُوِيَتْ طُوِيَتَا طُوِيْنَ طُوِيْتَ طُوِيْتُمَا طُوِيْتُمْ
طُوِيْتِ طُوِيْتُمَا طُوِيْتُنَّ طُوِيْتُ طُوِيْنَا مانند خُشِيَ خُشِيَا خُشُوْا مضارع معلوم يَطْوِيْ
يَطْوِيَانِ يَطْوُوْنَ تَطْوِيْ تَطْوِيَانِ يَطْوِيْنَ تَطْوِيْ تَطْوِيَانِ تَطْوُوْنَ تَطْوِيْنَ
تَطْوِيَانِ تَطْوِيْنَ اَطْوِيْ نَطْوِيْ مانند يَخْشٰى يَخْشَيَانِ يَخْشَوْنَ مضارع مجهول
يُطْوٰى يُطْوَيَانِ الخ مانند يُخْشٰى يُخْشَيَانِ يُخْشَوْنَ الامر منه اِطْوِ اِطْوِيَا اِطْوُوْا اِطْوِيْ
اِطْوِيَا اِطْوِيْنَ تعليل جمع تكسير و تصغير اين باب مانند باب طَوٰى يَطْوِيْ ست صرف
صغير فعل ثلاثي مجرد مهموز الفا از باب فَعَلَ يَفْعُلُ الامر فرمودن
اَمَرَ يَاْمُرُ اَمْرًا فهو آمِرٌ آمِرَانِ آمِرُوْنَ آمِرَةٌ أَمَّارٌ أُمَّرٌ أُمَرَاءُ أُمَرَاءُ
إِمَارٌ أُمُوْرٌ أُوَيْمِرٌ آمِرَةٌ آمِرَتَانِ آمِرَاتٌ أَوَامِرُ أُمَّرٌ أُوَيْمِرَةٌ وَ أُجِدُ
يُؤْمَرُ أَمْرًا فذاك مَاْمُوْرٌ مَاْمُوْرَانِ مَاْمُوْرُوْنَ مَاْمُوْرَةٌ مَاْمُوْرَتَانِ مَاْمُوْرَاتٌ
مَآمِيْرُ مُؤَيْمِرٌ مُؤَيْمِرَةٌ وجه دوم مُؤَيْمِرٌ مُوَيْمِرٌ مُوَيْمِرَةٌ زيراكه هر جاكه همزه مفتوحه
ماقبل او مضموم باشد جائز ست كه آن همزه را بواو بدل كنند چو واو صريح خواهند

لَمْ يَأمُرْ لَمْ يُؤمَرْ لَا يَأمُرُ لَا يُؤمَرُ لَنْ يَأمُرَ لَنْ يُؤمَرَ الامر منه مُرْ لِتُؤمَرْ لِيَأمُرْ
لِيُؤمَرْ والنهي عنه لَا تَأمُرْ لَا تُؤمَرْ لَا يَأمُرْ لَا يُؤمَرْ الظرف منه مَأمَرٌ مَأمَرَانِ مَآمِرُ
مُأيْمِرٌ وجه دوم مُؤيْمِرٌ والآلة منه مِيْمَرٌ مِيْمَرَانِ مَآمِرُ مُأيْمِرٌ وجه دوم مُؤيْمِرٌ مِيْمَرَةٌ
مِيْمَرَتَانِ مَآمِرُ مُأيْمِرَةٌ وجه دوم مُؤيْمِرَةٌ مِيْمَارٌ مِيْمَارَانِ مَآمِيْرُ مُأيْمِيْرٌ افعل التفضيل
منه آمَرُ آمَرَانِ آمَرُوْنَ اَوَامِرُ اُوَيْمِرُ والمؤنث منه اُمْرٰى اُمْرَيَانِ اُمْرَيَاتٌ
اُمَرٌ اُمَيْرٰى ماضى معلوم اَمَرَ اَمَرَا اَمَرُوْا مانند نَصَرَ نَصَرَا نَصَرُوْا الامر منه مُرْ مُرَا
مُرُوْا مُرِيْ مُرَا مُرْنَ مُرْ از تَأمُرُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف
کردند ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مضموم بود همزه
وصل بضم در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند
علامت وقفی سقوط حرکت شد اُؤْمُرْ شد بعده هر دو همزه را حذف کردند
خلاف القیاس مُرْ شد و هر همزهٔ ساکن را بر وفق حرکت ماقبل بدل کردن جائز است
اگر ماقبل او همزه نباشد و اگر ماقبل او همزه باشد آنجا بدل کردن همزهٔ ثانی بر
وفق حرکت ماقبل واجبست چنانچه يَامُرُ و يُومَرُ و مِيمَرٌ و اینجا دو وجه روا است
این مثال جواز ابدال همزه است
همزه را صریح بخوانند یا بدل کنند و هر جا که دو همزه در یک جا جمع شوند اول متحرک
ثانی ساکن واجبست بدل همزهٔ ثانی بر وفق حرکت ماقبل چنانچه آمَنَ اِيمَانًا اُومِنَ
و هر جا که دو همزه متحرک در یک جا جمع شوند اگر یکی از ایشان مکسور نبود ثانی را بواو بدل
کردن واجبست چنانچه اَوَامِرُ اُوَيْمِرُ صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد مهموز الفاء از باب

فَعَلَ یَفْعُلُ الاَدَبُ فرہنگ و پاس و شگفت و نگہداشت حد ہر چیز و دانش اَدَبَ
یَأْدِبُ اَدْبًا فہو آدِبٌ آدِبَانِ آدِبُوْنَ اَدَبَۃٌ اُدَّابٌ اُدَّبٌ اُدُبٌ اَدْبٌ اُدَبَاءُ اُدْبَانٌ
اِدَابٌ اُدُوْبٌ اَدِیْبٌ ہمہ اَدِبَۃٌ آدِبَتَانِ آدِبَاتٌ اَوَادِبُ اُدَّبٌ اَدِیْبَۃٌ و اَدِبَ
یُوْدَبُ اَدْبًا فذاک مَادُوْبٌ مَادُوْبَانِ مَادُوْبُوْنَ مَادُوْبَۃٌ مَادُوْبَتَانِ مَادُوْبَاتٌ
مَآدِیْبُ مَادِیْبُ مَادِیْبَۃٌ لَمْ یَأْدِبْ لَمْ یُوْدَبْ لَا یَأْدِبُ لَا یُوْدَبُ لَنْ یَأْدِبَ لَنْ
یُوْدَبَ الامر منہ اِیْدِبْ لِتُوْدَبْ لِیَأْدِبْ لِیُوْدَبْ والنہی عنہ لَا تَأْدِبْ لَا تُوْدَبْ
لَا یَأْدِبْ لَا یُوْدَبْ الظرف منہ مَأْدَبٌ مَأْدِبَانِ مَآدِبُ مَآدِیْبُ والآلۃ منہ مِیْدَبٌ
مِیْدَبَانِ مَآدِبُ مَآدِیْبُ مِیْدَبَۃٌ مِیْدَبَتَانِ مَآدِبُ مَآدِیْبَۃٌ مِیْدَابٌ مِیْدَابَانِ
مَآدِیْبُ مَآدِیْبُ اَفْعَلُ التفضیل منہ آدَبُ آدَبَانِ آدَبُوْنَ اَوَادِبُ اُدَیْبٌ و الموَنث
منہ اُدْبٰی اُدْبَیَانِ اُدْبَیَاتٌ اُدَبٌ اُدَیْبٰی ماضی معلوم اَدَبَ اَدَبَا اَدَبُوْا اَدَبَتْ
اَدَبَتَا اَدَبْنَ اَدَبْتَ اَدَبْتُمَا اَدَبْتُمْ اَدَبْتِ اَدَبْتُمَا اَدَبْتُنَّ اَدَبْتُ اَدَبْنَا ماضی مجہول
اُدِبَ اُدِبَا اُدِبُوْا اُدِبَتْ اُدِبَتَا اُدِبْنَ اُدِبْتَ اُدِبْتُمَا اُدِبْتُمْ اُدِبْتِ اُدِبْتُمَا اُدِبْتُنَّ
اُدِبْتُ اُدِبْنَا مضارع معلوم یَأْدِبُ یَأْدِبَانِ یَأْدِبُوْنَ تا آخر مضارع مجہول یُوْدَبُ
یُوْدَبَانِ یُوْدَبُوْنَ تا آخر الامر منہ اِیْدِبْ اِیْدِبَا اِیْدِبُوْا اِیْدِبِیْ اِیْدِبَا اِیْدِبْنَ اِیْدِبْ
را از تَأْدِبُ بنا کردند تا کہ علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن ماند
نظر کردند بعین کلمہ او مکسور بود ہمزۂ وصل مکسور در اولش آوردند امر ہمان باشد
بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقف سقوط حرکت شد اِیْدِبْ گردید بعدہ

١٣١

اَدَبَہُ ... یَأْدِبُہُ اَدْبًا ... بفتح الدال ... مَأْدُبَۃٌ ... صراح
ومنتہی الارب فی لغات العرب

همزهٔ ساکن ما قبل او مکسور آن همزه را بیا بدل کردند ایذب شد صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد
مهموز العین از باب فَعَلَ يَفْعَلُ الزَّئِيرُ بانگ شیر و غریدن و زَأَرَ يَزْأَرُ زَأْرًا
فهو زائرٌ زائرانِ زائرونَ زائرةٌ زائرتانِ زائراتٌ زَوائرُ زُئَّرٌ زُوَّرٌ زُوَّارٌ زُوَّرانٌ زُوّارٌ
زُؤَّرٌ وزَيائرُ زائِرَةٌ زائِرَتانِ زائِراتٌ زَوائرُ زُئَّرٌ زُوَّرٌ زيارةٌ فذاك زِئرَ يُزأرُ
زَأْرًا فذاك مَزْءُورٌ مَزْءُورانِ مَزْءُورونَ مَزْءُورَةٌ مَزْءُورَتانِ مَزْءُوراتٌ
مَزَائِيرُ مُزَيْئِيرٌ مُزَيْئِيرَةٌ لم يَزْأَرْ لم يُزْأَرْ لا يَزْأَرُ لا يُزْأَرُ لن يَزْأَرَ لن يُزْأَرَ
الامر منه اِزْأَرْ لِتَزْأَرْ لِيَزْأَرْ لِيُزْأَرْ والنهي عنه لا تَزْأَرْ لا تُزْأَرْ لا يَزْأَرْ لا يُزْأَرْ
الظرف منه مَزْأَرٌ مَزْأَرانِ مَزَائِرُ مُزَيْئِرٌ والآلة منه مِزْأَرٌ مِزْأَرانِ مَزَائِرُ
مُزَيْئِرٌ مِزْأَرَةٌ مِزْأَرَتانِ مَزَائِرُ مُزَيْئِرَةٌ مِزْآرٌ مِزْآرانِ مَزَائِيرُ مُزَيْئِيرٌ
افعل التفضيل منه اَزْأَرُ اَزْأَرانِ اَزْأَرونَ اَزَائِرُ اُزَيْئِرٌ والمؤنث منه زُؤْرَى
زُؤْرَيانِ زُؤْرَياتٌ زُؤَرٌ زُؤَيْرَى الامر منه اِزْأَرْ اِزْأَرا اِزْأَرُوا اِزْأَرِي
اِزْأَرا اِزْأَرْنَ صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد مهموز اللام از باب فَعَلَ
يَفْعَلُ الهناء گوارا شدن طعام و شراب عطا دادن هَنَأَ يَهْنَأُ هَنْأً فهو هانِئٌ
هانِئانِ هانِئونَ هانِئَةٌ هانِئَتانِ هانِئاتٌ هَوانِئُ هُنَّاءٌ هُنَّأٌ هُنَّاءٌ هُنَّآنٌ هُنَاءٌ هُنُوءٌ هُوَيْنِئٌ هانِئَةٌ
هانِئَتانِ هانِئاتٌ هَوانِئُ هُنَّأٌ هُوَيْنِئَةٌ وهُنِئَ يُهْنَأُ هَنْأً فذاك مَهْنُوءٌ مَهْنُوءانِ
مَهْنُوءُونَ مَهْنُوءَةٌ مَهْنُوءَتانِ مَهْنُوءاتٌ مَهانِئُ مُهَيْنِئَةٌ لم يَهْنَأْ لم يُهْنَأْ لا
يَهْنَأُ لا يُهْنَأُ لن يَهْنَأَ لن يُهْنَأَ الامر منه اِهْنَأْ لِتَهْنَأْ لِيَهْنَأْ لِيُهْنَأْ والنهي عنه

بسکون الهمزة ۱۲
الهناء گوارا شدن طعام و شراب مع
۱۳۳۲

لا تَهْنَأْ لا تُهْنَأْ لا يَهْنَأْ لا يُهْنَأْ الظرف منه مَهْنَأٌ مَهْنَآنِ مَهَانِئُ مُهَيْنِئٌ والآلة

منه مِهْنَأٌ مِهْنَآنِ مَهَانِئُ مُهَيْنِئٌ مِهْنَأَةٌ مِهْنَأَتَانِ مَهَانِئُ مُهَيْنِئَةٌ مِهْنَاءٌ مِهْنَاءَانِ

مَهَانِيُّ مُهَيْنِيٌّ افعل التفضيل منه أَهْنَأُ أَهْنَآنِ أَهْنَؤُونَ أَهَانِئُ أُهَيْنِئُ و

المؤنث منه هُنْأَى هُنْأَيَانِ هُنْأَيَاتٌ هُنَأٌ هُنَيْأَى صرف صغير فعل ثلاثي مجرد مهموز

اللام از باب فَعَلَ يَفْعَلُ وفَعِلَ يَفْعَلُ وفَعُلَ يَفْعُلُ الهَنَاءُ عطا دادن

هَنَأَ يَهْنِئُ هَنْأً فهو هَانِئٌ هَانِئَانِ هَانِئُونَ هَانِئَةٌ هَانِئَتَانِ هَانِئَاتٌ هُنَّأٌ هُنَّاءٌ هِنَاءٌ هَانِئَاتٌ

هَنْأٌ هُنُوءٌ هُنَيْئٌ هَانِئَةٌ هَانِئَتَانِ هَانِئَاتٌ هَوَانِئُ هُنْأٌ هُوَيْنِئَةٌ وهُنِئَ يُهْنَأُ

هَنْأً فذاك مَهْنُوءٌ مَهْنُوءَانِ مَهْنُوؤُونَ مَهْنُوءَةٌ مَهْنُوءَتَانِ مَهْنُوءَاتٌ

مَهَانِئُ مُهَيْنِئٌ مُهَيْنِئَةٌ لم يَهْنِئْ لم يُهْنَأْ لا يَهْنِئُ لا يُهْنَأُ لن يَهْنِئَ لن يُهْنَأَ

الامر منه اِهْنِئْ لِتُهْنَأْ لِيَهْنِئْ لِيُهْنَأْ والنهي عنه لا تَهْنِئْ لا تُهْنَأْ لا يَهْنِئْ لا يُهْنَأْ

الظرف منه مَهْنِئٌ مَهْنِئَانِ مَهَانِئُ مُهَيْنِئٌ والآلة منه مِهْنَأٌ مِهْنَآنِ مَهَانِئُ مُهَيْنِئٌ

مِهْنَأَةٌ مِهْنَأَتَانِ مَهَانِئُ مُهَيْنِئَةٌ مِهْنَاءٌ مِهْنَاءَانِ مَهَانِيُّ مُهَيْنِيٌّ افعل التفضيل منه

أَهْنَأُ أَهْنَآنِ أَهْنَؤُونَ أَهَانِئُ أُهَيْنِئُ والمؤنث منه هُنْأَى هُنْأَيَانِ هُنْأَيَاتٌ

هُنَأٌ هُنَيْأَى صرف صغير فعل ثلاثي مجرد مهموز اللام واجوف يائي

از باب فَعَلَ يَفْعِلُ المَجِيءُ والجِيَاءَةُ آمدن جَاءَ يَجِيءُ مَجِيئًا وجِيَاءَةً فهو جَاءٍ

جَائِيَانِ جَاؤُونَ جَاءَةٌ جُيَّاءٌ جُيَّئٌ جُيَّأٌ جِيَاءٌ جُيَّآنٌ جِيَاءٌ جُيُوءٌ جُوَيٍّ

جَائِيَةٌ جَائِيَتَانِ جَائِيَاتٌ جَوَاءٍ جُوَيْئِيَةٌ وجِيءَ يُجَاءُ مَجِيئًا وجِيَاءَةً

فذاک مَجِيٌّ مَجِيئَانِ مَجِيئُونَ مَجِيئَةٌ مَجِيئَتَانِ مَجِيئَاتٌ مَجَايِئُ مُجَيِّئٌ مُجَيِّئَةٌ لم يَجِئْ لم يُجَأْ لا يَجِيءُ لا يُجَاءُ لن يَجِيءَ لن يُجَاءَ الامر منه جِئْ لِتُجَأْ لِيَجِئْ لِيُجَأْ والنهي لا تَجِئْ لا تُجَأْ لا يَجِئْ لا يُجَأْ الظرف منه مَجِيءٌ مَجِيئَانِ مَجَايَا مُجَيِّئٌ والآلة منه مِجْيَأٌ مِجْيَأَانِ مَجَايَا مُجَيِّئٌ مِجْيَئَةٌ مِجْيَئَتَانِ مَجَايَا مُجَيِّئَةٌ مِجْيَاءٌ مِجْيَاءَانِ مَجَايِيُّ مُجَيِّيٌّ افعل التفضيل منه أَجْيَأُ أَجْيَآنِ أَجْيَئُونَ أَجَايَا أُجَيِّئٌ والمؤنث منه جُيْئَى جُيْئَيَانِ جُيْئَيَاتٌ جُيَيْءٌ جُيَيْئَى ماضی معلوم جَاءَ جَاءَا جَاءُوا جَاءَتْ جَاءَتَا جِئْنَ جِئْتَ جِئْتُمَا جِئْتُمْ جِئْتِ جِئْتُمَا جِئْتُنَّ جِئْتُ جِئْنَا ماضی مجهول جِيءَ جِيئَا جِيئُوا جِيئَتْ جِيئَتَا جِئْنَ جِئْتَ جِئْتُمَا جِئْتُمْ جِئْتِ جِئْتُمَا جِئْتُنَّ جِئْتُ جِئْنَا مضارع معلوم يَجِيءُ يَجِيئَانِ يَجِيئُونَ تَجِيءُ تَجِيئَانِ يَجِئْنَ تَجِيءُ تَجِيئَانِ تَجِيئُونَ تَجِيئِينَ تَجِيئَانِ تَجِئْنَ أَجِيءُ نَجِيءُ مضارع مجهول يُجَاءُ يُجَاءَانِ يُجَاءُونَ تُجَاءُ تُجَاءَانِ يُجَأْنَ تُجَاءُ تُجَاءَانِ تُجَاءُونَ تُجَائِينَ تُجَاءَانِ تُجَأْنَ أُجَاءُ نُجَاءُ جَاءَ در اصل جَيَأَ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند جَاءَ شد و برین قیاس است تا جَاءَتَا جِئْنَ در اصل جَيَأْنَ بود یا متحرک ما قبل و مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و همزه الف را حذف کردند جَأْنَ شد بعده فتح جیم را بکسره بدل کردند تا دلالت کند بر حذف یا جِئْنَ شد و ترا رسد که گوئی همزه ساکن ما قبل او مکسور آن همزه را بیا بدل کردند جِينَ شد و برین قیاس است تا جِئْنَا تعلیل دوم جِئْنَ در اصل جَيَأْنَ بود نقل کردند از جَيَأْنَ به جَيِئْنَ آوردند کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند

۱۳۴

بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و همزه یا را حذف کردند
جِئْنَ شد و برین قیاس ست تا جِئْنَا یَجِیءُ در اصل یَجْیِئُ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل
کرده بما قبل دادند یَجِیءُ شد و برین قیاس ست در باقی صیغهای مگر در یَجِئْنَ و تَجِئْنَ
که یا بالتقاء ساکنین افتاد چنانچه در جِئْنَ یَجِئْنَ در اصل یَجْیِئْنَ بود کسره بر یا ثقیل
بود نقل کرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و همزه یا را حذف کردند یَجِئْنَ
شد و قرار رسد که گوئی که همزه ساکن ما قبل مکسور آن همزه را بیا بدل کردند یَجِیْنَ شد
یُجَاءُ در اصل یُجْیَأُ بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل
دادند بعده یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند
یُجَاءُ شد و برین قیاس ست در باقی صیغها مگر در یُجَأْنَ و تُجَأْنَ که در اصل یُجْیَأْنَ
و تُجْیَأْنَ بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند بعده
یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین
شد میان الف و همزه الف را حذف کردند یُجَأْنَ و تُجَأْنَ شد و قرار رسد که گوئی همزه
ساکن ما قبل مفتوح آن همزه را بالف بدل کردند یُجَانَ و تُجَانَ شد جَاءٍ در اصل
جَایِئٌ بود بتقدیم الیاء علی الهمزة یا واقع شد بعد الف زائده و در اصل بسلامت نمانده است
آن یا را بهمزه بدل کردند جَاءِءٌ شد بعده دو همزه در یک کلمه بهم آمدند یکی از ایشان
مکسور بود ثانی را بیا بدل کردند جَائِیٌ شد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد
میان یا و تنوین یا را حذف کردند جَاءٍ شد و این مذهب سیبویه است اما بر مذهب

۱۳۵

خلیل قلب مکانی نموده یا را بجای همزه بردند و همزه را بجای یا لتحرّز اعن
اجتماع الاعلالین جایئ شد بعده اعلال قاضٍ کردند جاءٍ شد جایئان در
اصل جایئان بود یا واقع شد بعد الف اسم فاعل و در اصل بسلامت نمانده
است آن یا را بهمزه بدل کردند جاءِئان شد بعده دو همزه در یک کلمه بهم آمدند یکی
از ایشان مکسور بود ثانی را بیا بدل کردند جائیان شد یا قلب مکانی کردند جاءُون
در اصل جایئون بود یا واقع شد بعد الف اسم فاعل و در اصل بسلامت نمانده است
آن یا را بهمزه بدل کردند جاءِءُون شد بعده دو همزه در یک کلمه بهم آمدند یکی از ایشا
مکسور بود ثانی را بیا بدل کردند جائیُون شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده
بما قبل داوند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف
کردند جاءُون شد تعلیل دوم جاءُون در اصل جایئون بود قلب مکانی کرده همزه
را بجای یا آوردند و یا را بجای همزه جایئون شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده
بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف
کردند جاءُون شد جاءَة جمع تکسیر از ان جاءٍ ست جاءٍ اسم وحدان بود و چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که جایئ بود
حرف اول مفتوح بود و ثالث را نیز فتح دادند و در آخرش تا در آورده الف
وحدان را حذف کردند جَیَأَةٌ شد بعده یا متحرک ما قبل مفتوح آن یا را با لف
بدل کردند جاءَةٌ شد جیأة جمع تکسیر از ان جاءٍ ست جاءٍ اسم وحدان بود

۱۳۶

چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که جای
بود حرف اول را ضم دادند وثالث را شد وساختند فتح دادند بعد مشدد الف
جمع تکسیر در آوردند والف وحدانرا حذف کردند جُبَّاءُ شد جُبَّاءٌ جمع تکسیر از ان جاءٍ است
جاءٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که جایی بود حرف اول را ضم دادند وثالث را شد وساختند فتح دادند والف
وحدانرا حذف کردند جُیّ شد جُیّ جمع تکسیر از ان جاءٍ است جاءٍ اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که جایی بود حرف اول
را ضم دادند وثالث را سکون ساختند الف وحدانرا حذف کردند جُیّ شد بعده
ضمه جیم را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا جِیّ شد جِیاءُ جمع تکسیر از ان
جاءٍ است جاءٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که جایی بود حرف اول را ضم دادند وثالث را فتح دادند
و در آخر او الف ممدوده در آورده الف وحدانرا حذف کردند جُیَیاءُ شد بعده
ضمه جیم را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا و یا را ساکن کردند از جهت
تخفیف جِیْیَاءُ شد جِیْیَانٌ جمع تکسیر از ان جاءٍ است جاءٍ اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که جایی
بود حرف اول را ضم دادند وثالث را سکون ساختند در آخر او الف ونون
مزیدتان در آورده الف وحدانرا حذف کردند جُیْیَانٌ شد بعده ضمه جیم را

١٣٧

بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا جِيَبَانٌ شد جِيَاءٌ جمع تکسیر ازان جَائِيَةٌ ست
جائِيَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که جَايِئٌ بود حرف اول را کسره دادند و ثالث را فتح بعد ثالث الف
جمع تکسیر در آورده الف وحدان را حذف کردند جِيَاءٌ شد جُيُوءٌ جمع تکسیر ازان
جَائِيَةٌ ست جَائِيَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد
کردند بسوی اصلش که جَايِئٌ بود حرف اول و ثالث را ضم دادند و بعد
ثالث واو مسکونه در آورده الف وحدان را حذف کردند جُيُوءٌ شد جُوَيِّئٌ
تصغیر ازان جَائِيَةٌ ست جَائِيَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند رد کردند بسوی اصلش که جَايِئٌ بود حرف اول را ضم دادند ثانی قابل
حرکت نبود او را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند جُوَيْيِئٌ
شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در
دوم ادغام کردند جُوَيِّئٌ شد جَائِيَةٌ جَائِيَتَانِ جَائِيَاتٌ جَوَاءٍ جُيَّئٌ جُوَيِّئَةٌ
جَائِيَةٌ در اصل جَايِئَةٌ بود یا واقع شد بعد از الف اسم فاعل و در اصل بسلامت
نمانده ست آن یا را بهمزه بدل کردند جَائِئَةٌ شد بعده دو همزه در یک کلمه بهم
آمدند یکی ازیشان مکسور بود ثانیه را بیا بدل کردند جَائِيَةٌ شد و تعلیل دوم
جَائِيَةٌ در اصل جَايِئَةٌ بود قلب مکانی کرده همزه را بجای یا بردند و یا را بجای
همزه جَائِيَةٌ شد و برین قیاس ست در باقی صیغهای این باب نیز جَوَاءٍ یا جمع

۱۴۸

۱۳۹

تکسیر از ان جائیة ست جائیة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که جایئة بود حرف اول مفتوح بود و
ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند
وحرفیکه مابعد جمع تکسیر بود آنرا حرکت کسره دادند وتاء وحدان را حذف کردند
جواییُ شد بعده یا واقع شد بعد الف فواعل و ماقبل الف نیز حرف علت ست آن
یا را بهمزه بدل کردند جوائیُ شد بعده دو همزه در یک کلمه بهم آمدند یکی ازیشان
مکسور بود وثانیه را بیا بدل کردند جوائیُ شد بعده همزه مکسوره واقع شد میان
الف ویا آن همزه را بیاء مفتوحه بدل کردند جوایيُ شد بعده یا متحرک ماقبل او
مفتوح آن یا را بالف بدل کردند جوایا شد تعلیل دوم جوایا جمع تکسیر از ان
جائیة ست جائیة اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که جایئة بود حرف اول مفتوح بود وثانی قابل حرکت
نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند وسوم جا الف جمع تکسیر درآورده تاء وحدان را
حذف کردند جوائیُ شد بعده قلب مکانی کرده همزه را بجای یا بردند و یا را بجای
همزه جوایئُ شد بعده همزه مکسوره واقع شد میان الف و یا آن همزه را بیاء
مفتوحه بدل کردند جوایيُ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل
کردند جوایا شد حتی جمع تکسیر از ان جائیة ست جائیة اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که جایئة بود حرف

اول را ضم داده اند و ثالث را مشدد و ساختند فتح واو و الف و تا را و حدانرا حذف کردند جُنَيٌّ شد جُوَيْنِيَةٌ تصغیر از ان جَائِيَةٌ ست جَائِيَةٌ اسم مکبر بود و چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که جَائِيَةٌ بود حرف اول را ضم داده اند و ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند و سوم جا یای تصغیر در آوردند و حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا حرکت کسره داده اند جُوَيْئِيَةٌ شد بعده دو حرف از یک جنس و یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند جُوَيِّئَةٌ شد و قرار رسد که گوئی همزه مفتوحه ماقبل او مکسور آن همزه بیا بدل کردند جُوَيِّيَةٌ شد بعده یاء ثالث را حذف کردند جُوَيِّيَةٌ شد بعده کسره یا را بفتح بدل کردند برای مناسبت تاء تانیث جُوَيَّةٌ شد مَجِيئٌ مَجِيئَانِ مَجِيئُونَ مَجَائِ مُجِيئٌ مُجْتَيِئٌ در اصل مَجْيُوءٌ بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل داده اند التقاء ساکنین شد میان یا و واو نزد بعضی اول افتاد لِاَنَّ الثَّانِيَ عَلَامَةٌ وَالْعَلَامَةُ لَا تُحْذَفُ مَجُوءٌ شد بعده ضمه جیم را بکسره بدل کردند تا دلالت کند بر حذف یا بعده واو ساکن ماقبل مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَجِيئٌ شد بر وزن مَفِيلٌ نزد بعضی ثانی افتاد لِاَنَّ الثَّانِيَ زَائِدَةٌ وَالزَّائِدَةُ اَحَقُّ بِالْحَذْفِ مَجُيْءٌ شد بعده ضمه جیم را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا مَجِيئٌ شد بر وزن مَفْعِلٌ و برین قیاس ست دیگر صیغهای باقی مَجَائِيُّ جمع تکسیر از ان مَجِيئٌ ست مَجِيئٌ اسم وحدانی بود چون خواستند که اسم وحدانرا جمع تکسیر کنند رد کردند

١٤٠

اصلش که مَجْیُوءٌ بود حرفِ اول مفتوح وثانی را نیز فتح دادند وسوم جا الفِ جمع
تکسیر در آوردند وحرفیکه ما بعد الفِ جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَجَایِوُ شد بعده
واوِ ساکن ما قبل مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَجَایِیُ شد ونزد بعضی همزه واقع
شد بعده یا مده زائده آن همزه را بیا بدل کردند مَجَایِیُ شد بعده دو حرف از یک
جنس ویک کلمه بهم آمدند اول را در دوم ادغام کردند وتنوین تمکن را نیز حذف کردند
برای منع صرف مَجَایِيُّ شد مُجَیِّیٌ تصغیر از ان مَجِیءٌ ست مَجِیءٌ اسم مکبر بود چون
خواستند که اسمِ مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَجْیُوءٌ بود حرفِ اول را
ضم دادند وثانی را فتح وسوم جا یاءِ تصغیر در آوردند وحرفیکه ما بعد یاءِ تصغیر بود آنرا
کسره دادند مُجَیْیِوءٌ شد بعده واوِ ساکن ما قبل مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُجَیْیِیٌ
شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از یشان ساکن بود اول را در دوم
ادغام کردند مُجَیِّیٌ شد بعده یاءِ ثالث را حذف کردند مُجَیٌّ شد مَجِیئَةٌ مَجِیئَتَانِ
مَجِیئَاتٌ مَجَایِیُ مُجَیِّئَةٌ مَجَایِیُ جمع تکسیر از ان مَجِیئَةٌ ست مَجِیئَةٌ اسم وحدان بود
چون خواستند که اسمِ وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَجْیُوءَةٌ بود
حرفِ اول مفتوح ست ثانی را نیز فتح دادند وسوم جا الفِ جمع تکسیر در آوردند وحرفیکه
ما بعد الفِ جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَجَایِوءَةٌ شد بعده واو ساکن ما قبل مکسور
آن واو را بیا بدل کردند مَجَایِیئَةٌ شد تاءِ وحدان را حذف کردند مَجَایِیُ شد مُجَیِّئَةٌ تصغیر
از ان مَجِیئَةٌ ست مَجِیئَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسمِ مکبر را مصغر کنند رد کردند.

بسوی اصلش کہ مُجَیْوِءَۃٌ بود حرف اول را ضم دادند وثانی را فتح وسوم جا یاء تصغیر درآوردند وحرفیکہ مابعد یای تصغیر بود آنرا کسرہ دادند مُجَیْیِوءَۃٌ شد بعدہ واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُجَیْیِیَۃٌ شد بعدہ دو حرف از یکجنس بہم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن اول را در دوم ادغام کردند مُجَیِّیَۃٌ شد بعدہ یاء ثالث را حذف کردند مُجَیِّئَۃٌ شد وتر ارسد کہ گوئی ہمزہ مفتوح ماقبل او مکسور آن ہمزہ را بیا بدل کردند مُجَیِّیَۃٌ شد بعدہ یاء ثالث را حذف کردند مُجَیَّۃٌ شد بعدہ کسرہ یاء را بفتح بدل کردند برای مناسبت تاء تانیث مُجَیَّۃٌ شد لم یَجِیْ در اصل یَجِیْءُ بود چون لم جازمہ در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان یاء وہمزہ یاء را حذف کردند لم یَجِئْ شد وتر ارسد کہ گوئی ہمزہ ساکن ماقبل او مکسور آن ہمزہ را بیا بدل کردند لم یَجِیْ شد وبرہمین قیاس ست در صیغہای واحد معلوم ومجہول و در یَجِیْئَنْ ویُجَیْئَنْ الامر منہ جِیْ جِیْئَا جِیْئُوْا جِیْئِیْ جِیْئَا جِئْنَ جِیْ را از تَجِیْ بنا کردند تا کہ علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان یاء وہمزہ یاء را حذف کردند جِئْ شد وتر ارسد کہ گوئی ہمزہ ساکن ماقبل او مکسور آن ہمزہ را بیا بدل کردند جِیْ شد تعلیل دوم جِیْ در اصل اِجْیِئْ بود ماخوذ از تَجْیِئُ تا کہ علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمہ عین کلمہ او مکسور بود ہمزہ وصل بکسر در اولش آوردند امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را

وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اِجْیْ گردید بعده کسره بر یا ثقیل بود

نقلکرده بما قبل دادند التقای ساکنین شد میان یا و همزه یا را حذف کردند اِجِی شد

بعده بحرکت جیم از همزهٔ وصل استغنا حاصل شد همزه را نیز حذف کردند جِی شد و ترا

رسد که گوئی همزهٔ ساکن ماقبل مکسور آن همزه را بیا بدل کردند جِي شد و در باقی صیغها

نیز تعلیل بهمین وجه است و در صیغهای امر بالام و نهی و ترا رسد که گوئی تا آخر ظرف

مَجِیئٌ مَجِیئَانِ مَجَاءِ مُجِیئٌ مَجِیئٌ در اصل مَجْیِئٌ بود کسره بر یا ثقیل بود نقلکرده بما قبل

دادند مَجِیئٌ شد و برین قیاس است مَجِیئَانِ مَجَآءِ یا جمع تکسیر از ان مَجِیئٌ ست مَجِیئٌ اسم

وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَجْیِئٌ

بود حرف اول مفتوح بود و ثانی را نیز فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند مَجَايِئُ

شد بعده قلب مکانی کردند همزه را بجای یا بردند و یا را بجای همزه مَجَائِیُ شد بعده

همزهٔ مکسوره واقع شد میان الف و یا آن همزه را بیای مفتوحه بدل کردند مَجَايِيُ شد

بعده یا متحرک ماقبل مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مَجَایَا شد مُجَیِّئٌ تصغیر از ان

مَجِیئٌ ست مَجِیئٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی

اصلش که مَجْیِئٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یای تصغیر در آوردند

مُجَیْیِئٌ شد بعده دو حرف از یکجنس یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از یشان ساکن اول بود

را در دوم ادغام کردند مُجَیِّئٌ شد و آلاله منه مَجِیئٌ مَجِیئَانِ مَجَایَا مُجَیِّئٌ مَجَایَا جمع

تکسیر از ان مَجِیئٌ ست مَجِیئٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را

۱۴۴

جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفیکه
مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مجایئ شد بعده قلب مکانی کردند همزه را
بجای یا بردند و یا را بجای همزه مجائی شد بعده همزه مکسوره و قعشد میان الف و یاء آن
همزه را بیاء مفتوحه بدل کردند مجایی شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف
بدل کردند مجایا شد مُجَیِّئٌ تصغیر از ان مَجِیْئٌ است مجیئ اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یاء تصغیر در آوردند
و حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مُجَیْیِئٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه
بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُجَیِّئٌ شد مَجِیْئَةٌ مَجِیْئَتَانِ
مَجَایَا مُجَیِّئَةٌ مَجَایَا جمع تکسیر از ان مَجِیْئَةٌ است مجیئة اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
و حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَجَایِئَةٌ شد بعده قلب مکانی کردند همزه را
بجای یا بردند و یا را بجای همزه مَجَائِیَةٌ شد بعده همزه مکسوره و قعشد میان الف
و یاء آن همزه را بیاء مفتوحه بدل کردند مَجَایَیَةٌ شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را
با الف بدل کردند مَجَایَاةٌ شد بعده تاء وحدان و تنوین تمکن را نیز حذف کردند برای منع
صرف مجایا گردید مُجَیِّئَةٌ تصغیر از ان مَجِیْئَةٌ است مجیئة اسم مکبر بود چون خواستند که
اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یاء تصغیر در آوردند
و حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مُجَیْیِئَةٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه

همزه مفرده متحرک باشد و ماقبل آن ساکن روا باشد که حرکت همزه نقل کرده بماقبل دهند و همزه را حذف کنند برای تخفیف چون یسل و قد افلح که در اصل یسئل و قد افلح بوده است

بهم آمدند نخستین حرف ازیشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مُجَیِّئَةٌ
شد مجیاءٌ مجیاء آن مَجایِیُّ جمع تکسیر از ان مجیاء است مجیاءٌ اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول وثانی را فتح دادند
وسوم جا الف جمع تکسیر درآوردند وحرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره داد
بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مجایِیُ شد بعده همزه واقع
شد بعد یا مده زائده آن همزه را بیا بدل کردند مجاییُ شد بعده دو حرف از یک جنس در
یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مجاییٌّ شد مُجَیِّیٌّ
تصغیر از ان مجیاء است مجیاء اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
حرف اول را ضم دادند وثانی را فتح وسوم جا یاء تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یاء
تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند
مُجَیِّیِئٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف ازیشان ساکن
بود اول را در دوم ادغام کردند مُجَیِّیئٌ شد بعده همزه واقع شد بعد یا مده زائده
آن همزه را بیا بدل کردند بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُجَیِّیٌّ شد افعل التفضیل اَجیَأُ اَجیَئانِ اَجیَئُونَ
اَجایِیُ اُجَیِّیٌّ اَجایا جمع تکسیر از ان اَجیَأُ است اَجیَأُ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود وثانی را نیز فتح دادند وسوم
جا الف جمع تکسیر درآوردند وحرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند جایِیُ

شد بعده قلب مکانی کرده همزه را بجای یا بردند و یا را بجای همزه اَجَائِیُ شد
بعده همزهٔ مکسوره و تعشد میان اَلِف و یا آن همزه را بیای مفتوحه بدل کردند
اَجَایِیُ شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند اَجَایَا شد اُجَیِّيٌ
تصغیر ازان اَجَایَا ست اَجَایَا اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف
اوّل را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جا یاء تصغیر در آوردند و حرفیکه ما بعد یاء تصغیر
بود آنرا کسره دادند اُجَیِّيُ شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن
ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اُجَیِّيٌ شد والمونث منه جَیِّئَةٌ جَیِّئَتَانِ
جَیِّئَاتٌ جُیَیٌّ جِیِيٌّ جُیَیٌّ در اصل جُیَیٌّ بود ضمه جیم را بکسره بدل کردند بجهت مناسبت
یا جِیِیٌّ شد و برین قیاس ست جَیِّئَتَانِ جَیِّئَاتٌ جُیَّأٌ جمع تکسیر ازان جَیِّئَةٌ ست جَیِّئَةٌ اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که
جُیَّأٌ بود حرف اوّل مضموم ست و ثانی را فتحه داده الف وحدان را حذف کردند جُیَّأٌ
و بعد ثالث الف ممدوده زیاده
شد جُیَیِّئٌ تصغیر ازان جُیَّأٌ ست جُیَّأٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند رد کردند بسوی اصلش که جُیَّأٌ بود حرف اوّل مضموم ست و ثانی را فتح دادند
وسوم جا یاء تصغیر در آوردند جُیَیْءٌ شد و ترا رسد که گوئی همزهٔ مفتوحه ما قبل او یای
ساکنه مده زائده آن همزه را بیا بدل کردند جُیَیْيٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه
بهم آمدند اوّل ساکن ثانی متحرک اوّل را در دوم ادغام کردند جُیَیٌّ شد صرف صغیر فعل

ثلاثی مجرد مهموز الفاء و ناقص یائی از باب فَعَلَ یَفْعِلُ الاِتْیَانُ وَالاَتْیُ

آمدن تعلیل این باب مانند رمی یرمی است اَتَی یَأْتِی اِتْیَاً واِتْیَاناً فهو آتٍ آتِیَانِ

آتُوْنَ آتَاۃٌ آتَاۃٌ اُتِیَ اُتِیَ اُتْیَاءُ اُتْیَانٌ اُتَاۃٌ اُتِیَ اُوَیْتٍ آتِیَۃٌ آتِیَتَانِ

آتِیَاتٌ اَوَاتٍ اُتِیَ اُوَیْتِیَۃٌ واُتِیَ یُؤْتٰی اِتْیَاً واِتْیَاناً فذاک مَأْتِیٌّ مَأْتِیَّانِ مَأْتِیُّوْنَ

مَأْتِیَّۃٌ مَأْتِیَّتَانِ مَأْتِیَّاتٌ مَأْتِیٌّ مُؤَیْتِیٌّ مُؤَیْتِیَۃٌ لَمْ یَأْتِ لَمْ یُؤْتَ لَا یَأْتِیْ لَا یُؤْتٰی

لَنْ یَّأْتِیَ لَنْ یُّؤْتٰی الامر منه اِئْتِ لِیُؤْتَ لِیَأْتِ لِیُؤْتَ والنهی عنه لَا تَأْتِ لَا تُؤْتَ

لَا یَأْتِ لَا یُؤْتَ الظرف منه مَأْتًی مَأْتَیَانِ مَاٰتٍ مُؤَیْتٍ والآلۃ منه مِئْتًی مِئْتَیَانِ مَاٰتٍ

مُؤَیْتٍ مِئْتَاۃٌ مِئْتَاتَانِ مَاٰتٍ مُؤَیْتِیَۃٌ مِئْتَاءٌ مِئْتَاءَانِ مَاٰتٍ مُؤَیْتِیٌّ افعل التفضیل منه

آتٰی آتَیَانِ آتَوْنَ اَوَاتٍ اُوَیْتٍ والمؤنث منه اُتْیٰی اُتْیَیَانِ اُتْیَیَاتٌ اُتٰی اُتَیَّی

ماضی معلوم اَتٰی اَتَیَا اَتَوْا مانند رَمٰی رَمَیَا رَمَوْا ماضی مجهول اُتِیَ اُتِیَا اُتُوْا مانند

رُمِیَ رُمِیَا رُمُوْا مضارع معلوم یَأْتِیْ یَأْتِیَانِ یَأْتُوْنَ الخ مانند یَرْمِیْ یَرْمِیَانِ یَرْمُوْنَ

مضارع مجهول یُؤْتٰی یُؤْتَیَانِ یُؤْتَوْنَ مانند یُرْمٰی یُرْمَیَانِ یُرْمَوْنَ الامر منه اِیْتِ

اِیْتِیَا اِیْتُوْا اِیْتِیْ اِیْتِیَا اِیْتِیْنَ بعضی هر دو همزه را حذف کنند لکثرۃ الاستعمال تِ تِیَا

تُوْا تِیْ تِیَا تِیْنَ میخوانند صرف صغیر فعل ثلاثی مجرد مهموز العین و **مثال**

واوی از باب **فَعَلَ یَفْعِلُ** الوَأْدُ زنده بگور کردن وَأَدَ یَئِدُ وَأْداً فهو وَائِدٌ

وَائِدَانِ وَائِدُوْنَ وَائِدَۃٌ وُءَّادٌ وُءَّدٌ وُءَّدٌ وُءَدَاءُ وُءْدَانٌ وِئَادٌ وُءُوْدٌ

اُوَیْئِدٌ وَائِدَۃٌ وَائِدَتَانِ وَائِدَاتٌ اَوَائِدُ وُءَّدٌ اُوَیْئِدَۃٌ وَوُئِدَ یُوْءَدُ وَأْداً فذاک

مَوْءُوْدٌ مَوْءُوْدَانِ مَوْءُوْدُوْنَ مَوْءُوْدَۃٌ مَوْءُوْدَتَانِ مَوْءُوْدَاتٌ مُوَیْئِدٌ

مُؤْيِيدٌ مُؤْيِيدَةٌ لَمْ يَيِدْ لَمْ يُوءَدْ لَا يَيِدُ لَا يُوءَدُ لَنْ يَيِدَ لَنْ يُوءَدَ الامر منه اِدْ لِتُوءَدْ لِيَيِدْ لِيُوءَدْ والنهي عنه لَا تَيِدْ لَا تُوءَدْ لَا يَيِدْ لَا يُوءَدْ الظرف منه مَوْيِدٌ مَوْيِدَانِ مَوَائِدُ مُوَيِّدٌ والآلة منه مِيئَدٌ مِيئَدَانِ مَوَائِدُ مُوَيِّدٌ مِيئَدَةٌ مِيئَدَتَانِ مَوَائِدُ مُوَيِّدَةٌ مِيئَادٌ مِيئَادَانِ مَوَائِيدُ مُوَيِّيدٌ افعل التفضيل منه اَوْءَدُ اَوْءَدَانِ اَوْءَدُونَ اَوَائِدُ اُوَيْئِدُ والمؤنث منه وُؤْدَى وُؤْدَيَانِ وُؤْدَيَاتٌ وُؤَدٌ وُؤَيْدَى ماضي معلوم وَأَدَ وَأَدَا وَأَدُوا الخ ماضي مجهول وُئِدَ وُئِدَا وُئِدُوا الخ مضارع معلوم يَئِدُ يَئِدَانِ يَئِدُونَ الخ مضارع مجهول يُوءَدُ يُوءَدَانِ يُوءَدُونَ الخ امر اِئِدْ اِئِدَا اِئِدُوا اِئِدِي اِئِدَا اِئِدْنَ صرف

صغير فعل ثلاثي مجرد مهموز الفا و لفيف مقرون از باب فَعَلَ يَفْعِلُ

الاوِيُّ پناه گرفتن اَوَى يَأْوِي اُوِيًّا فهو آوٍ آوِيَانِ آوُونَ اُوَّاةٌ اُوَّاءٌ اُوَّى اِيٌّ اُوَيًّا اِيَانٌ اِوَاءٌ اُوِيٌّ اُوِيٌّ آوِيَةٌ آوِيَتَانِ آوِيَاتٌ اَوَاءٍ اُوًى اُوَيْئَةٌ وَاُوِيَ يُؤْوَى اُوِيًّا فذاك مَأْوِيٌّ مَأْوِيَّانِ مَأْوِيُّونَ مَأْوِيَّةٌ مَأْوِيَّتَانِ مَأْوِيَّاتٌ مَآوِيُّ مُأَيْوِيٌّ مُأَيْوِيَّةٌ لَمْ يَأْوِ لَمْ يُؤْوَ لَا يَأْوِي لَا يُؤْوَى لَنْ يَأْوِيَ لَنْ يُؤْوَى الامر منه اِيوِ لِتُؤْوَ وَلِيَأْوِ وَلِيُؤْوَ والنهي عنه لَا تَأْوِ وَلَا تُؤْوَ وَلَا يَأْوِ وَلَا يُؤْوَ الظرف منه مَأْوًى مَأْوَيَانِ مَآوٍ مُأَيْوِيٌّ والآلة منه مِئْوًى مِئْوَيَانِ مَآوٍ مُأَيْوِيٌّ مِئْوَاةٌ مِئْوَاتَانِ مَآوٍ مُأَيْوِيَةٌ مِئْوَاءٌ مِئْوَاءَانِ مَآوِيُّ مُأَيْوِيٌّ افعل التفضيل منه آوَى آوَيَانِ آوَوْنَ اَوَاءٍ اُوَيٌّ والمؤنث منه اُيَّا اُيَّيَانِ اُيَّيَاتٌ اُوًى اُوَيَّا اين باب مانند طَوِيَ يَطْوِي است تعليل ماضي معلوم اَوَى اَوَيَا اَوَوْا الخ مانند تعليل رَمَى رَمَيَا رَمَوْا است ماضي مجهول اُوِيَ اُوِيَا اُوُوا تا آخر مانند رُمِيَ رُمِيَا رُمُوا

تا آخر مضارع معلوم يأوى يأويان الخ مانند يرمى يرميان تا آخر يووى يوويان

تا آخر مانند يرمى يرميان تا آخر امر حاضر معلوم ايو ايويا ايووا ايوى ايويا ايوين

صرف صغير فعل ثلاثى مجرد مهموز العين لفيف مفروق از باب فعل يفعل

الوأى وعده كردن وأى يأى وأيا فهو واء وائيان واؤون وداة وداة وداء وداى ودى وداء وئيان وداء وائى اوئى وائية وائيتان

وائيات اوايا وئى اوئية ووئى يوئى وأيا فذاك موئى موئيان موئيون

موئية موئيتان موئيات مواء موئى موئية لم يأ لم يوأ الايئى لا يوئى

لن يئى لن يوأى الامر منه ء ليؤ ليأ ليؤ والنهى عنه لا تأ لا تؤ لا يئى لا يؤئى

الظرف منه موأى موأيان مواء موئى والآلة منه ميأى ميأيان مواء موئى ميأة

ميأتان مواء موئية ميأة ميأتان مواء موئى افعل التفضيل منه أوأى

أوأيان أوأون اوايا اوئى والمؤنث منه وئيى وئيان وئيات وئى وئيى

بالچون وقى يقى ست وآى وايا تا آخر چون رمى رميا تا آخر وئى وئيا الخ چون رمى

رميا تا آخر يأى يئيان تا آخر چون يقى يقيان تا آخر يوئى يوئيان تا آخر چون

يوقى يوقيان تا آخر الامر منه أ أيا أؤا ئى ايا ئين صرف صغير فعل ثلاثى

مضاعف مجرد از باب فعل يفعل المد كشيدن و افزون نظر كردن مد يمد

مدا فهو ماد مادان مادون مادة مادتان ماد مدد مداد مداد مدان مداد

مدود مويد مادة مادتان مادات مواد مدد مويدة فمد يمد

الكلمة فانت بالخيار ان شئت تركتها على حالها وان شئت قلبتها همزة فقلت وعد وأعد ووجوه واجوه ووري وأوري لاجتماع الواوين ولكن نقمة الاولى ١٢ صراح

مَدًّا فذاک مَمْدُوْدٌ مَمْدُوْدَانِ مَمْدُوْدُوْنَ مَمْدُوْدَةٌ مَمْدُوْدَتَانِ مَمْدُوْدَاتٌ
مَمَادِیْدُ مُمَیْدِیْدٌ مُمَیْدِیْدَةٌ لَمْ یَمُدَّ لَمْ یَمْدُدْ لَمْ یُمَدَّ لَمْ یُمْدَدْ لَا یَمُدُّ لَا یُمَدُّ لَنْ یَمُدَّ
لَنْ یُمَدَّ الامر منه مُدَّ اُمْدُدْ لِیُمَدَّ لِیُمْدَدْ لِیَمُدَّ لِیَمْدُدْ والنهی عنه لَا تَمُدَّ
لَا تَمْدُدْ لَا تُمَدَّ لَا تُمْدَدْ لَا یَمُدَّ لَا یَمْدُدْ لَا یُمَدَّ لَا یُمْدَدْ الظرف منه مَمَدٌّ مَمَدَّانِ مَمَادُّ
مُمَیْدٌ والآلة منه مِمَدٌّ مِمَدَّانِ مَمَادُّ مُمَیْدٌ مِمَدَّةٌ مِمَدَّتَانِ مَمَادُّ مُمَیْدَةٌ مِمْدَادٌ
مِمْدَادَانِ مَمَادِیْدُ مُمَیْدِیْدٌ افعل التفضیل منه اَمَدُّ اَمَدَّانِ اَمَدُّوْنَ اَمَادُّ اُمَیْدٌ
والمؤنث منه مُدَّی مُدَّیَانِ مُدَّیَاتٌ مُدَدٌ مُدَیْدَی ماضی معلوم مَدَّ مَدَّا مَدُّوْا مَدَّتْ
مَدَّتَا مَدَدْنَ مَدَدْتَ مَدَدْتُمَا مَدَدْتُمْ مَدَدْتِ مَدَدْتُمَا مَدَدْتُنَّ مَدَدْتُ مَدَدْنَا مَدَّ
در اصل مَدَدَ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده
دوم ادغام کردند مَدَّ شد وبرین قیاس ست تا مَدَّتَا مَدَتَّ در اصل مَدَدْتَ بود دال
وتا هر دو قریب المخرج در یک کلمه بهم آمدند دال را تا کردند تا در تا ادغام کردند مَدَتَّ
شد ماضی مجهول مُدَّ مُدَّا مُدُّوْا مُدَّتْ مُدَّتَا مُدِدْنَ مُدِدْتَ مُدِدْتُمَا مُدِدْتُمْ مُدِدْتِ
مُدِدْتُمَا مُدِدْتُنَّ مُدِدْتُ مُدِدْنَا مُدَّ در اصل مُدِدَ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم
آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مُدَّ شد وبرین قیاس ست تا مُدَّتَا
مضارع معلوم یَمُدُّ یَمُدَّانِ یَمُدُّوْنَ تا آخر یَمُدُّ در اصل یَمْدُدُ بود دو حرف از یکجنس در یک
کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بماقبل وا دادند واول را در دوم ادغام
کردند یَمُدُّ شد وبرین قیاس ست تعلیل صیغهای باقی مَادٌّ در اصل مَادِدٌ بود دو حرف از یکجنس در

معنی مُدّ بالضم پیمانه وهو رطل وثلث عند اهل الحجاز ورطلان عند اهل العراق والصاع اربعة امداد مُد پیمانه ازروی گاز و ایضاً اسم ما استمددت به من المداد علی الفتم مدّة بالفتح اسم مرة من قولک مددت الشی

یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مادّ شد و
برین طریق ست در مادّان و مادون مدّة جمع تکسیر ان آن ماد ست ماد اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مادِد
بود حرف اوّل مفتوح است و ثالث را نیز فتح دادند و در آخرش تا در آورده الف وحدان
را حذف کردند مَدَدَة شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن
کرده در دوم ادغام کردند مَدّة شد مدّاد جمع تکسیر ان آن ماد ست ماد اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مادِد بود
حرف اوّل را ضم دادند و ثالث را مشدّد ساخته فتح دادند بعد ثالث الف جمع تکسیر
در آورده الف وحدان را حذف کردند مُدّاد شد مُدّد جمع تکسیر ان آن ماد ست ماد
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که مادِد بود حرف اوّل را ضم دادند و ثالث را مشدّد ساخته فتح دادند الف
وحدان را حذف کردند مُدّد شد مُدّ جمع تکسیر ان آن ماد ست ماد اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مادِد بود
حرف اوّل را ضم دادند و ثالث را سکون ساخته الف وحدان را حذف کردند
مُدْد شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک
اول را در دوم ادغام کردند مُدّ شد مدّا جمع تکسیر ان آن ماد ست ماد اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مادِد بود

۱۵۱

در شعر بود اول
هفته نام پیمانه
و آن نزد اهل
عراق دو رطل
باشد از فرا ۱۳۶
غیاث اللغات

حرفِ اول را ضم داده‌اند و ثالث را فتح داده‌اند و در آخرش الفِ ممدوده در آورده
الفِ وُحدان را حذف کردند مُدَداءُ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک
اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مُدّاءُ شد مُدّانُ جمع تکسیر از ان مادٌّ است مادٌّ
اسمِ وُحدان بود چون خواستند که اسمِ وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مادِدٌ
بود حرفِ اول را ضم داده‌اند و ثالث را سکون ساخته در آخرش الف و نون مزیدتان در آورده
الفِ وُحدان را حذف کردند مُدْدانُ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول
ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُدّانُ شد مُدّاءُ مُدُودٌ مانند ضِرابٌ
ضُرُوبٌ است اما بسوی اصلش رد میکنند مُوَیْدٌ تصغیر از ان مادٌّ است مادٌّ اسمِ مکبر بود
چون خواستند که اسمِ مکبر را مصغّر کنند رد کردند بسوی اصلش که مادِدٌ بود حرفِ اول را
ضم داده‌اند و ثانی قابلِ حرکت نبود آنرا بواوِ مفتوحه بدل کردند و سوم جا یای تصغیر در آوردند
(حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره داده‌اند)
مُوَیْدِدٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول را ساکن کرده در دوم ادغام
کردند مُوَیْدٌ شد مادّةٌ مادّتانِ مادّاتٌ مَوادُّ مُدَیْدَةٌ مُوَیْدَةٌ مَوادُّ جمع تکسیر از ان مادّةٌ است
مادّةٌ اسمِ وحدان بود چون خواستند که اسمِ وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که
مادِدَةٌ بود حرفِ اول مفتوح است و ثانی قابلِ حرکت نبود آنرا بواوِ مفتوحه بدل کردند
و سوم جا الفِ جمع تکسیر در آوردند تاءِ وحدان را حذف کردند مَوادِدُ شد بعده دو حرف
از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مَوادُّ شد
مُوَیْدَةٌ تصغیر از ان مادّةٌ است مادّةٌ اسمِ مکبر بود چون خواستند

که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَوْدَدَةٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثانی
قابل حرکت بود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند و سوم جا یای تصغیر در آوردند و حرف فیکه ما بعد
یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُوَيْدِدَةٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند
هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مُوَيْدَّةٌ شد الظرف منه مَمَدٌّ
مَمَدّانِ مَمَادٌّ مُمَيْدٌّ مَمَدٌّ در اصل مَمْدَدٌ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک
حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند مَمَدٌّ شد و برین قیاس است مَمَدّانِ مَمَادٌّ جمع تکسیر از آن مَمَدٌّ است مَمَدٌّ اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَمْدَدٌ بود
حرف اول مفتوح بود و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرف فیکه ما بعد
الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَمَادِدُ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند
هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مَمَادٌّ شد و تنوین تمکن را حذف کردند
برای منع صرف مَمَادُّ شد مُمَيْدٌّ تصغیر از آن مَمَدٌّ است مَمَدٌّ اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَمْدَدٌ بود حرف اول را ضم دادند
ثانی را فتح دادند و سوم جا یاء تصغیر در آوردند و حرف فیکه ما بعد یاء تصغیر بود آنرا کسره
دادند مُمَيْدِدٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده
در دوم ادغام کردند مُمَيْدٌّ شد و الآلة منه مِمَدٌّ مِمَدّانِ مَمَادٌّ مُمَيْدٌّ مِمَدٌّ در اصل مِمْدَدٌ بود
بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده

اوّل ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُدٌّ شد و برین قیاس است تعلیل مُدّان مَمَادّ
جمع تکسیر ازان مُدّ است مُدٌّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد
کردند بسوی اصلش که مُدَدٌ بود حرف اول و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
و حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَمَادِدُ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم
آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مَمَادٌّ شد و تنوین تمکن را نیز حذف کردند
شد مُمَیْدٌ تصغیر ازان مُدّ است مُدٌّ اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند
بسوی اصلش که مُدَدٌ بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح دادند و سوم جا یاء تصغیر در آوردند
و حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مُمَیْدِدٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم
آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مُمَیْدٌّ شد وجه دوم مُمَیْدٌّ تصغیر ازان
مُدّ است مُدٌّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند و ثانی
را فتح دادند و سوم جا یاء تصغیر در آوردند مُمَیْدٌ شد مُدَّةٌ مُدَّتَانِ مَمَادُّ مُمَیْدَةٌ مُدَّةٌ در اصل
مُدْدَةٌ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بماقبل دادند
بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُدَّةٌ شد و برین قیاس است تعلیل مُدَّتَانِ
مَمَادُّ جمع تکسیر ازان مُدّة است مُدَّةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر
کنند رد کردند بسوی اصلش که مُدَدَةٌ بود حرف اول و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر
در آوردند و حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند و تاء وحدان را حذف کردند مَمَادِدُ
شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه جمع شدند اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مَمَادُّ

شد و تنوین تمکن را حذف کردند برای منع صرف مُجَيْدَةُ تصغیر ازان مَجْدَةُ ست مَجْدَةُ
اسم مُکبّر بود چون خواستند که اسم مکبّر را مُصغّر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَجْدَدَةُ بود
حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح دادند و سوم جا یاء تصغیر در آوردند و حرفیکه مابعد
یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مُجَيْدِدَةُ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند
هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مُجَيْدَّةُ شد وجه دوم مُمَيْدَّةُ
تصغیر ازان مَمَدَّةُ ست مَمَدَّةُ اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبّر را مُصغّر کنند حرف
اول را ضم دادند و ثانی را فتح دادند و سوم جا یاء تصغیر در آوردند و حرفیکه مابعد یای
تصغیر بود آنرا کسره دادند مُمَيْدِدَةُ شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم
آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مُمَيْدَّةُ شد و برهمین قیاس
ست در تصغیر ظرف و آلة مِمَدٌّ تا آخر بر اصل خود ست اسم التفضیل منه اَمَدُّ اَمَدَّانِ
اَمَدُّونَ آمَادٌّ اُمَيْدٌّ اَمَدُّ در اصل اَمْدَدُ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو
متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در
دوم ادغام کردند اَمَدُّ شد و برهمین دو وجه ست صیغه اَمَدَّانِ تا آمَادٌّ جمع تکسیر ازان
اَمَدُّ ست اَمَدُّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که اَمْدَدُ بود حرف اول مفتوح بود و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
و حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند اَمَادِدُ شد بعده دو حرف از یکجنس
در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند آمَادٌّ شد اُمَيْدٌّ

تصغیر ازان اَمَدُّ ست اَمَدُّ اسمِ مُکبّر بود چون خواستند که اسمِ مُکبّر را مُصغّر کنند رد کردند
بسوی اصلش که اَمْدَدُ بود حرفِ اول را ضم دادند و ثانی را فتح دادند و سوم جا یاءِ تصغیر
در آوردند و حرفیکه بعد یاءِ تصغیر بود آنرا کسره دادند اُمَیْدِدُ شد بعده دو حرف از یکجنس
در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم اِدغام کردند اُمَیْدٌّ شد وجهِ دوم
اُمَیْدٌّ تصغیر ازان اَمَدُّ ست اَمَدُّ اسمِ مُکبّر بود چون خواستند که اسمِ مُکبّر را مُصغّر کنند حرفِ
اول را ضم دادند و ثانی را فتح دادند و سوم جا یاءِ تصغیر در آوردند اُمَیْدٌّ شد والمؤنث منه
مُدٌّى مُدَّيَانِ مُدَّيَاتٌ مُدٌّ مُدَيْدِى مُدٌّى در اصل مُدْدٰى بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه
بهم آمدند اوّلِ ساکن ثانی متحرک اوّل را در دوم اِدغام کردند مُدٌّى شد و برین قیاس
در مُدَّيَانِ و مُدَّيَاتٌ مُدٌّ جمع تکسیر ازان مُدٌّى ست مُدٌّى اسم وحدان بود چون خواستند
که اسمِ وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مُدْدٰى بود حرفِ اول مضموم ست
و ثانی را فتح داده الف وحدان را حذف کردند مُدَدُ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه
بهم آمدند هر دو متحرک اوّل را ساکن کرده در دوم اِدغام کردند مُدٌّ شد مُدَيْدِى تصغیر ازان
مُدٌّى ست مُدٌّى اسمِ مُکبّر بود چون خواستند که اسمِ مُکبّر را مُصغّر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مُدْدٰى بود حرفِ اوّل مضموم ست و ثانی را فتح دادند و سوم جا یاءِ تصغیر
در آوردند مُدَيْدِى شد صرفِ صغیر

فعل مضاعفِ ثلاثی مجرد

اَلْاَزُّ وَالْاَزِيْزُ
بانگ کردن رعد و آواز جوشِ دیگ و جوشیدن و برانگیختن و براغالیدن اَزَّ يَؤُزُّ
اَزِيْزًا وَاَزًّا فهو آزٌّ آزَّانِ آزُّوْنَ اَزَّةٌ اَزَازٌ اُزَّزٌ اُزَّزٌ اُزَّاءُ اُزَّانٌ اِئْزَازٌ

ازز اويز آزة آزتان آزات اواز ازز اويزة وأز يأز ازيزا فذاك
مأزوز مأزوزان مأزوزون مأزوزة مأزوزتان مأزوزات مآزيز مأيزيز
مأيزيزة لم يؤز لم يأزز لم يؤز لم يؤزز لا يؤز لا يؤز لن يؤز لن يؤز
الامر منه أز أزر ازرز لتأز لتؤزز ليؤز ليؤزز ليأز ليؤزز والنهي عنه لا
تؤز لا تأزز لا تؤز لا تؤزز لا يؤز لا يؤزز لا يأز لا يؤزز الظرف منه
مأز مأزان مآز مأيز والآلة منه مئز مئزان مآز مأيز مئزة مئزتان مآز
مأيزة مئزاز مئزازان مآزيز مؤيزيز افعل التفضيل منه أوز أوزان أوزون و
اواز اويز والمونث منه ازى ازيان ازيات ازز ازيزى اين باب چون مد
يمد ست در تعليل وصرف صرف صغير فعل مضاعف ثلاثي مجرد از باب
فعل يفعل الفرار والفر گريختن و دندان شير افگندن ستور و دندان ستور
نگريستن وباز كاويدن از كارى فر يفر فرارا وفرا ومفرا فهو فار فاران
فارون فرة فرار فرر فراء فران فرار فرور فوير فارة فارتان
فارات فوار فرر فويرة وفر يفر فرارا وفرا ومفرا فذاك مفرور لم يفرر
يفر لم يفرر لا يفر لا يفر لن يفر لن يفر الامر منه فر افرر لتفر لتفرر
ليفر ليفرر ليفر ليفرر والنهي عنه لا تفر لا تفرر لا تفر لا تفرر لا يفر
لا يفرر لا يفر لا يفرر الظرف منه مفر مفران مفار مفير والآلة منه مفر
مفران مفار مفير مفرة مفرتان مفار مفيرة مفرار مفراران مفارير

مُفَیْرِرٌ افعل التفضیل منه اَفَرُّ اَفَرَّانِ اَفَرُّونَ اَفَارُّ اُفَیْرِرُ والمؤنث منه فُرَّی
فُرَّیَانِ فُرَّیَاتٌ فُرَرٌ فُرَیْرَی تعلیلات این باب مانند تعلیلات مَدَّ یَمُدُّ است مگر در جحد
و امر و نهی درین باب وجه است ماضی معلوم فَرَّ فَرَّا فَرُّوا تا آخر ماضی مجهول فُرَّ فُرَّا
فُرُّوا تا آخر مضارع معلوم یَفِرُّ یَفِرَّانِ یَفِرُّونَ تا آخر مضارع مجهول یُفَرُّ یُفَرَّانِ
یُفَرُّونَ تا آخر الامر منه فِرَّ اِفْرِرْ فِرَّا اِفْرِرَا فِرُّوا فِرِّی فِرَّا اِفْرِرْنَ صرف صغیر فعل

مضاعف ثلاثی مجرد از باب فَعَلَ یَفْعُلُ

البِرُّ نیکو کاری و فرمانبرداری کردن مادر
و پدر بَرَّ یَبَرُّ بِرًّا فهو بَارٌّ بَارَّانِ بَارُّونَ بَرَرَةٌ بِرَارٌ بُرَّرٌ بُرَّارٌ بُرَّانٌ
بِرَارٌ بُرُرٌ بُوَیْرٌ بَارَّةٌ بَارَّتَانِ بَارَّاتٌ بَوَارُّ بُرَّرٌ بُوَیْرَةٌ و بُرَّ یُبَرُّ بِرًّا فهو
مَبْرُورٌ مَبْرُورَانِ مَبْرُورُونَ مَبْرُورَةٌ مَبْرُورَتَانِ مَبْرُورَاتٌ مَبَابِیرُ
مُبَیْرِیرٌ مُبَیْرِیرَةٌ لم یَبَرَّ لم یَبَرِّ لم یُبَرَّ لم یَبْرَرْ لا یَبَرُّ لا یُبَرُّ لن یَبَرَّ لن یُبَرَّ الامر منه
بَرَّ اِبْرَرْ لِیُبَرَّ لِیُبْرَرْ لِیَبَرَّ لِیَبْرَرْ لِیُبَرَّ لِیُبْرَرْ والنهی عنه لا تَبَرَّ لا تَبَرِّ لا تَبْرَرْ لا تُبَرَّ
لا تُبْرَرْ لا یَبَرَّ لا یَبْرَرْ لا یُبَرَّ لا یُبْرَرْ الظرف منه مَبَرٌّ مَبَرَّانِ مَبَارُّ مُبَیْرِرٌ و
الآلة منه مِبَرٌّ مِبَرَّانِ مَبَارُّ مُبَیْرِرٌ مِبَرَّةٌ مِبَرَّتَانِ مَبَارُّ مُبَیْرِرَةٌ مِبْرَارٌ مِبْرَارَانِ
مَبَارِیرُ مُبَیْرِیرٌ افعل التفضیل منه اَبَرُّ اَبَرَّانِ اَبَرُّونَ اَبَارُّ اُبَیْرِرُ والمؤنث منه
بُرَّی بُرَّیَانِ بُرَّیَاتٌ بُرَرٌ بُرَیْرَی ماضی معلوم بَرَّ بَرَّا بَرُّوا تا آخر بَرَّ در اصل
بَرَرَ بود دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در
دوم ادغام کردند بَرَّ شد و برین قیاس است تا بَرَرْتَ ماضی مجهول بُرَّ بُرَّا بُرُّوا

تا آخر مضارع معلوم یَبَرُّ یَبَرَّانِ یَبَرُّوْنَ تا آخر یَبَرُّ در اصل یَبْرَرُ بود دو حرف

از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هردو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده

اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند یَبَرُّ شد و بر تعلیل قیاس است در باقی

صیغهای مضارع معلوم مضارع مجهول یُبَرُّ یُبَرَّانِ یُبَرُّوْنَ الی آخره یُبَرُّ

در اصل یُبْرَرُ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هردو متحرک حرکت اول را نقل

کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند یُبَرُّ شد

الامر منه بَرَّ اِبْرَرْ بَرَّا بَرُّوْا بَرِّیْ بَرَّا اِبْرَرْنَ صرف صغیر فعل ثلاثی مزید مثال

واوی از باب افعال الایعاد وعده دادن و ترسیدن و ترسانیدن اَوْعَدَ

یُوْعِدُ اِیْعَادًا فهو مُوْعِدٌ واُوْعِدَ یُوْعَدُ اِیْعَادًا فذاک مُوْعَدٌ لم یُوْعِدْ لم یُوْعَدْ لا

یُوْعِدُ لا یُوْعَدُ لن یُوْعِدَ لن یُوْعَدَ الامر منه اَوْعِدْ لِتُوْعَدْ لِیُوْعِدْ لِیُوْعَدْ والنهی عنه

لا تُوْعِدْ لا تُوْعَدْ لا یُوْعِدْ لا یُوْعَدْ الظرف منه مُوْعَدٌ مُوْعَدَانِ مُوْعَدَاتٌ ماضی

معلوم اَوْعَدَ اَوْعَدَا اَوْعَدُوْا الخ ماضی مجهول اُوْعِدَ اُوْعِدَا اُوْعِدُوْا تا آخر مضارع

معلوم یُوْعِدُ یُوْعِدَانِ یُوْعِدُوْنَ تا آخر مضارع مجهول یُوْعَدُ یُوْعَدَانِ یُوْعَدُوْنَ

تا آخر الامر منه اَوْعِدْ اَوْعِدَا اَوْعِدُوْا اَوْعِدِیْ اَوْعِدَا اَوْعِدْنَ سوای مصدر

دیگر تمام صیغها این باب بر اصل خود اند صرف صغیر فعل ثلاثی مزید مثال یائی از

باب افعال الایسار توانگر شدن اَیْسَرَ یُوْسِرُ اِیْسَارًا فهو مُوْسِرٌ واُوْسِرَ

یُوْسَرُ اِیْسَارًا فذاک مُوْسَرٌ لم یُوْسِرْ لم یُوْسَرْ لا یُوْسِرُ لا یُوْسَرُ لن یُوْسِرَ

ایعاد وعده دادن و ترسیدن و ترسانیدن ۱۲ منتخب اللغات

ایسار توانگر شدن ۱۲ منتخب اللغات

لن یُوسَرَ الامر منه اَیْسِرْ لِیُوسَرْ لِیُوسِرْ لِیُوسَرْ والنهی عنه لا تُوسِرْ لا تُوسَرْ لا یُوسِرْ لا یُوسَرْ الظرف منه مُوسَرٌ مُوسَرَانِ مُوسَرَاتٌ ماضی معلوم اَیْسَرَ اَیْسَرَا اَیْسَرُوا تا آخر ماضی مجهول اُوسِرَ اُوسِرَا اُوسِرُوا تا آخر اُوسِرَ در اصل اُیْسِرَ بود و یا ساکن ماقبل او مضموم آن یا را بواو بدل کردند اُوسِرَ شد برین قیاس تعلیل ست تا آخر صیغهای ماضی مجهول مضارع معلوم یُوسِرُ یُوسِرَانِ یُوسِرُونَ تا آخر یُوسِرُ در اصل یُیْسِرُ بود یا ساکن ماقبل او مضموم آن یا را بواو بدل کردند یُوسِرُ شد و همین قیاس تعلیل ست در باقی صیغها مضارع معلوم مضارع مجهول یُوسَرُ یُوسَرَانِ یُوسَرُونَ تا آخر یُوسَرُ در اصل یُیْسَرُ بود الخ تعلیل مضارع مجهول و اسم فاعل و اسم مفعول همین وجه است که تعلیل ماضی ست الامر اَیْسِرْ اَیْسِرَا اَیْسِرُوا تا آخر بر اصل خود ست صرف صغیر فعل ثلاثی مزید اجوف واوی

از باب افعال

اَلْاِقَامَةُ ایستادن و استاده کردن و بر داشتن و راست داشتن و راست کردن و مداومت کردن و اقامت نماز و حق چیزی گزاردن و آرام کردن بجای و برخیزانیدن اَقَامَ یُقِیْمُ اِقَامَةً فهو مُقِیْمٌ و اُقِیْمَ یُقَامُ اِقَامَةً فذاک مُقَامٌ لم یُقِمْ لم یُقَمْ لا یُقِیْمُ لا یُقَامُ لن یُقِیْمَ لن یُقَامَ الامر منه اَقِمْ لِیُقَمْ لِیُقِمْ لِیُقَمْ والنهی عنه لا تُقِمْ لا تُقَمْ لا یُقِمْ لا یُقَمْ الظرف منه مُقَامٌ مُقَامَانِ مُقَامَاتٌ ماضی معلوم اَقَامَ اَقَامَا اَقَامُوا الخ اَقَامَ در اصل اَقْوَمَ بود واو متحرک را او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل او دادند واو در اصل متحرک بود و الحال ماقبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند اَقَامَ شد و همچنین تعلیل ست

داشتن و راست کردن و مداومت کردن و اقامت نماز و حق چیزی گزاردن ۱۲ منتخب اللغات

اقامت آرام کردن بجای

اُقِمْنَ در اصل اُقْوِمْنَ بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل دادند واو در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و میم الف را حذف کردند اَقَمْنَ شد و برین قیاس است تا آخر ماضی معلوم ماضی مجهول اُقِيمَ اُقِيمَا اُقِيمُوا تا آخر اُقِيمَ در اصل اُقْوِمَ بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند اُقِيمَ شد و برین قیاس است تا اُقِمْتَا اُقِمْنَ در اصل اُقْوِمْنَ بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یا و میم یا را حذف کردند اُقِمْنَ شد برین وجه است تعلیل تا آخر ماضی مجهول مضارع معلوم يُقِيمُ يُقِيمَانِ يُقِيمُونَ تا آخر تعلیل يُقِيمُ مانند تعلیل اُقِيمَ ست و برین قیاس اند صیغهای باقی مضارع معلوم سوای جمع مونث غائبات و مخاطبات تعلیل يُقِمْنَ و تُقِمْنَ مانند تعلیل اُقِمْنَ ماضی مجهول ست مضارع مجهول يُقَامُ يُقَامَانِ يُقَامُونَ تا آخر صیغهای تعلیل مانند اَقَامَ ماضی معلوم ست سوای جمع مونث غائبات و مخاطبات تعلیل يُقَمْنَ و تُقَمْنَ مانند تعلیل اَقَمْنَ ماضی معلوم ست اسم فاعل مُقِيمٌ مُقِيمَانِ مُقِيمُونَ مُقِيمَةٌ مُقِيمَتَانِ مُقِيمَاتٌ مُقِيمٌ در اصل مُقْوِمٌ بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده مُقِيمٌ شد و برین وجه تعلیل ست تا آخر صیغهای اسم فاعل اسم مفعول مُقَامٌ مُقَامَانِ مُقَامُونَ مُقَامَةٌ مُقَامَتَانِ مُقَامَاتٌ تعلیل اسم مفعول مذکر و مونث مانند تعلیل

١٦١

اَقَامَ ماضی معلوم ست الامر منه اَقِمْ اَقِيمَا اَقِيمُوا الخ اَقِمْ را از تُقِيمُ بنا کردند دکردند بسوی اصلش که اصل و تُقْوِمُ بود تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزهٔ قطعیه محذوفه را باز آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخر شر او وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد بعده التقاء ساکنین شد میان یاو میم یا را حذف کردند اَقِمْ شد و در تثنیه و جمع نون ساقط میشود مگر در جمع مؤنث و مصدر اِقَامَةً در اصل اِقْوَامًا بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل او دادند واو در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن واو را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را حذف کردند و عوض او تا در آخرش در آوردند اِقَامَةً شد صرف صغیر فعل ثلاثی مزید اجوف یائی از باب افعال الاطارة پرانیدن اَطَارَ يُطِيرُ اِطَارَةً فهو مُطِيرٌ و اُطِيرَ يُطَارُ اِطَارَةً فذاک مُطَارٌ لم يُطِرْ لم يُطَرْ لا يُطِيرُ لا يُطَارُ لن يُطِيرَ لن يُطَارَ الامر منه اَطِرْ لِتُطَرْ لِيُطِرْ لِيُطَرْ والنهی عنه لا تُطِرْ لا تُطَرْ لا يُطِرْ لا يُطَرْ الظرف منه مُطَارٌ مُطَارَانِ مُطَارَاتٌ ماضی معلوم اَطَارَ اَطَارَا اَطَارُوا الخ اَطَارَ در اصل اَطْيَرَ بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل او دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند اَطَارَ شد و برین قیاس ست تعلیل اَطَارَا اَطَرْنَ در اصل اَطْيَرْنَ بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل او دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را با الف بدل

کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند اطرن شد و برین
قیاس ست تعلیل اطرنا ماضی مجهول اُطیر اُطیرا اُطیروا تا آخر اُطیر در اصل اُطیر بود یا متحرک
ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل او دادند اُطیر شد و برین وجه است تعلیل
اُطیر تا اُطرن در اصل اُطیرن بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل
کرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و را یا را حذف کردند اُطرن شد و
تعلیل اُطرنا برین نهج ست مضارع معلوم یُطیر یُطیران یُطیرون تا آخر یُطیر در اصل
یُطیِر بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل او دادند یُطیر شد و برین قیاس ست تعلیل در باقی صیغها
مضارع معلوم سوای جمع مؤنث غائبات و مخاطبات یُطرن در اصل یُطیِرن بود کسره
بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل او دادند التقاء ساکنین شد میان یا و را یا را حذف کردند
یُطرن شد و برین وجه ست تعلیل تُطرن مضارع مجهول یُطار یُطاران یُطارون تا
آخر تعلیل یُطار مانند اُطار ماضی معلوم ست و برین قیاس ست تعلیل در باقی صیغهای
سوای جمع مؤنث غائبات و مخاطبات تعلیل یُطرن و تُطرن مانند تعلیل اُطرن ماضی
معلوم ست مصدر اِطارة در اصل اِطیارا بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت
یا را نقل کرده بما قبل او دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را
با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را حذف کردند و عوض
او تا در آخرش در آوردند اِطارة شد اسم فاعل مُطیر مُطیران مُطیرون مُطیرة مُطیرتان
مُطیرات مُطیرة در اصل مُطیِر بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده

بما قبل وادند مُطَيَّر شد وبرین قیاس تعلیل باقی صیغهای اسم فاعل اسم مفعول مُطَارٌ مُطَارَانِ مُطَارُونَ مُطَارَةٌ مُطَارَتَانِ مُطَارَاتٌ مُطَارٌ در اصل مُطْيَرٌ بود یا متحرک ماقبل او حرفِ صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل وادند یا در اصل متحرک بود الحال ماقبلش مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند مُطَارٌ شد وتعلیل باقی صیغهای اسم مفعول برین قیاس ست الامر منه اَطِرْ اَطِيرَا اَطِيرُوا اَطِيرِي اَطِيرَا اَطِرْنَ اَطِرْ را از تُطِيرُ بنا کردند ردکردند بسوی اصلش که اصل وتُطْيِرُ بود تا که علامت استقبال بعد آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن باند همزه قطعیه محذوفه را باز آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامتِ وقفی سقوطِ حرکت شد بعده یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل وادند التقاءِ ساکنین شد میانِ یا ورا حذف کردند اَطِرْ شد ودر تثنیه مذکر ومؤنث جمع نون ساقط میشود مگر یک نونِ جمع مؤنث که برحال خود میماند صرف صغیر فعل ثلاثی مزید

ناقصِ واوی از بابِ افعال

الارضاء خوشنود کردن اَرْضَى يُرْضِي اِرْضَاءً فهو مُرْضٍ وارْضِيَ يُرْضَى اِرْضَاءً فذاک مُرْضًى لَمْ يُرْضِ لَمْ يُرْضَ لَا يُرْضِي لَا يُرْضَى لَنْ يُرْضِيَ لَنْ يُرْضَى الامر منه اَرْضِ لِتُرْضَ لِيُرْضِ لِيُرْضَ والنهی عنه لَا تُرْضِ لَا تُرْضَ لَا يُرْضِ لَا يُرْضَ الظرف منه مُرْضًى مُرْضَيَانِ مُرْضَيَاتٌ ماضی معلوم اَرْضَى اَرْضَيَا اَرْضَوْا اَرْضَتْ اَرْضَتَا اَرْضَيْنَ اَرْضَيْتَ اَرْضَيْتُمَا اَرْضَيْتُمْ اَرْضَيْتِ اَرْضَيْتُمَا اَرْضَيْتُنَّ اَرْضَيْتُ اَرْضَيْنَا اَرْضَى در اصل اَرْضَوَ بود وواوی بود در کلمه ثالث بدون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اَرْضَيَ شد بعده یا متحرک ماقبل و مفتوح آن یا را

بالف بدل کردند اَرضَی شد اَرضَیا در اصل اَرضَوا بود و واوی بود در کلمهٔ ثالث چون
رابع شد ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اَرضَیا شد اَرضَوا در اصل اَرضَوُوا
بود و واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
اَرضَیُوا شد بعده یا متحرک ماقبل مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین
شد میان الف و واو الف را حذف کردند اَرضَوا شد اَرضَت در اصل اَرضَوَت بود
بر وزن افعوا ۱۲
واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اَرضَیَت
شد بعده یا متحرک ماقبل مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان
الف و تا الف را حذف کردند اَرضَت شد اَرضَتا در اصل اَرضَوَتا بود و واوی بود در کلمهٔ
ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اَرضَیَتا شد بعده یا
متحرک ماقبل مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و
تا الف حقیقةً ساکن و تا حکماً ساکن الف را حذف کردند اَرضَتا شد اَرضَین در اصل
اَرضَوْنَ بود و واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را
بیا بدل کردند اَرضَین شد و برین قیاس است تعلیل تا اَرضَینا ماضی مجهول اُرضِیَ
اُرضِیا اُرضُوا اُرضِیَت اُرضِیَتا اُرضِینَ اُرضِیتَ اُرضِیتُما اُرضِیتُم اُرضِیتِ اُرضِیتُما
اُرضِیتُنَّ اُرضِیتُ اُرضِینا اُرضِیَ در اصل اُرضِوَ بود و واوی بود در کلمهٔ ثالث چون
رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اُرضِیَ شد و برین وجه است تعلیل اُرضِیا
اُرضُوا در اصل اُرضِوُوا بود و واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود

آن واو را بیا بدل کردند اُرْضِیُوا شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل داوند بعد
سلبِ حرکتِ ما قبل التقاءِ ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند اُرْضُوا شد
اُرْضِیَتْ در اصل اُرْضِوَتْ بود اُرْضِیَتَا در اصل اُرْضِوَتَا بود اُرْضِیْنَ در اصل اُرْضِوْنَ
بود تا آخر صیغها و تعلیل تمامی صیغهای ماضی مجهول مانند تعلیل اُرْضِیَ ست تعلیل دوم
دریں ہمہ صیغہا واو را بیائی کسرہ ما قبل بیا بدل کردند ۱۲
اُرْضِیَ در اصل اُرْضِوَ بود واو وقعشد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند اُرْضِیَ شد بریں
قیاس ست تعلیلِ باقی صیغهای ماضی مجهول مضارعِ معلوم یُرْضِیْ یُرْضِیَانِ یُرْضُوْنَ
تُرْضِیْ تُرْضِیَانِ یُرْضِیْنَ تُرْضِیْ تُرْضِیَانِ تُرْضُوْنَ تُرْضِیْنَ تُرْضِیَانِ تُرْضِیْنَ
اُرْضِیْ نُرْضِیْ یُرْضِیْ در اصل یُرْضِوُ بود واوی بود در کلمهٔ ثالثه چون رابع گشت
ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یُرْضِیُ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند یُرْضِیْ
شد یُرْضِیَانِ در اصل یُرْضِوَانِ بود واوی بود در کلمهٔ ثالثه چون رابع گشت ما قبل او
ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یُرْضِیَانِ شد یُرْضُوْنَ در اصل یُرْضِوُوْنَ بود
واوی بود در کلمهٔ ثالثه چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
یُرْضِیُوْنَ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل داوند بعد سلبِ حرکتِ ما قبل التقای
ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند یُرْضُوْنَ شد تُرْضِیْ مانند یُرْضِیْ ست
تُرْضِیَانِ مانند یُرْضِیَانِ ست یُرْضِیْنَ در اصل یُرْضِوْنَ بود واوِ ساکن ما قبل او مکسور
در ابدال واو بیا ۱۲
آن واو را بیا بدل کردند یُرْضِیْنَ شد تُرْضِیْنَ واحده مؤنث مخاطبه در اصل تُرْضِوِیْنَ
بود واوی بود در کلمهٔ ثالثه چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند

تُرضَیِینَ شد بعده کسره بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان هردو
یا یاء اول را حذف کردند تُرضَینَ شد تعلیل دوم یُرضَیُ در اصل یُرضِوُ بود واو
واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند یُرضِیُ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند
یُرضِی گردید وبرین قیاس است در باقی صیغهای مضارع معلوم مضارع مجهول یُرضَی
یُرضَیَانِ یُرضَونَ تُرضَی تُرضَیَانِ یُرضَینَ تُرضَی تُرضَیَانِ تُرضَونَ تُرضَینَ
تُرضَیَانِ تُرضَینَ اُرضَی نُرضَی یُرضَی در اصل یُرضَوُ بود واوی بود در کلمه ثالثه
چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یُرضَیُ شد بعده یا متحرک
ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند یُرضَی شد وبرین قیاس است در باقی صیغهای
مضارع مجهول مصدر اِرضَاءٌ در اصل اِرضَایٌ بود یا واقع شد بعد الف زائده آن
یا را بهمزه بدل کردند اِرضَاءٌ شد اسم فاعل مُرضٍ مُرضِیَانِ مُرضُونَ مُرضِیَةٌ
مُرضِیَتَانِ مُرضِیَاتٌ مُرضٍ در اصل مُرضِوٌ بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو
را بیا بدل کردند مُرضِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد
میان یا و تنوین یا را حذف کردند مُرضٍ شد مُرضِیَانِ در اصل مُرضِوَانِ بود واو
واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند مُرضِیَانِ شد وبرین قیاس است تعلیل
تا آخر صیغهای اسم فاعل اسم مفعول مُرضًی مُرضَیَانِ مُرضَونَ مُرضَاةٌ مُرضَاتَانِ
مُرضَیَاتٌ مُرضًی در اصل مُرضَوٌ بود واوی بود در کلمه ثالثه چون رابع گشت ماقبل
او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُرضَیٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را

بخشیدن ... سوده گردانیدن سم ستور را ... ازا مداده ... یقال اوجی ... لا

بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف وتنوین الف را حذف کردند مرضیً
شد مرضیانِ در اصل مرضوانِ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت
ماقبلِ او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مرضیانِ شد مرضون در اصل مرضووْن
بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
مرضیون شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین
شد میان الف و واو الف را حذف کردند مرضون شد مرضاةٌ در اصل مرضوةٌ بود
واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
مرضیةٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آنرا بالف بدل کردند مرضاةٌ شد وبرین
قیاس است تعلیل مرضاتانِ مرضیاتٌ در اصل مرضواتٌ بود واوی بود در موضع
ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مرضیاتٌ شد الامر منه
ارضِ ارضیا ارضوا ارضی ارضیا ارضین ارضِ از ترضی بنا کردند تا که علامت
استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزهٔ قطعیه محذوفه باز آوردند امر
همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علة شد ارضِ
شد و در تثنیه مذکر و مؤنث و جمع مذکر نون ساقط میشود مگر در جمع مؤنث ساقط نشود
صرف صغیر فعل ثلاثی مزید لفیف مفروق از باب افعال الایجاء بخشیدن
و سوده گردانیدن سم ستور را و بی صید باز گشتن شکاری اوجی یوجی ایجاءً فهو
موجی و اوجی یوجی ایجاءً فذاک موجی اوج لم یوج لا یوجی لا یوجی لن یوجی

١٦٨

لن يُوجِي الامر منه اَوْجِ لِتُوجِ لِيُوجِ والنهي عنه لا تُوجِ لا اُوجِ لا يُوجِ
لا نُوجِ الظرف منه مُوجًى مُوجَيانِ مُوجَيَاتٌ ماضي معلوم اَوْجَى اَوْجَيَا اَوْجَوا
اَوْجَتْ اَوْجَتَا اَوْجَيْنَ اَوْجَيْتَ اَوْجَيْتُمَا اَوْجَيْتُمْ اَوْجَيْتِ اَوْجَيْتُمَا اَوْجَيْتُنَّ اَوْجَيْتُ
اَوْجَيْنَا ماضي مجهول اُوْجِيَ اُوْجِيَا اُوْجُوا اُوْجِيَتْ اُوْجِيَتَا اُوْجِيْنَ اُوْجِيْتَ اُوْجِيْتُمَا
اُوْجِيْتُمْ اُوْجِيْتِ اُوْجِيْتُمَا اُوْجِيْتُنَّ اُوْجِيْتُ اُوْجِيْنَا مضارع معلوم يُوْجِي يُوْجِيَانِ
يُوْجُوْنَ تا آخر يُوْجِي در اصل يُوْجِيُ بود ضمه بر يا ثقيل بود انداختند يُوْجِي شد
يُوْجِيَانِ بر اصل خود است يُوْجُوْنَ در اصل يُوْجِيُوْنَ بود ضمه بر يا ثقيل بود نقل کرده
بما قبل او دادند بعد سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف
کردند يُوْجُوْنَ شد و برین قیاس ست تعلیل تُوْجُوْنَ تُوْجِيْنَ در اصل تُوْجِيِيْنَ بود کسره
بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل او دادند بعد سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان
هر دو یا یاء اول را حذف کردند تُوْجِيْنَ شد مضارع مجهول يُوْجَى يُوْجَيَانِ يُوْجَوْنَ
تا آخر مصدر اِيجَاءٌ در اصل اِوْجَايٌ بود یا واقع شد بعد الف زائده آن یا را بهمزه بدل
کردند اِوْجَاءٌ شد بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند اِيجَاءٌ شد
اسم فاعل مُوْجٍ مُوْجِيَانِ مُوْجُوْنَ مُوْجِيَةٌ مُوْجِيَتَانِ مُوْجِيَاتٌ مُوْجٍ در اصل مُوْجِيٌ
بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند
مُوْجٍ شد اسم مفعول مُوْجًى مُوْجَيَانِ مُوْجَوْنَ مُوْجَاةٌ مُوْجَاتَانِ مُوْجَيَاتٌ
مُوْجَاةٌ در اصل مُوْجَيَةٌ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند

موجاة شد و برین قیاس ست تعلیل موجاتان الامر منه اوج اوجیا اوجوا اوجی
اوجیا اوجین اوج را از توجی بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند
ما بعد حذف ساکن ماند همزهٔ قطعیهٔ محذوفه را باز آوردند امر همان باشد بسکون آخر
آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علة شد و در باقی صیغهای امر حاضر سقوط
نون میشود مگر نون جمع مؤنث که بر حال خود میماند صرف صغیر فعل ثلاثی مزید لفیف
مقرون از باب افعال الاهواء قصد کردن و انداختن و اشاره کردن و دوست
داشتن اهوی یهوی اهواء فهو مهو و اهوی یهوی اهواء فذاک مهوی لم یهو
لم یهو لا یهوی لا یهوی لن یهوی لن یهوی الامر منه اهو لتهو لیهو لیهو والنهی عنه
لا تهو لا تهو لا یهو لا یهو الظرف منه مهوی مهویان مهویات ماضی معلوم اهوی
اهویا اهووا تا آخر ماضی مجهول اهوی اهویا اهووا تا آخر مضارع معلوم یهوی
یهویان یهوون تا آخر مضارع مجهول یهوی یهویان یهوون تا آخر اسم فاعل
مهو مهویان مهوون مهویة مهویتان مهویات اسم مفعول مهوی مهویان
مهوون مهوات مهواتان مهویات الامر منه اهو اهویا اهووا اهوی اهویا
اهوین تعلیلهای این باب مانند تعلیلهای باب اوجی یوجی ست صرف صغیر فعل ثلاثی
مزید مضاعف از باب افعال الاحباب دوست داشتن و برگزیدن و مانده
شدن شتر و دانه بر آوردن کشت احب یحب احبابا فهو محب و احب یحب احبابا
فذاک محب لم یحب لم یحبب لم یحب لم یحبب لا یحب لا یحب لن یحب لن یحب

الامر منه اَحِبَّ اَحْبِبْ لِتُحَبَّ لِتُحْبَبْ لِيُحَبَّ لِيُحْبَبْ لِيُحَبَّ لِيُحْبَبْ والنهی عنه
لَا تُحَبَّ لَا تُحْبَبْ لَا تُحَبَّ لَا تُحْبَبْ لَا يُحَبَّ لَا يُحْبَبْ لَا يُحَبَّ لَا يُحْبَبْ الظرف منه
مُحَبٌّ مُحَبَّانِ مُحَبَّاتٌ ماضی معلوم اَحَبَّ اَحَبَّا اَحَبُّوا تا آخر اَحَبَّ در اصل اَحْبَبَ بود
دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل او دادند
بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اَحَبَّ شد و برین قیاس ست
تعلیل تا اَحْبَبْنَا و باقی بر اصل خود ست ماضی مجهول اُحِبَّ اُحِبَّا اُحِبُّوا تا آخر اُحِبَّ در
اصل اُحْبِبَ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده
بما قبل او دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اُحِبَّ شد و برین
قیاس ست تعلیل تا اُحْبِبْنَا و باقی بر اصل خود ست مضارع معلوم یُحِبُّ یُحِبَّانِ یُحِبُّونَ
(برای نایافته شدن شرط ادغام ۱۲)
تا آخر یُحِبُّ در اصل یُحْبِبُ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت
اول را نقل کرده بما قبل او دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
یُحِبُّ شد و همبرین منوال ست تعلیل باقی صیغهای مضارع معلوم مضارع مجهول
یُحَبُّ یُحَبَّانِ یُحَبُّونَ تا آخر برنهج تعلیل مضارع معلوم ست اسم فاعل مُحِبٌّ مُحِبَّانِ
مُحِبُّونَ مُحِبَّةٌ مُحِبَّتَانِ مُحِبَّاتٌ مُحِبٌّ در اصل مُحْبِبٌ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه
بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل او دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول
را در دوم ادغام کردند مُحِبٌّ شد و تعلیل صیغهای باقی اسم فاعل هم برین قیاس ست
اسم مفعول مُحَبٌّ مُحَبَّانِ مُحَبُّونَ مُحَبَّةٌ مُحَبَّتَانِ مُحَبَّاتٌ مُحَبٌّ در اصل مُحْبَبٌ بود دو حرف

منوال چو سبب
بافته چو لالیکان
از کردیو رسد بجامه
بافته سے شود
بیران سے پیچید
و مجازا آسلوب
طور و طریقه
مستعمل گشته است
و شرح مقامات

۱۷۱

حیریکا دور مرام
بمعنی نور دیدن
بافنده ۱۲ غیاث اللغات
رد از سخ ۵
الطریق المستقیم النهج
۱۲ نوری جلد دوم
صفحه ۲۹۹
و غیاث اللغات

از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بماقبل دادند و اول را در
دوم ادغام کردند مُحَبٌّ شد همچنان تا پنج بیت ، باقی صیغهای اسم مفعول الامر منه اَحِبَّ
اَحِبِّ اَحِبَّا اَحِبِّي اَحِبَّا اَحْبِبْنَ اَحِبَّ را از تُحِبُّ بنا کردند در وکردند بسوی اصلش که
تُحْبِبُ بود تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزه قطعیه
محذوفه را باز آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش وقف کردند علامت وقفی
سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو با را اول که ساکن شده بود برای
ادغام و بار ثانی که ساکن شد برای علامت وقفی بعضی با ثانی را حرکت فتح دادند لان
الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اَحِبَّ
شد و بعضی با ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اَحِبِّ خواندند و بعضی بترک ادغام
اَحْبِبْ خواندند و در تثنیه مذکر و مؤنث و جمع مذکر نون ساقط شد مگر در جمع مؤنث حرف

صغیر فعل ثلاثی مزید مهموز الفا صحیح از باب افعال الایمان گرویدن

و ایمن گردانیدن و تصدیق کردن و قبول شریعت کردن و فروتنی نمودن و امان
دادن آمَنَ یُؤمِنُ ایمانًا فهو مُؤمِنٌ و اُومِنَ یُؤمَنُ ایمانًا فذاک مُؤمَنٌ لم
یُؤمِنْ لم یُؤمَنْ لا یُؤمِنُ لا یُؤمَنُ لن یُؤمِنَ لن یُؤمَنَ الامر منه آمِنْ لِیُؤمَنْ
لِیُؤمِنْ لِیُؤمَنْ والنهی عنه لا تُؤمِنْ لا تُؤمَنْ لا یُؤمِنْ لا یُؤمَنْ الظرف منه مُؤمَنٌ
مُؤمَنَانِ مُؤمَنَاتٌ ماضی معلوم آمَنَ آمَنَا آمَنُوا تا آخر ماضی مجهول اُومِنَ اُومِنَا

اُؤْمِنُوْا تا آخر مضارع معلوم یُؤْمِنُ یُؤْمِنَانِ یُؤْمِنُوْنَ تا آخر مضارع مجہول
یُؤْمَنُ یُؤْمَنَانِ یُؤْمَنُوْنَ تا آخر اسم فاعل مُؤْمِنٌ مُؤْمِنَانِ مُؤْمِنُوْنَ
مُؤْمِنَةٌ مُؤْمِنَتَانِ مُؤْمِنَاتٌ اسم مفعول مُؤْمَنٌ مُؤْمَنَانِ مُؤْمَنُوْنَ مُؤْمَنَةٌ
مُؤْمَنَتَانِ مُؤْمَنَاتٌ الامر منه آمِنْ آمِنَا آمِنُوْا آمِنِیْ آمِنَا آمِنَّ آمِنْ را از
تُؤْمِنُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند
ہمزہ قطعیہ محذوفہ را باز آوردند امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند
علامت وقفی سقوط حرکت شد اَأْمِنْ گشت بعدہ ہمزہ ساکن ما قبل او مفتوح آن
ہمزہ را بالف بدل کردند آمِنْ شد صرف صغیر فعل ثلاثی مزید ناقص یائی از

باب تفعیل اَلتَّثْنِیَةُ بدو نسبت کردن و دوم گردانیدن ثَنّٰی یُثَنِّیْ تَثْنِیَةً فَهُوَ مُثَنٍّ
وثُنِّیَ یُثَنّٰی تَثْنِیَةً فذاک مُثَنًّی لم یُثَنِّ لم یُثَنَّ لا یُثَنِّیْ لا یُثَنّٰی لن یُثَنِّیَ لن یُثَنّٰی
الامر منه ثَنِّ لِتُثَنِّ لِیُثَنَّ والنهی عنه لا تُثَنِّ لا تُثَنَّ لا یُثَنِّ لا یُثَنَّ الظرف
منه مُثَنًّی مُثَنَّیَانِ مُثَنَّیَاتٌ ماضی معلوم ثَنّٰی ثَنَّیَا ثَنَّوْا ثَنَّتْ ثَنَّتَا ثَنَّیْنَ ثَنَّیْتَ
تا آخر ماضی مجہول ثُنِّیَ ثُنِّیَا ثُنُّوْا ثُنِّیَتْ ثُنِّیَتَا ثُنِّیْنَ الی آخرہ مضارع معلوم یُثَنِّیْ
یُثَنِّیَانِ یُثَنُّوْنَ الخ مضارع مجہول یُثَنّٰی یُثَنَّیَانِ یُثَنَّوْنَ تا آخر اسم فاعل مُثَنٍّ
مُثَنِّیَانِ مُثَنُّوْنَ مُثَنِّیَةٌ مُثَنِّیَتَانِ مُثَنِّیَاتٌ اسم مفعول مُثَنًّی مُثَنَّیَانِ مُثَنَّوْنَ مُثَنَّاةٌ
مُثَنَّاتَانِ مُثَنَّیَاتٌ الامر منه ثَنِّ ثَنِّیَا ثَنُّوْا ثَنِّیْ ثَنِّیَا ثَنِّیْنَ ثَنِّ از تُثَنِّیْ بنا کردند تا که
علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند امر ہمان باشد که

بسکونِ آخر آخرش را وقف کردند علامتِ وقفی سقوط حرف علة شد شش گردید صرفِ
صغیرِ فعلِ ثلاثیِ مزید لفیفِ مفروق از باب تفعیل التوصیة اندرز و وصیت کردن
وَصَّی یُوَصِّی تَوْصِیَةً فهو مُوَصٍّ و وُصِّیَ یُوَصّٰی تَوْصِیَةً فذاک مُوَصًّی لم یُوَصِّ لم
یُوَصَّ لا یُوَصِّی لا یُوَصّٰی لن یُوَصِّیَ لن یُوَصّٰی الامر منه وَصِّ لتُوَصِّ لیُوَصِّ
لِیُوَصَّ والنهی عنه لا تُوَصِّ لا تُوَصَّ لا یُوَصِّ لا یُوَصَّ الظرف منه مُوَصًّی مُوَصَّیانِ
مُوَصَّیاتٌ ماضی معلوم وَصَّی وَصَّیا وَصَّوْا تا آخر ماضی مجهول وُصِّیَ وُصِّیا وُصُّوا تا آخر
مضارع معلوم یُوَصِّی یُوَصِّیانِ تا آخر مضارع مجهول یُوَصّٰی یُوَصَّیانِ تا آخر اسم فاعل
مُوَصٍّ مُوَصِّیانِ مُوَصُّونَ مُوَصِّیَةٌ مُوَصِّیَتانِ مُوَصِّیاتٌ اسم مفعول مُوَصًّی مُوَصَّیانِ
تا آخر تعلیل و تصریف این باب مانند تعلیل و تصریف ثَنّٰی یُثَنِّی ست صرفِ صغیرِ فعلِ ثلاثی
مزید لفیفِ مقرون از باب تفعیل التطویة نوردیدن طَوّٰی یُطَوِّی تَطْوِیَةً
فهو مُطَوٍّ و طُوِّیَ یُطَوّٰی تَطْوِیَةً فذاک مُطَوًّی لم یُطَوِّ لم یُطَوَّ لا یُطَوِّی لا یُطَوّٰی
لن یُطَوِّیَ لن یُطَوّٰی الامر منه طَوِّ لتُطَوِّ لیُطَوِّ لیُطَوَّ والنهی عنه لا تُطَوِّ لا تُطَوَّ لا یُطَوِّ
لا یُطَوَّ الظرف منه مُطَوًّی مُطَوَّیانِ مُطَوَّیاتٌ بر قیاسِ ثَنّٰی یُثَنِّی ست در حقِّ تعلیل
و تصریف صرفِ صغیرِ فعلِ ثلاثیِ مزید ناقصِ یائی از باب مفاعلة المراماة
همدیگر را تیر انداختن رامٰی یُرامی مُراماةً فهو مُرامٍ و رُومِیَ یُرامٰی مُراماةً فذاک مُرامًی
لم یُرامِ لم یُرامَ لا یُرامی لا یُرامٰی لن یُرامِیَ لن یُرامٰی الامر منه رامِ لتُرامِ لیُرامِ
لِیُرامَ والنهی عنه لا تُرامِ لا تُرامَ لا یُرامِ لا یُرامَ الظرف منه مُرامًی مُرامَیانِ مُراماتٌ

۵۷ توصیة اندرز و وصیت کردن ۱۲ منتخب اللغات

۵۲ توصیة اندرز کردن والاسم الوصاة والوصایة ویقال اوصیته شیئاً و اوصیت الیه

۱۷۴

تعلیه وصیت والاسم الوصایة بالفتح والکسر صراح

قاموس ۵۹ مراماة بهمدیگر تیر انداختن منتهی

[illegible] منتهی الارب غیاث اللغات قاموس

ماضیِ معلوم رَمٰی رَمَیا رَمَوْا تا آخر ماضیِ مجهول رُمِیَ رُمِیا رُمُوْا تا آخر رُمُوْا
در اصل رُمِیُوْا بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل او دادند بعد سلبِ حرکتِ ما قبل
التقاءِ ساکنین میانِ یا و واو یا را حذف کردند رُمُوْا شد مضارعِ معلوم یَرْمِیْ یَرْمِیَانِ
یَرْمُوْنَ تا آخر یَرْمِیْ در اصل یَرْمِیُ بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند یَرْمِیْ شد
و برین قیاس ست تعلیلِ تَرْمِیْ و اَرْمِیْ و نَرْمِیْ یَرْمُوْنَ در اصل یَرْمِیُوْنَ بود ضمه
بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل او دادند بعد از سلبِ حرکتِ ما قبل التقاءِ ساکنین شد میانِ
یا و واو یا را حذف کردند یَرْمُوْنَ شد و برین قیاس ست تعلیلِ تَرْمُوْنَ تَرْمِیْنَ واحد
مؤنث مخاطبه در اصل تَرْمِیِیْنَ بود کسره بر یا ثقیل بود .... یا نقل کرده
بما قبل او دادند بعد سلبِ حرکتِ ما قبل التقاءِ ساکنین شد میانِ هر دو یا یا اول را حذف
کردند تَرْمِیْنَ شد مضارعِ مجهول یُرْمٰی یُرْمَیَانِ یُرْمَوْنَ تا آخر مصدر مَرْمَاةٌ
در اصل مَرْمَیَةٌ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با لف بدل کردند مَرْمَاةٌ شد
اسمِ فاعل مُرَامٍ مُرَامِیَانِ مُرَامُوْنَ مُرَامِیَةٌ مُرَامِیَتَانِ مُرَامِیَاتٌ مُرَامٍ در اصل مُرَامِیٌ
بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاءِ ساکنین شد میانِ یا و تنوین یا را حذف کردند
مُرَامٍ شد اسمِ مفعول مُرَامًی مُرَامَیَانِ مُرَامَوْنَ مُرَامَاةٌ مُرَامَاتَانِ مُرَامَیَاتٌ مُرَامًی
در اصل مُرَامَیَةٌ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با لف بدل کردند مُرَامَاةٌ شد
و برین قیاس ست تعلیلِ مُرَامَاتَانِ و مُرَامَیَاتٌ الامر رَامِ رَامِیَا رَامُوْا رَامِیْ رَامِیَا
رَامِیْنَ رَامِ را از تُرَامِیْ بنا کردند تا که علامتِ استقبال بود آن را حذف کردند بعد حذف

۱۷۵

متحرک باشد امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت سقوط حرف علت شد رام گردید و در تثنیه و جمع مذکر و مؤنث نون ساقط میشود مگر نون جمع مؤنث صرف صغیر فعل ثلاثی مزید مهموز الفا ناقص از باب مفاعلة المُوَاسَاتُ یاری کردن و بمال و تن باکسی غمخوارگی کردن وَاسیٰ یُوَاسِی مُوَاسَاةً فهو مُوَاسٍ وَوُوسِیَ یُوَاسیٰ مُوَاسَاةً فذاک مُوَاسیً لم یُوَاسِ لم یُوَاسَ لا یُوَاسِی لا یُوَاسیٰ لن یُوَاسِیَ لن یُوَاسیٰ الامر منه وَاسِ لِتُوَاسِ لِیُوَاسِ لِیُوَاسَ والنهی عنه لا تُوَاسِ لا تُوَاسَ لا یُوَاسِ لا یُوَاسَ الظرف منه مُوَاسیً مُوَاسَیَانِ مُوَاسَیَاتٌ وتعلیلات وتعریفات این باب مانند تعلیلات وتعریفات باب رامیٰ یُرَامِی ست صرف صغیر فعل ثلاثی مزید مضاعف از باب مفاعلة المُحَابَّةُ باهم دوستی گرفتن و فروگذاشتن و مروت و اعانت و صلح و نگهداشت و لحاظ حَابَّ یُحَابُّ مُحَابَّةً فهو مُحَابٌّ وحُوبَّ یُحَابُّ مُحَابَّةً فذاک مُحَابٌّ لم یُحَابَّ لم یُحَابِبْ لم یُحَابَّ لم یُحَابَبْ لا یُحَابُّ لا یُحَابُّ لن یُحَابَّ لن یُحَابَّ الامر منه حَابَّ حَابِبْ لِتُحَابَّ لِتُحَابِبْ لِیُحَابَّ لِیُحَابِبْ لِیُحَابَّ لِیُحَابَبْ والنهی عنه لا تُحَابَّ لا تُحَابِبْ لا تُحَابَّ لا تُحَابَبْ لا یُحَابَّ لا یُحَابِبْ لا یُحَابَّ لا یُحَابَبْ الظرف منه مُحَابٌّ مُحَابَّانِ مُحَابَّاتٌ صرف صغیر فعل ثلاثی مزید مثال واوی از باب افتعال الاِتِّهَابُ بخشش گرفتن اِتَّهَبَ یَتَّهِبُ اِتِّهَابًا فهو مُتَّهِبٌ واُتُّهِبَ یُتَّهَبُ اِتِّهَابًا فذاک مُتَّهَبٌ لم یَتَّهِبْ لم یُتَّهَبْ لا یَتَّهِبُ لا یُتَّهَبُ لن یَتَّهِبَ لن یُتَّهَبَ الامر منه اِتَّهِبْ لِتَتَّهِبْ لِیَتَّهِبْ لِیُتَّهَبْ والنهی عنه لا تَتَّهِبْ لا تُتَّهَبْ لا یَتَّهِبْ لا یُتَّهَبْ

الظرف منه متهب متهبان متهبات ماضی معلوم اتهب اتهبا اتهبوا تا آخر اتهب
در اصل اوتهب بود واو واقع شد بجای فاء کلمه در باب افتعال آن واو را بتا بدل کردند
اتتهب شد بعده دو تا بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
اتهب شد اتهب در اصل اوتهب بود واو واقع شد بجای فاء کلمه در باب افتعال آن واو را
بتا بدل کردند اتتهب شد بعده دو تا جمع آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
ادغام کردند اتهب شد تا آخر مضارع معلوم یتهب یتهبان یتهبون تا آخر یتهب
در اصل یوتهب بود واو واقع شد بجای فاء کلمه در باب افتعال آن واو را بتا بدل کردند یتتهب
شد بعده دو تا در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
یتهب شد مضارع مجهول یتهب یتهبان یتهبون تا آخر تعلیل این مانند تعلیل ماضی
معلوم ست الامر منه اتهب اتهبا اتهبوا اتهبی اتهبا اتهبن اتهب را از تتهب بنا
کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ما بعد حرف ساکن بود همزهٔ وصل
مکسوره در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقف
سقوط حرکت شد اتهب گردید و در باقی صیغهای امر بجز صیغهٔ جمع مؤنث نون ساقط
میشود وجه دوم درین باب آنست که واو را بیا نیز بدل میکنند ایتهب یاتهب ایتهابا مانند
چنانچه ایتعد یاتعد ایتعادا ایتهب در اصل اوتهب بود واو ساکن ما قبل مکسور آن واو را
بیا بدل کردند ایتهب شد یاتهب در اصل یوتهب بود واو ساکن ما قبل مفتوح آن واو
را بالف بدل کردند یاتهب شد و برین قیاس ست تعلیل باقی صیغهای این باب حرف

واو را یا کردند و تا در تا ادغام کردند و دوم تعلیل در صیغهای معلوم واو را

١٧٧

صرف صغیر فعل ثلاثی مزید مثال واوی از باب افتعال الایتعاد وعده پذیرفتن و باهم
وعده بدی کردن ایتعد یاتعد ایتعادا فهو موتعد واوتعد یوتعد ایتعادا فذاک
موتعد لم یاتعد لم یوتعد لا یاتعد لا یوتعد لن یاتعد لن یوتعد الامر منه ایتعد
لتوتعد لیاتعد لیوتعد والنهی عنه لا تاتعد لا توتعد لا یاتعد لا یوتعد الظرف منه
موتعد موتعدان موتعدات صرف صغیر فعل ثلاثی مزید مثال یائی از باب
افتعال الاتسار بهره کردن گوشت جزور را اتسر یتسر اتسارا فهو متسر واتسر
یتسر اتسارا فذاک متسر لم یتسر لم یتسر لا یتسر لا یتسر لن یتسر لن یتسر الامر منه
اتسر لتتسر لیتسر لیتسر والنهی عنه لا تتسر لا تتسر لا یتسر لا یتسر الظرف منه متسر
متسران متسرات تعلیل و صرف این باب مانند اتهب یتهب ست مگر فرق اینست که
این باب یائی ست و اتهب یتهب واوی ست اتسر در اصل ایتسر بود یا واقعشد بجای
فاکلمه در باب افتعال آن یا را بتا بدل کردند اتتسر شد بعده دو تا باهم آمدند اول ساکن
ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اتسر شد و برین قیاس ست تعلیل در صیغهای
باقی این باب صرف صغیر فعل ثلاثی مزید اجوف واوی از باب افتعال
الاجتیاب پیراهن پوشیدن و مسافت بریدن اجتاب یجتاب اجتیابا فهو مجتاب
واجتیب یجتاب اجتیابا فذاک مجتاب لم یجتب لم یجتب لا یجتاب لا یجتاب
لن یجتاب لن یجتاب الامر منه اجتب لیجتب لیجتب لیجتب والنهی عنه لا تجتب
لا تجتب لا یجتب لا یجتب الظرف منه مجتاب مجتابان مجتابات ماضی معلوم

اصله الاوتعاد قلبوا الواو تاء و ادغموا ... بدی کردن باهم وعده ... پذیرفتن و ... اتعاد وعده

وناس یقولون ایتعد یاتعد فهو موتعد بالهمزة ۱۲ منتهی الارب فی لغات العرب و صراح

اتسار بهره کردن گوشت جزور را ۱۲ منتهی الارب فی لغات العرب

اجتیاب پیراهن پوشیدن و مسافت بریدن ...

ابدال و شرطش
حذف التقاء ساکنین

اجتاب اجتابا اجتابوا الخ اجتاب در اصل اجتوب بود واو متحرک ماقبل مفتوح
آن واو را بالف بدل کردند اجتاب شد اجتابتا در اصل اجتوبتا بود واو متحرک ماقبل
مفتوح آن واو را بالف بدل کردند اجتابتا شد اجتبن در اصل اجتوبن بود واو
متحرک ماقبل مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و با
الف را حذف کردند اجتبن شد و برین قیاس ست تعلیل تا آخر ماضی معلوم ماضی مجهول
اجتیب اجتیبا اجتیبوا تا آخر اجتیب در اصل اجتوب بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده
بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل بعده واو ساکن ماقبل مکسور آن واو را بیا بدل کردند
اجتیب شد و برین قیاس ست تعلیل تا اجتیبا اجتبن در اصل اجتوبن بود کسره بر واو
ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل بعده واو ساکن ماقبل مکسور
آن واو را بیا بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یا و با یا را حذف کردند اجتبن شد و
برین قیاس ست تعلیل تا آخر صیغه‌های ماضی مجهول مضارع معلوم یجتاب یجتابان
یجتابون تا آخر یجتاب در اصل یجتوب بود واو متحرک ماقبل مفتوح آن واو را بالف بدل
کردند یجتاب شد و برین قیاس ست تعلیل باقی صیغه‌های مضارع معلوم یجتبن در اصل
یجتوبن بود واو متحرک ماقبل مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان
الف و با الف را حذف کردند یجتبن شد و همبرین قیاس ست تعلیل یجتبن مضارع مجهول
یجتاب یجتابان یجتابون تا آخر یجتاب در اصل یجتوب بود واو متحرک ماقبل مفتوح
آن واو را بالف بدل کردند یجتاب شد و برهمین قیاس ست تعلیل در باقی صیغه‌های جمع مؤنث

حرف علت بود

غائب مضارع مجہول یُجْتَبَنَ در اصل یُجْتَوَبْنَ بود واو متحرک ما قبل مفتوح آن واو را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و با الف را حذف کردند یُجْتَبَنَ شد و برین قیاس ست تعلیل یُجْتَبَنَ مصدر اِجْتِیَابًا در اصل اِجْتِوَابًا بود واو متحرک ما قبل او مکسور آن واو را یا کردند اِجْتِیَابًا شد اسم فاعل مُجْتَابٌ مُجْتَابَانِ مُجْتَابُوْنَ مُجْتَابَۃٌ مُجْتَابَتَانِ مُجْتَابَاتٌ مُجْتَابٌ در اصل مُجْتَوِبٌ بود واو متحرک ما قبل مفتوح آن واو را با الف بدل کردند مُجْتَابٌ شد و برین منوال ست تعلیل تا آخر صیغہای اسم فاعل اسم مفعول مُجْتَابٌ الخ مُجْتَاب در اصل مُجْتَوَبٌ بود واو متحرک ما قبل مفتوح آن واو را با الف بدل کردند مُجْتَابٌ شد و برین قیاس ست تعلیل باقی صیغہاء اسم مفعول الامر منہ اِجْتَبْ اِجْتَابَا اِجْتَابُوْا اِجْتَابِیْ اِجْتَابَا اِجْتَبْنَ اِجْتَبْ را از تَجْتَابُ بنا کردند تا کہ علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن بود ہمزہ وصل بکسر در اولش در آوردند امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقای ساکنین شد میان الف و با الف را حذف کردند اِجْتَبْ شد و باقی صیغہاء امر حاضر نون ساقط شد مگر نون جمع مؤنث ساقط نشود

و صرف صغیر فعل ثلاثی مزید اجوف یائی از باب افتعال الاختیار برگزیدن و بخواہش خود دل بچیزی نہادن اِخْتَارَ یَخْتَارُ اِخْتِیَارًا فہو مُخْتَارٌ و اُخْتِیْرَ یُخْتَارُ اِخْتِیَارًا فذاک مُخْتَارٌ لَمْ یَخْتَرْ لَمْ یُخْتَرْ لَا یَخْتَارُ لَا یُخْتَارُ لَنْ یَخْتَارَ لَنْ یُخْتَارَ الامر منہ اِخْتَرْ لِتُخْتَرْ لِیَخْتَرْ لِیُخْتَرْ والنہی عنہ لَا تَخْتَرْ لَا تُخْتَرْ لَا یَخْتَرْ لَا یُخْتَرْ الظرف منہ مُخْتَارٌ مُخْتَارَانِ مُخْتَارَاتٌ این باب بقیاس اجتاب یجتاب ست در حق تعلیل

٥٧ اختیار برگزیدن و بخواہش خود دل بچیزی نہادن یقال اختیر ۱۲ لی

کالای اختیار شدہ منتہی الارب ۱۲ منتہی الارب فی لغات العرب

و تصریف امّا فرق همین است که اجتاب یجتاب اجوف یائی است و این باب یائی است اِختار در اصل اِختَیَرَ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند اِختار شد یَختار در اصل یَختَیِرُ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند یَختار شد ماضی مجهول اُختیرَ در اصل اُختُیِرَ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل اُختیرَ شد اُختِرْنَ در اصل اُختُیِرْنَ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل التقای ساکنین شد میان یا و را، یا را حذف کردند اُختِرْنَ شد الامر منه اِختَرْ اِختارا اِختاروا اِختاری اِختارا اِختَرْنَ اِختَرْ را از تَختارُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزهٔ وصل بکسره در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقای ساکنین شد میان الف و را، الف را حذف کردند اِختَرْ شد صرف صغیر فعل ثلاثی مزید ناقص یائی از باب

افتعال الاجتباء برگزیدن فراهم آوردن اِجتَبی یَجتَبی اِجتِباءً فهو مُجتَبٍ و اُجتُبِیَ یُجتَبی اِجتِباءً فذاک مُجتَبًی لم یَجتَبِ لم یُجتَبَ لا یَجتَبی لا یُجتَبی لن یَجتَبِیَ لن یُجتَبی الامر منه اِجتَبِ لِتُجتَبَ لِیَجتَبِ لِیُجتَبَ والنهی عنه لا تَجتَبِ لا تُجتَبَ لا یَجتَبِ لا یُجتَبَ الظرف منه مُجتَبًی مُجتَبَیانِ مُجتَبَیاتٌ اِجتَبی در اصل اِجتَبَیَ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند اِجتَبی شد

اجتبیا بر وزن اِفتَعَلا بر اصل خود است

اِجتَبَوا در اصل اِجتَبَیُوا بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند اِجتَبَوا شد همچنین است تعلیل اِجتَبَت

اجتیاب الارض اے گردش کردن او و سیر آن و اجتیاب حالی ... دراجتیاب ... است بمعنی ...

181

ان ... و صلاحه و فی الحدیث من اجتبی فقد ارشد بلا همزة و اصله الهمزة ۱۲ صراح و منتهی الارب فی لغات العرب

اجتباء برگزیدن فراهم آوردن ۱۲ منتخب

اُجْتُبِیَا ماضی مجهول اُجْتُبِیَ اُجْتُبِیَا اُجْتُبُوْا تا آخر اُجْتُبُوْا در اصل اُجْتُبِیُوْا بود ضمه بر یا
ثقیل بود نقل کرده بما قبل او دادند بعد سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو
یا را حذف کردند اُجْتُبُوْا شد مضارع معلوم یَجْتَبِیْ یَجْتَبِیَانِ یَجْتَبُوْنَ تا آخر مضارع
بروزن افتعوا ١٢
مجهول یُجْتَبٰی یُجْتَبَیَانِ یُجْتَبَوْنَ تا آخر اسم فاعل مُجْتَبٍ مُجْتَبِیَانِ مُجْتَبُوْنَ مُجْتَبِیَةٌ مُجْتَبِیَتَانِ
بروزن یفتعون ١٢
مُجْتَبِیَاتٌ مُجْتَبٍ در اصل مُجْتَبِیٌ بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد
میان یا و تنوین یا را حذف کردند مُجْتَبٍ شد مُجْتَبُوْنَ در اصل مُجْتَبِیُوْنَ بود ضمه بر یا
ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو
یا را حذف کردند مُجْتَبُوْنَ شد و قیاس اسم مفعول نیز همین طریقست مگر در اصلش فتحه یاست
الامر منه اِجْتَبِ اِجْتَبِیَا اِجْتَبُوْا اِجْتَبِیْ اِجْتَبِیَا اِجْتَبِیْنَ اِجْتَبِ را از تَجْتَبِیْ بنا کردند تا که علامت
استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن ماند همزه وصل بکسر در اولش در آوردند
امر حاضر باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقف سقوط حرف علت شد
اِجْتَبِ گشت و در باقی صیغها امر حاضر سقوط نونات میشود مگر نون جمع مؤنث صرف صغیر

فعل ثلاثی مزید مضاعف از باب افتعال الاِمْتِدَادُ کشیده شدن و درازی

اِمْتَدَّ یَمْتَدُّ اِمْتِدَادًا فهو مُمْتَدٌّ و اُمْتُدَّ یُمْتَدُّ اِمْتِدَادًا فذاک مُمْتَدٌّ لم یَمْتَدَّ لم یَمْتَدِدْ
لم یُمْتَدَّ لم یُمْتَدَدْ لا یَمْتَدُّ لا یُمْتَدُّ لن یَمْتَدَّ لن یُمْتَدَّ الامر منه اِمْتَدَّ اِمْتَدِدْ و لِتُمْتَدَّ
لِتُمْتَدَدْ و لِیُمْتَدَّ لِیُمْتَدَدْ لِیَمْتَدَّ لِیَمْتَدِدْ والنهی عنه لا تَمْتَدَّ لا تَمْتَدِدْ و لا تُمْتَدَّ لا تُمْتَدَدْ
لا یَمْتَدَّ لا یَمْتَدِدْ لا یُمْتَدَّ لا یُمْتَدَدْ والظرف منه مُمْتَدٌّ مُمْتَدَّانِ مُمْتَدَّاتٌ الامر منه

١٨٣

امتداد کشیده شدن و دراز گردیدن منتخب اللغات غیاث اللغات

اِمْتَدَّ را از تَمْتَدُّ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن ماند همزهٔ وصل بکسر در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو دال دال اول که ساکن شده بود برای ادغام و دال ثانی که ساکن شده برای علامت وقفی بعضی دال ثانی را حرکت فتح دادند لِاَنَّ الْفَتْحَةَ اَخَفُّ الْحَرَكَاتِ بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم معًا ادغام کردند اِمْتَدَّ خوانند و بعضی دال ثانی را حرکت کسره دادند لِاَنَّ السَّاكِنَ اِذَا حُرِّكَ حُرِّكَ بِالْكَسْرِ بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اِمْتَدِّ خوانند معًا و بعضی ترک ادغام کرده اِمْتَدِدْ خوانند صرف صغیر فعل ثلاثی مزید اجوف واوی از باب انفعال الانقیاد رام شدن و فروتنی نمودن و کشیده شدن اِنْقَادَ يَنْقَادُ اِنْقِيَادًا فهو مُنْقَادٌ و اُنْقِيدَ يُنْقَادُ اِنْقِيَادًا و ذاک مُنْقَادٌ لَمْ يَنْقَدْ لَمْ يُنْقَدْ لَا يَنْقَادُ لَا يُنْقَادُ لَنْ يَنْقَادَ لَنْ يُنْقَادَ الامر منه اِنْقَدْ لِتُنْقَدْ لِيَنْقَدْ لِيُنْقَدْ و النهي عنه لَا تَنْقَدْ لَا تُنْقَدْ لَا يَنْقَدْ لَا يُنْقَدْ الظرف منه مُنْقَادٌ مُنْقَادَانِ مُنْقَادَاتٌ ماضی معلوم اِنْقَادَ اِنْقَادَا اِنْقَادُوْا تا آخر ماضی معلوم اِنْقَادَ در اصل اِنْقَوَدَ بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند اِنْقَادَ شد تا اِنْقَادَتَا همین طریق تعلیل ست اِنْقَدْنَ در اصل اِنْقَوَدْنَ بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و دال الف را حذف کردند اِنْقَدْنَ شد اِنْقَدْتَ در اصل اِنْقَوَدْتَ بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف

ح انقیاد رام شدن و فروتنی نمودن و کشیده شدن ۱۲ منتخب اللغات

۱۸۳

ودال الف را حذف کردند اِنقَدتَ شد بعده دال و تا هر دو قریب المخرج بهم آمدند دال
را تا کردند و تا در تا ادغام کردند اِنقَدَّتَ شد ماضی مجهول اُنقِیدَ اُنقِیدَا اُنقِیدُوا تا
آخر ماضی مجهول اُنقِیدَ در اصل اُنقُوِدَ بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل او دادند
بعد سلب حرکت ما قبل واو ساکن ما قبل مکسور آن واو را بیا بدل کردند اُنقِیدَ شد
اُنقِدنَ در اصل اُنقُوِدنَ بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل واو دادند بعد سلب حرکت
ما قبل واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند اُنقِیدَ شد اُنقِدنَ در اصل اُنقُوِدنَ
بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل او دادند بعد سلب حرکت ما قبل بعده واو ساکن
ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یا و دال یا را حذف کردند
اُنقِدنَ شد مضارع معلوم یَنقَادُ یَنقَادَانِ یَنقَادُونَ تا آخر یَنقَادُ در اصل یَنقَوِدُ
بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند یَنقَادُ شد و برین قیاس است تعلیل
باقی صیغهای مضارع معلوم و در یَنقَدنَ و تَنقَدنَ حذف الف بالتقاء ساکنین میشود
مضارع مجهول یُنقَادُ یُنقَادَانِ یُنقَادُونَ تا آخر یُنقَادُ در اصل یُنقَوَدُ بود واو متحرک
ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند یُنقَادُ شد و در یُنقَدنَ و تُنقَدنَ حذف الف
بالتقاء ساکنین میشود مصدر اِنقِیَادًا در اصل اِنقِوَادًا بود واو واقع شد بعد از کسره
آن واو را بیا بدل کردند اِنقِیَادًا شد اسم فاعل مُنقَادٌ مُنقَادَانِ مُنقَادُونَ مُنقَادَةٌ
مُنقَادَتَانِ مُنقَادَاتٌ مُنقَادٌ در اصل مُنقَوِدٌ بود واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را
بالف بدل کردند مُنقَادٌ شد تا آخر صیغهای اسم فاعل اسم مفعول مُنقَادٌ مُنقَادَانِ الخ

مُنقَادٌ در اصل مُنقَوِدٌ بود واو متحرک ما قبلِ او مفتوح آن واو را با الف بدل کردند مُنقَادٌ
شد الخ الامر منه اِنقَدْ اِنقَادَا اِنقَادُوا اِنقَادِي اِنقَادَا اِنقَدْنَ اِنقَدْ را از تَنقَادُ
بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزهٔ وصل
بکسر در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی
سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان الف و دال الف را حذف کردند اِنقَدْ شد
و در تثنیه و جمع مذکر نون ساقط میشود مگر در جمع مؤنث صرف صغیر فعل ثلاثی مزید

ناقص واوی و یائی از باب انفعال الانمحاء پاک گردیدن اِنمَحیٰ یَنمَحِي اِنمِحَاءً فهو
مُنمَحٍ و اُنمُحِيَ یُنمَحیٰ اِنمِحَاءً فذاک مُنمَحیً لم یَنمَحِ لم یُنمَحَ لا یَنمَحِي لا یُنمَحیٰ لن یَنمَحِيَ لن
یُنمَحیٰ الامر منه اِنمَحِ لِتُنمَحَ لِیَنمَحِ لِیُنمَحَ والنهی عنه لا تَنمَحِ لا تُنمَحَ لا یَنمَحِ لا یُنمَحَ الظرف منه
مُنمَحیً مُنمَحَیَانِ مُنمَحَیَاتٌ ماضی معلوم اِنمَحیٰ الخ اِنمَحَوا در اصل اِنمَحَیُوا بود یا متحرک
ما قبلِ او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف
کردند اِنمَحَوا شد اِنمَحَت در اصل اِنمَحَیَت بود یا متحرک ما قبلِ او مفتوح آن یا را با الف بدل
کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تا الف را حذف کردند اِنمَحَت شد مصدر اِنمِحَاءٌ
در اصل اِنمِحَایٌ بود یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا را با همزه بدل کردند اِنمِحَاءٌ
شد مُنمَحٍ در اصل مُنمَحِيٌ بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین
یا را حذف کردند مُنمَحٍ شد الامر منه اِنمَحِ اِنمَحِیَا اِنمَحُوا اِنمَحِي اِنمَحِیَا اِنمَحِینَ اِنمَحِ را از تَنمَحِي
بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزهٔ وصل

وفراہم ازخلق شدن یکسو انزوا

آمدن ١٢ منتخب اللغات وغیاث اللغات

بکسر دال ولش را آورد و ندا مرہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی
سقوط حرف علة شد انج گردید و در تثنیہ وجمع مذکر نون ساقط میشود مگر نون جمع
مؤنث صرف صغیر فعل ثلاثی مزید لفیف مقرون از باب انفعال الانزواء بمعنی یکسو
شدن از خلق و فراہم آمدن اِنْزَوٰی یَنْزَوِی اِنْزِوَاءً فہو مُنْزَوٍ وانْزُوِیَ یُنْزَوٰی
اِنْزِوَاءً فذاک مُنْزَوًی لم یَنْزَوِ لم یُنْزَوَ لا یَنْزَوِی لا یُنْزَوٰی لن یَنْزَوِیَ لن
یُنْزَوٰی الامر منہ اِنْزَوِ ولْتُنْزَوَ لِیَنْزَوِ لِیُنْزَوَ والنہی عنہ لا تَنْزَوِ لا تُنْزَوَ لا یَنْزَوِ لا
یُنْزَوَ الظرف منہ مُنْزَوًی مُنْزَوَیَانِ مُنْزَوَیَاتٌ تمام تعلیلہا و تصاریفہا این باب
مانند تعلیل و تصاریف انجی ینجی ست الامر منہ اِنْزَوِ اِنْزَوِیَا اِنْزَوُوا اِنْزَوِی اِنْزَوِیَا
اِنْزَوِیْنَ اِنْزَوِ را از تَنْزَوِی بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد
حذف ساکن ماند ہمزہ وصل بکسر در اولش آوردند امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را
وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد اِنْزَوِ گردید و در تثنیہ وجمع مذکر نون ساقط
میشود مگر در جمع مؤنث صرف صغیر فعل ثلاثی مزید مضاعف از باب انفعال
الانصباب ریختہ شدن آب اِنْصَبَّ یَنْصَبُّ اِنْصِبَابًا فہو مُنْصَبٌّ وانْصُبَّ یُنْصَبُّ انْصِبَابًا
فذاک مُنْصَبٌّ لم یَنْصَبَّ معًا لم یَنْصَبِبْ لم یُنْصَبَّ معًا لم یُنْصَبَبْ لا یَنْصَبُّ لا یُنْصَبُّ لن یَنْصَبَّ
لن یُنْصَبَّ الامر منہ اِنْصَبَّ معًا اِنْصَبِبْ لِتُنْصَبَّ معًا لِتُنْصَبَبْ لِیَنْصَبَّ معًا لِیَنْصَبِبْ لِیُنْصَبَّ معًا
لِیُنْصَبَبْ والنہی عنہ لا تَنْصَبَّ معًا لا تَنْصَبِبْ لا تُنْصَبَّ معًا لا تُنْصَبَبْ لا یَنْصَبَّ معًا لا یَنْصَبِبْ
لا یُنْصَبَّ معًا لا یُنْصَبَبْ الظرف منہ مُنْصَبٌّ مُنْصَبَّانِ مُنْصَبَّاتٌ صرف صغیر فعل ثلاثی

الصباب بالکسر وصاد مہملہ و دو بای موحدہ ریختہ شدن آب ١٢ غیاث

مزید مثالِ واوی از باب استفعال الاستیجاب سزاوار شدن استوجب
یستوجب استیجاباً فهو مستوجب واستوجب یستوجب استیجاباً فذاک مستوجب لم
یستوجب لم یستوجب لا یستوجب لا یستوجب لن یستوجب لن یستوجب الامر منه
استوجب لتستوجب لیستوجب لیستوجب والنهی عنه لا تستوجب لا تستوجب لا یستو
لا یستوجب الظرف منه مستوجب مستوجبان مستوجبات تعلیل این باب مانند تعلیل
استخرج یستخرج است صرف صغیر فعل ثلاثی مزید اجوف واوی از باب
استفعال الاستقامة راست شدن ودرست استادن استقام یستقیم استقامة
فهو مستقیم واستقیم یستقام استقامة فذاک مستقام لم یستقم لم یستقم لا یستقیم لا
یستقام لن یستقیم لن یستقام الامر منه استقم لتستقم لیستقم لیستقم والنهی عنه لا
تستقم لا تستقم لا یستقم لا یستقم الظرف منه مستقام مستقامان مستقامات ماضی معلوم
استقام استقاما استقاموا تا آخر استقام در اصل استقوم بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح
ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل داوند واو در اصل متحرک بود الکنون ماقبل او مفتوح گشت
آن واو را بالف بدل کردند استقام شد تا استقامتا همین بحث استقمن در اصل استقومن
بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل داوند واو در اصل متحرک
بود الکنون ماقبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف
ومیم الف را حذف کردند استقمن شد وبرین قیاس است تعلیل تا آخر صیغها ماضی معلوم ماضی
مجهول استقیم در اصل استقوم بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده

۴۷ استیجاب سزاوار شدن ۱۲ منتخب اللغات

۴۸ استقامت راست شدن

۱۸۷

و راست ایستادن ۱۲ منتخب اللغات و غیاث اللغات

۴۹ استفعال برای معنی ... لیاقت استفعال باتخاذ ...

بما قبل واو ند بعده واو ساکن ما قبل و مکسور آن واو را بیا بدل کردند اُستُقِیمَ شد و برین
قیاس ست تعلیل تا اُستُقِیمتا اُستُقِمْنَ در اصل اُستُقْوِمْنَ بود واو متحرک ما قبل او حرف
صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل واو دادند بعده واو ساکن ما قبل و مکسور آن واو را بیا
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یا و میم یا را حذف کردند اُستُقِمْنَ شد و برین قیاس
ست تعلیل تا آخر ماضی مجهول مضارع معلوم یَستَقِیمُ یَستَقِیمانِ یَستَقِیمُونَ تا آخر یَستَقِیمُ در
اصل یَستَقْوِمُ بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل واو دادند بعده
واو ساکن ما قبل و مکسور آن واو را بیا بدل کردند یَستَقِیمُ شد و برین قیاس ست تعلیل در باقی
صیغهاء مضارع معلوم مگر یَستَقِمْنَ و تَستَقِمْنَ که التقاء ساکنین بشود میان یا و میم یا حذف
میشود مضارع مجهول یُستَقَامُ یُستَقَامانِ یُستَقَامُونَ تا آخر یُستَقَامُ در اصل یُستَقْوَمُ بود
واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل واو دادند واو در اصل متحرک
بود و الکنون ما قبل و مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند یُستَقَامُ شد و برین قیاس
ست تعلیل در باقی صیغهاء مضارع مجهول مگر یُستَقَمْنَ و تُستَقَمْنَ که واو بالف بدل شد
و بالتقاء ساکنین بیفتاد اسم فاعل مُستَقِیمٌ مُستَقِیمانِ تا آخر مُستَقِیمٌ در اصل مُستَقْوِمٌ بود واو
متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل او دادند بعده واو ساکن ما قبل
او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُستَقِیمٌ شد و برین قیاس ست تعلیل تا آخر صیغهاء اسم فاعل اسم مفعول
مُستَقَامٌ مُستَقَامانِ مُستَقَامُونَ تا آخر مُستَقَامٌ در اصل مُستَقْوَمٌ بود واو متحرک ما قبل او حرف
صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل او دادند بعده واو در اصل متحرک بود الکنون ما قبلش

مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند مُستقام شد و بر نیقیاس ست تعلیل باقی صیغهاء اسم

مفعول الامر منه اِستقِم اِستقیما اِستقیموا اِستقیمی اِستقیما اِستقمن اِستقِم را از تستقیم

بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن ماند همزهٔ وصل بکسر

دراولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط

حرکت شد التقاءِ ساکنین شد میان یاو میم یا را حذف کردند اِستقِم شد و در تثنیه و جمع

مذکر سقوط نون بشود و در جمع مؤنث صرف صغیر فعل ثلاثی مزید ناقص واوی از

باب اِستفعال الاستنجاء بالیمین موضع نجو و شستن آن اِستنجی یستنجی

اِستنجاءً فهو مستنجٍ و اُستنجی یُستنجی اِستنجاءً فذاک مُستنجیً لم یستنجِ لم یُستنجَ لا یستنجی

لا یُستنجی لن یستنجی لن یُستنجی الامر منه اِستنجِ لتستنجِ لیستنجِ لیُستنجَ والنهی عنه لا

تستنجِ لا تُستنجَ لا یستنجِ لا یُستنجَ الظرف منه مستنجی مستنجیان مستنجیات صرف صغیر

فعل ثلاثی مزید ناقص یائی از باب اِستفعال الاستخباء اِستخبی یستخبی اِستخباءً

فهو مستخبٍ و اُستخبی یُستخبی اِستخباءً فذاک مُستخبیً لم یستخبِ لم یُستخبَ لا یستخبی

لا یُستخبی لن یستخبی لن یُستخبی الامر منه اِستخبِ لتستخبِ لیستخبِ لیُستخبَ والنهی عنه

لا تستخبِ لا تُستخبَ لا یستخبِ لا یُستخبَ الظرف منه مستخبی مستخبیان مستخبیات

ماضی معلوم اِستخبی اِستخبیا اِستخبوا الخ ماضی مجهول اُستخبی اُستخبیا اُستخبوا تا آخر

مضارع معلوم یستخبی یستخبیان تا آخر مضارع مجهول یُستخبی یُستخبیان تا آخر اسم

فاعل مستخبٍ مستخبیان تا آخر اسم مفعول مستخبیً مستخبیان تا آخر الامر منه اِستخبِ

١٨٩

استحییا استحیوا تا آخر استحب را از تستحیی بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا
حذف کردند بعد حذف ساکن ماند همزه وصل بکسر در اولش آوردند امر همان باشد بسکون
آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد استحب گردید و در باقی
صیغهای امر حاضر سقوط نون شد مگر نون جمع مؤنث مصدر استحیاء در اصل استحیایا بود
یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند استحیاء شد صرف صغیر

فعل ثلاثی مزید لفیف مقرون از باب استفعال

الاستحیاء زندگی خواستن وشرم داشتن استحیی یستحیی استحیاء فهو مستحی واستحیی یستحیی استحیاء فذاک
مستحیی لم یستحی لم یستحی لا یستحیی لا یستحیی لن یستحیی لن یستحیی الامر منه
استحی لیستحی لیستحی والنهی عنه لا تستحی لا یستحی لا یستحی
الظرف منه مستحی مستحیان مستحیات ماضی معلوم استحیی استحییا استحیوا استحیت
استحییتا استحییتم استحییت استحییتما استحییتن استحییت استحیینا ماضی مجهول
استحیی استحییا استحیوا تا آخر مضارع معلوم یستحیی یستحییان یستحیون تا آخر
مضارع مجهول یستحیی یستحییان یستحیون تا آخر اسم فاعل مستحی مستحییان
مستحیون تا آخر مستحی در اصل مستحیی بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین
شد میان یا و تنوین تمکن یا را حذف کردند مستحی شد اسم مفعول مستحی مستحییان
مستحیون مستحیاة مستحیاتان مستحیات مستحی در اصل مستحیی بود یا متحرک ما قبل او
مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف

کردند مُسْتَحِیٌ شد الامر منه اِسْتَحِ اِسْتَحِیَا اِسْتَحْیُوا اِسْتَحْیِی اِسْتَحْیِیَا اِسْتَحْیِیْنَ اِسْتَحِی
از تَسْتَحِیْ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن ماند
همزهٔ وصل بکسر دیا ولش درآوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش او وقف کردند علامت
وقفی سقوط حرف علت شد اِسْتَحِ گردید و در باقی صیغهاء سقوط نون میشود مگر نون
جمع مؤنث مصدر اِسْتِحْیَاءٌ در اصل اِسْتِحْیَایٌ بود یاو واقع شد بر طرف بعد از الف زائده
آن یا را بهمزه بدل کردند اِسْتِحْیَاءٌ شد و نیز جائزست که گویند اِسْتَحٰی یَسْتَحِیْ اِسْتِحَاءً
فهو مُسْتَحٍ و اُسْتُحِیَ یُسْتَحٰی اِسْتِحَاءً فذاک مُسْتَحًی لم یَسْتَحِ لم یُسْتَحَ لا یَسْتَحِیْ لا یُسْتَحٰی
لن یَسْتَحِیَ لن یُسْتَحٰی الامر منه اِسْتَحِ لِتَسْتَحِ لِیَسْتَحِ لِیُسْتَحَ والنهی عنه لا تَسْتَحِ لا تُسْتَحَ لا یَسْتَحِ
لا یُسْتَحَ الظرف منه مُسْتَحًی مُسْتَحَیَانِ مُسْتَحَیَاتٌ ماضی معلوم اِسْتَحٰی اِسْتَحَیَا اِسْتَحَوْا
اِسْتَحَتْ اِسْتَحَتَا اِسْتَحَیْنَ تا آخر اِسْتَحٰی در اصل اِسْتَحْیَیَ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن
یا را بالف بدل کردند اِسْتَحٰی شد بعده یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل
کرده بماقبل دادند یا در اصل متحرک بود الکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل
کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را حذف کردند اِسْتَحٰی شد اِسْتَحَیَا
در اصل اِسْتَحْیَیَا بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند
یا در اصل متحرک بود الکنون ماقبلش مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند بعده الف را
حذف کردند لاجل الخفة اِسْتَحَیَا شد اِسْتَحَوْا در اصل اِسْتَحْیَیُوْا بود یا متحرک ما قبل
بروزن اِسْتَفْعَلُوا
او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف

کردند اِستَحیَوا شد بعده یا متحرک ما قبلِ او حرفِ صحیح ساکن حرکتِ یا را نقل کرده بما قبل
دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبلِ او مفتوح گشت آن یا را با لِف بدل کردند التقاءِ
ساکنین شد میانِ الف و واو الف را حذف کردند اِستَحَوا شد و برین قیاس ست
تعلیل اِستَحَت اِستَحَتا اِستَحَینَ در اصل اِستَحیَینَ بود یا متحرک ما قبلِ او حرفِ صحیح ساکن
حرکتِ یا را نقل کرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبلِ او مفتوح گشت آن یا را
با لِف بدل کردند التقاءِ ساکنین شد میانِ الف و یا الف را حذف کردند اِستَحَین
شد و برین قیاس ست تعلیل تا آخر صیغهاءِ ماضیِ معلوم ماضیِ مجهول اُستُحِیَ اُستُحِیا
اُستُحُوا تا آخر اُستُحِیَ در اصل اُستُحیِیَ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعده
یا را حذف کردند لاجلِ الخفة اُستُحِیا شد اُستُحُوا در اصل اُستُحیِیُوا بود ضمه بر یا ثقیل
بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلبِ حرکتِ ما قبل التقاءِ ساکنین شد میانِ یا و واو
یا را حذف کردند اُستُحیُوا شد بعده یا متحرک ما قبلِ او حرفِ صحیح ساکن حرکتِ یا را نقل کرده
بما قبل دادند التقاءِ ساکنین شد میانِ یا و واو یا را حذف کردند اُستُحُوا شد اُستُحِیَت در
اصل اُستُحیِیَت بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعده یا را حذف کردند از جهت
خفت اُستُحِیَت شد و برین قیاس ست تعلیل اُستُحِیَتا اُستُحِینَ در اصل اُستُحیِینَ بود کسره
بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند التقاءِ ساکنین شد میان هر دو یاء اول را حذف
کردند اُستُحِینَ شد و برین قیاس ست تعلیل تا آخر صیغهاءِ ماضیِ مجهول مضارعِ معلوم
یَستَحِی یَستَحِیانِ یَستَحُونَ تا آخر یَستَحِی در اصل یَستَحیِیُ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده

بما قبل داوند التقاءِ ساکنین شد میانِ ہر دو یا یاءِ اول را حذف کردند یستحی شد یستحیان
در اصل یستحییان بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل داوند بعده یا را حذف
کردند لاجل الخفة یستحیان شد یستحون در اصل یستحییون بود ضمه بر یا ثقیل
بود نقلکرده بما قبل داوند بعد سلبِ حرکتِ ما قبل التقاءِ ساکنین شد میانِ یا و واو
یا را حذف کردند یستحون شد بعده یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکتِ
یا را نقلکرده بما قبل داوند التقاءِ ساکنین شد میانِ یا و واو یا را حذف کردند یستحو
شد یستحین در اصل یستحیین بود کسره بر یا ثقیل بود نقلکرده بما قبل داوند التقاءِ
ساکنین شد میانِ ہر دو یا یاءِ اول را حذف کردند یستحین شد مضارع مجهول یستحی
یستحیان یستحون تا آخر یستحی در اصل یستحیی بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف
بدل کردند یستحیا شد بعده یا متحرک ما قبل او حرفِ صحیح ساکن حرکتِ یا را نقلکرده بما قبل
داوند بعده یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند
التقاءِ ساکنین شد میانِ ہر دو الف الفِ اول را حذف کردند یستحی شد یستحیان در
اصل یستحییان بود یا متحرک ما قبل او حرفِ صحیح ساکن حرکتِ یا را نقلکرده بما قبل داوند یا
در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند بعده الف را
حذف کردند از جهتِ خفت یستحیان شد یستحون در اصل یستحیون بود یا متحرک ما قبل او
مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند التقاءِ ساکنین شد میانِ الف و واو الف را
حذف کردند یستحون شد بعده یا متحرک ما قبل او حرفِ صحیح ساکن حرکتِ یا را نقلکرده

بروزن یستفعون ۱۲

باقبل واو نمیاور اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یارا بالف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند یستحون شد یستحین در
اصل یستحیین بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یارا نقل کرده بماقبل دادند
التقاء ساکنین شد میان هر دو یا یاء اول را حذف کردند یستحین شد تستحین واحده
مونث مخاطبه در اصل تستحیین بود یا متحرک ماقبل و حرف صحیح ساکن حرکت یارا نقل کرده
بماقبل او دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یارا بالف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف کردند تستحین شد بعده یا متحرک ماقبل
او حرف صحیح ساکن حرکت یارا نقل کرده بماقبل او دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او
مفتوح گشت آن یارا بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو یا یاء اول را
حذف کردند تستحین شد مصدر استحاء در اصل استحیاء بود یا واقع شد بطرف بعد
الف زائده آن یارا بهمزه بدل کردند استحیاء شد بعده یا متحرک ماقبل و حرف صحیح ساکن
حرکت یارا نقل کرده بماقبل او دادند بعده یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبلش مفتوح گشت آن
یارا بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را حذف کردند استحاء
شد اسم فاعل مستحی مستحیان مستحون مستحیة مستحیتان مستحیات مستح در اصل مستحیی
بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یارا حذف کردند
مستحی شد بعده یا متحرک ماقبل و حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل او داده التقاء
ساکنین شد میان یا و تنوین یارا حذف کردند مستح شد مستحیان در اصل مستحیان

اید کسره بر یا ثقیل بود نقلکرده بما قبل دادند بعده یارا حذف کردند برای خفت
مُسْتَحْیَانِ شد مُسْتَحُوْنَ در اصل مُسْتَحْیِیُوْنَ بود ضمه بر یا ثقیل بود نقلکرده بما قبل
بروزن مُسْتَفْعِلَانِ ۱۲
دادند بعد سلب حرکتِ ما قبل التقاءِ ساکنین شد میانِ یا و واو یارا حذف کردند مُسْتَحْیُوْنَ
شد بعده یا متحرک ما قبلِ و حرفِ صحیح ساکن حرکتِ یارا نقلکرده بما قبل دادند التقاءِ
ساکنین شد میانِ یا و واو یارا حذف کردند مُسْتَحُوْنَ شد مُسْتَحْیَةٌ در اصل مُسْتَحْیِیَةٌ بود یا
بروزن مُسْتَفْعُوْنَ ۱۲
متحرک ما قبلِ و حرفِ صحیح ساکن حرکتِ یارا نقلکرده بما قبل دادند و یارا حذف کردند از جهت
خفت مُسْتَحْیَةٌ شد مُسْتَحْیَتَانِ در اصل مُسْتَحْیِیَتَانِ بود تعلیل این صیغه مانند تعلیل مُسْتَحْیَة
بروزن مُسْتَفْعِلَة ۱۲
ست مُسْتَحْیَاتٌ که در اصل مُسْتَحْیِیَاتٌ بود اسم مفعول مُسْتَحًی مُسْتَحَیَانِ مُسْتَحَوْنَ مُسْتَحَاةٌ
مُسْتَحَاتَانِ مُسْتَحَیَاتٌ مُسْتَحًی در اصل مُسْتَحْیَیٌ بود یا متحرک ما قبلِ و مفتوح آن یارا بالف
بدل کردند التقاءِ ساکنین شد میانِ الف و تنوین الف را حذف کردند مُسْتَحْیً شد
بعده یا متحرک ما قبلِ و حرفِ صحیح ساکن حرکتِ یارا نقلکرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک
بود اکنون ما قبلِ و مفتوح گشت آن یارا بالف بدل کردند التقاءِ ساکنین شد میانِ
الف و تنوین تملن الف را حذف کردند مُسْتَحًی شد مُسْتَحَیَانِ در اصل مُسْتَحْیَیَانِ بود یا متحرک
بروزن مُسْتَفْعًی ۱۲
ما قبلِ و حرفِ صحیح ساکن حرکتِ یارا نقلکرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون
ما قبلِ و مفتوح گشت آن یارا بالف بدل کردند التقاءِ ساکنین شد میانِ الف و واو
الف را حذف کردند مُسْتَحَوْنَ شد مُسْتَحَاةٌ در اصل مُسْتَحْیَیَةٌ بود یا متحرک ما قبلِ و مفتوح آن
بروزن مُسْتَفْعَوْنَ ۱۲
یارا بالف بدل کردند مُسْتَحْیَاةٌ شد بعده یا متحرک ما قبلِ و حرفِ صحیح ساکن حرکتِ یارا نقل

کرده بما قبل او ندیا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اوّل را حذف کردند مُسْتَحَاةٌ شد مُسْتَحَاتَان در اصل مُسْتَحْيَتَانِ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند بعده التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اوّل را حذف کردند مُسْتَحَاتَان شد بعده یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل او دند یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اوّل را حذف کردند مُسْتَحَاتَان شد مُسْتَحَيَاتٌ در اصل مُسْتَحْيَيَاتٌ بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل او دند یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند و الف را حذف کردند لاجل الخفة مُسْتَحَيَاتٌ شد

الامر منه اِسْتَحِ اِسْتَحِيَا اِسْتَحُوا اِسْتَحِي اِسْتَحِيَا اِسْتَحِيْنَ اِسْتَحِ را از تَسْتَحِي بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزهٔ وصل مکسور در اولش در آوردند امر حاضر باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد اِسْتَحِ گردید و در تثنیه و جمع سقوط نون شد مگر نون جمع مؤنث

صرف صغیر فعل ثلاثی مزید فیه مضاعف از باب اِسْتِفْعَال الاِسْتِتْبَاب قائم و حاصل شدن

اِسْتَتَبَّ يَسْتَتِبُّ اِسْتِتْبَابًا فهو مُسْتَتِبٌّ و اُسْتُتِبَّ يُسْتَتَبُّ اِسْتِتْبَابًا فذاك مُسْتَتَبٌّ لم يَسْتَتِبَّ لم يَسْتَتِبْ لم يَسْتَتْبِبْ لم يُسْتَتَبَّ لا يَسْتَتِبُّ لا يُسْتَتَبُّ لن يَسْتَتِبَّ لن يُسْتَتَبَّ

الامر منه اِسْتَتِبَّ اِسْتَتْبِبْ لِيُسْتَتَبَّ لِيُسْتَتَبْ لِيَسْتَتِبَّ لِيَسْتَتِبْ لِيَسْتَتْبِبْ

والنهي عنه لا تَتَشَتَّبْ لا تُتَشَتَّبْ لا يَتَشَتَّبْ لا يَتَشَتَّبْ
لا يُتَشَتَّبْ لا يُتَشَتَّبْ الظرف منه مُتَشَتَّبٌ مُتَشَتَّبَانِ مُتَشَتَّبَاتٌ ماضي معلوم
اُشْتُتَّبَ اِشْتَتَّبَا اِشْتَتَّبُوا در اصل اِشْتَتَبَ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند
هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
اِدغام کردند اِشْتَتَّبَ شد و برین قیاس است تعلیل در باقی صیغهاء ماضی معلوم ماضی
مجهول اُشْتُتِّبَ اُشْتُتِّبَا اُشْتُتِّبُوا تا آخر و تعلیل این باب مثل ماضی معلوم ست مضارع
معلوم يَشْتَتِّبُ يَشْتَتِّبَانِ يَشْتَتِّبُونَ تا آخر يَشْتَتِّبُ در اصل يَشْتَتِبُ بود دو حرف از
یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم اِدغام کردند يَشْتَتِّبُ شد و برین قیاس است تعلیل در مضارع
مجهول صرف صغیر فعل ثلاثی مزید ناقص یائی از باب تَفَعُّل اَلتَّمَنِّي آرزو کردن
و خواندن بشتة و دروغ گفتن تَمَنَّى يَتَمَنَّى تَمَنِّيًا فهو مُتَمَنٍّ و تُمُنِّيَ يُتَمَنَّى تَمَنِّيًا فذاک
مُتَمَنًّى لم يَتَمَنَّ لم يُتَمَنَّ لا يَتَمَنَّى لا يُتَمَنَّى لن يَتَمَنَّى لن يُتَمَنَّى الامر منه تَمَنَّ لِتُتَمَنَّ
لِيَتَمَنَّ لِيُتَمَنَّ والنهي عنه لا تَتَمَنَّ لا تُتَمَنَّ لا يَتَمَنَّ لا يُتَمَنَّ الظرف منه مُتَمَنًّى مُتَمَنَّيَانِ
مُتَمَنَّيَاتٌ ماضي معلوم تَمَنَّى تَمَنَّيَا تَمَنَّوْا تا آخر ماضي مجهول تُمُنِّيَ تُمُنِّيَا تُمُنُّوا تا آخر مضارع
معلوم يَتَمَنَّى يَتَمَنَّيَانِ تا آخر مضارع مجهول يُتَمَنَّى يُتَمَنَّيَانِ يُتَمَنَّوْنَ الخ مصدر تَمَنِّيًا در
اصل تَمَنُّيًا بود ضمه نون را بکسره بدل کردند برای مناسبت یا تَمَنِّيًا شد اسم فاعل مُتَمَنٍّ
مُتَمَنِّيَانِ مُتَمَنُّونَ مُتَمَنِّيَةٌ مُتَمَنِّيَتَانِ مُتَمَنِّيَاتٌ اسم مفعول مُتَمَنًّى مُتَمَنَّيَانِ مُتَمَنَّوْنَ

مناو تک است لاجز تنکجراری تهیته به آرزو و آوردن و آرزو در دل افگندن ۱۲ صراح من الصحاح و منتخب اللغات و غیاث اللغات
تمنی کذب الکتاب قرءه و الحدیث اختلقه

ویقال تحبّب لشدن السیراب المزون بحبوبی ۷

مُتَمَنًّى مُتَمَنَّيَانِ مُتَمَنَّيَاتٌ الامر منه تَمَنَّ تَمَنَّيَا تَمَنَّوْا تَمَنَّيْ تَمَنَّيَا تَمَنَّيْنَ تَمَنَّ را
از تَتَمَنّٰى بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند امر
بنا باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد تَمَنَّ گردید
و در باقی صیغها سقوط نون شد مگر نون جمع مؤنث صرف صغیر فعل ثلاثی مزید صحیح
از باب تَفَعُّل اَلتَّحَبُّبُ دوستی نمودن و سیراب شدن تَحَبَّبَ يَتَحَبَّبُ تَحَبُّبًا فهو مُتَحَبِّبٌ
و تُحُبِّبَ يُتَحَبَّبُ تَحَبُّبًا فذاك مُتَحَبَّبٌ لم يَتَحَبَّبْ لم يُتَحَبَّبْ لا يَتَحَبَّبُ لا يُتَحَبَّبُ لن
يَتَحَبَّبَ لن يُتَحَبَّبَ الامر منه تَحَبَّبْ لِتُتَحَبَّبْ لِيَتَحَبَّبْ لِيُتَحَبَّبْ والنهي عنه لا تَتَحَبَّبْ لا
تُتَحَبَّبْ لا يَتَحَبَّبْ لا يُتَحَبَّبْ الظرف منه مُتَحَبَّبٌ مُتَحَبَّبَانِ مُتَحَبَّبَاتٌ تعریف تعلیل این
باب مانند صحیح ست چنانچه تعرف یتعرف ست صرف صغیر فعل ثلاثی مزید ناقص یائی
از باب تَفَاعُل اَلتَّصَابِي امرد پرستی تَصَابَى يَتَصَابَى تَصَابِيًا فهو مُتَصَابٍ و
تُصُوبِيَ يُتَصَابَى تَصَابِيًا فذاك مُتَصَابًى لم يَتَصَابَ لم يُتَصَابَ لا يَتَصَابَى لا
يُتَصَابَى لن يَتَصَابَى لن يُتَصَابَى الامر منه تَصَابَ لِتُتَصَابَ لِيَتَصَابَ لِيُتَصَابَ
والنهي عنه لا تَتَصَابَ لا تُتَصَابَ لا يَتَصَابَ لا يُتَصَابَ الظرف منه مُتَصَابًى مُتَصَابَيَانِ
مُتَصَابَيَاتٌ ماضی معلوم تَصَابَى تَصَابَيَا تَصَابَوْا الخ ماضی مجهول تُصُوبِيَ تُصُوبِيَا
تُصُوبُوا الخ مضارع معلوم يَتَصَابَى يَتَصَابَيَانِ يَتَصَابَوْنَ الخ مضارع مجهول
يُتَصَابَى يُتَصَابَيَانِ يُتَصَابَوْنَ الخ اسم فاعل مُتَصَابٍ مُتَصَابِيَانِ مُتَصَابُونَ
مُتَصَابِيَةٌ مُتَصَابِيَتَانِ مُتَصَابِيَاتٌ اسم مفعول مُتَصَابًى مُتَصَابَيَانِ مُتَصَابَوْنَ

تودد و تحبب الحمار امتلأ من الماء ... تحبب ... من الصحاح ۱۲

تصابی امرد پرستی غیاث اللغات ۱۲

متصاباةٌ متصابا تانِ متصابیاتٌ الامر منہ تصابَ تصابیا تصابوا تصابَی
تصابیا تصابین تصابَ را از تتصابی بنا کردند تا کہ علامت استقبال بود آنرا حذف
کردند ما بعدِ حذف متحرک اند امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقف و
سقوطِ حرفِ علت شد تصابَ شد و در صیغہاءِ باقی سقوط نون میشود مگر نونِ جمع مؤنث
بروزن تفاعل ۱۲
صرفِ صغیرِ فعلِ ثلاثی مزید مضاعف از باب تفاعل التحابّ با یکدیگر دوستی
داشتن تحابَّ یتحابُّ تحابًّا فهو متحابٌّ وتُحُوبَّ یُتحابُّ تحابًّا فذاک متحابٌّ لم
یتحابَّ لم یتحابَبْ لم یُتحابَّ لم یُتحابَبْ لا یتحابُّ لا یُتحابُّ لن یتحابَّ لن یُتحابَّ
الامر منہ تحابَّ تحابَبْ لِتُتحابَّ لِتُتحابَبْ لِیُتحابَّ لِیُتحابَبْ لِیُتحابَّ لِیُتحابَبْ
الظرف منہ متحابٌّ متحابّانِ متحابّاتٌ تحابَّ در اصل تحابَبَ بود دو حرف از یکجنس
در یک کلمہ بہم آمدند ہر دو متحرک اول را ساکن کردہ در دوم ادغام کردند تحابَّ شد و
برین قیاس است تعلیل در باقی صیغہاءِ ماضی معلوم ماضی مجہول تُحُوبَّ تُحُوبّا تُحُوبّوا
الخ تُحُوبَّ در اصل تُحُوبِبَ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمہ بہم آمدند ہر دو متحرک اول را ساکن
کردہ در دوم ادغام کردند تُحُوبَّ شد و برین قیاس است تعلیل در باقی صیغہاءِ ماضی
مجہول مضارع معلوم یتحابُّ یتحابّانِ یتحابّون الخ یتحابُّ در اصل یتحابَبُ بود دو
حرف از یکجنس در یک کلمہ بہم آمدند ہر دو متحرک اول را ساکن کردہ در دوم ادغام کردند
یتحابُّ شد و برین قیاس است تعلیل در تمام باب مضارع مجہول یُتحابُّ یُتحابّانِ یُتحابّون
تا آخر یُتحابُّ در اصل یُتحابَبُ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمہ بہم آمدند ہر دو متحرک اول را

ساکن کرده در دوم اِدغام کردند مُتَحَآبٌّ شد اسمِ فاعل مُتَحَآبٌّ مُتَحَآبَّانِ الخ مُتَحَآبٌّ
در اصل مُتَحَابِبٌ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اوّل را ساکن کرده
در دوم اِدغام کردند مُتَحَآبٌّ شد اسمِ مفعول مُتَحَآبٌّ الخ تعلیلِ اسمِ مفعول بر قیاس
اسمِ فاعل ست لیکن اصلِ اسمِ مفعول مُتَحَابَبٌ بفتحِ عینِ کلمه بود چنانچه قاعده غیر ثلاثی
ست الامر منه تَحَآبَّ تَحَابَبْ تَحَآبَّا تَحَآبُّوا تَحَآبِّي تَحَآبَّا تَحَابَبْنَ تَحَآبَّ تَحَابَبْ را از
تَتَحَآبُّ بنا کردند تا که علامتِ استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعدِ حذف متحرک ماند امر بهمان
باشد بسکونِ آخر آخرش را وقف کردند علامتِ وقفی سقوطِ حرکت شد التقاءِ ساکنین شد
میانِ هر دو با بارِ اوّل که ساکن شده بود برای اِدغام و باءِ ثانی که ساکن شده بود برای علامت
وقفی بعضی باءِ ثانی را فتح دادند لِاَنَّ الْفَتْحَةَ اَخَفُّ الْحَرَكَاتِ و بعضی کسره دادند لِاَنَّ السَّاكِنَ
اِذَا حُرِّكَ حُرِّكَ بِالْكَسْرِ و بعضی ترکِ اِدغام کردند چنانکه بارها این تعلیل با دلائل گذشت

فصل در بیانِ یازده حروف که در بابِ تَفَعُّلْ و تَفَاعُلْ بجای فاءِ کلمه می آیند و تا را از جنس
اینها نموده اِدغام میکنند تا و ثا و دال و ذال و زا و سین و شین و صاد و ضاد و طا
و ظا صرفِ صغیرِ فعلِ ثلاثی مزید صحیح از بابِ **تَفَعُّلْ** اَلْاِتِّرَّبُ خاک برانداختن بر چیزے
اِتَّرَّبَ يَتَّرَّبُ اِتِّرُّبًا فهو مُتَّرِّبٌ و اُتُّرِّبَ يُتَّرَّبُ اِتِّرُّبًا فذاک مُتَّرَّبٌ لم يَتَّرَّبْ لم
يُتَّرَّبْ لا يَتَّرَّبُ لا يُتَّرَّبُ لن يَتَّرَّبَ لن يُتَّرَّبَ الامر منه اِتَّرَّبْ لِتُتَّرَّبْ لِيَتَّرَّبْ
لِيُتَّرَّبْ والنهي عنه لا تَتَّرَّبْ لا تُتَّرَّبْ لا يَتَّرَّبْ لا يُتَّرَّبْ الظرف منه مُتَّرَّبٌ مُتَّرَّبَانِ
مُتَّرَّبَاتٌ صرفِ صغیرِ فعلِ ثلاثی مزید صحیح از بابِ **تَفَاعُلْ** اَلْاِتَّابُعُ پیاپی شدن

اِتَّابَعَ يَتَّابَعُ اِتَّابُعًا فَهُوَ مُتَّابِعٌ وَاُتُّوْبِعَ يُتَّابَعُ اِتَّابُعًا فَذَاكَ مُتَّابَعٌ لَمْ يَتَّابَعْ
لَمْ يُتَّابَعْ لَا يَتَّابَعُ لَا يُتَّابَعُ لَنْ يَتَّابَعَ لَنْ يُتَّابَعَ اَلْاَمْرُ مِنْهُ اِتَّابَعْ لِتُتَّابَعْ
لِيَتَّابَعْ لِيُتَّابَعْ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَتَّابَعْ لَا تُتَّابَعْ لَا يَتَّابَعْ لَا يُتَّابَعْ اَلظَّرْفُ مِنْهُ مُتَّابَعٌ
مُتَّابَعَانِ مُتَّابَعَاتٌ صرف صغیر فعل ثلاثی مزید صحیح از باب **تَفَعُّل** اَلْاِثَّبُتُ
برقرار بودن اِثَّبَتَ يَثَّبَتُ اِثَّبُتًا فَهُوَ مُثَّبِتٌ وَاُثُّبِتَ يُثَّبَتُ اِثَّبُتًا فَذَاكَ مُثَّبَتٌ
لَمْ يَثَّبَتْ لَمْ يُثَّبَتْ لَا يَثَّبَتُ لَا يُثَّبَتُ لَنْ يَثَّبَتَ لَنْ يُثَّبَتَ اَلْاَمْرُ مِنْهُ اِثَّبَتْ لِتُثَّبَتْ
لِيَثَّبَتْ لِيُثَّبَتْ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَثَّبَتْ لَا تُثَّبَتْ لَا يَثَّبَتْ لَا يُثَّبَتْ اَلظَّرْفُ مِنْهُ مُثَّبَتٌ
مُثَّبَتَانِ مُثَّبَتَاتٌ صرف صغیر فعل ثلاثی مزید صحیح از باب **تَفَاعُل** اَلْاِثَّاقُلُ
گرانبار شدن و گرانی خاطر اِثَّاقَلَ يَثَّاقَلُ اِثَّاقُلًا فَهُوَ مُثَّاقِلٌ وَاُثُّوْقِلَ
يُثَّاقَلُ اِثَّاقُلًا فَذَاكَ مُثَّاقَلٌ لَمْ يَثَّاقَلْ لَمْ يُثَّاقَلْ لَا يَثَّاقَلُ لَا يُثَّاقَلُ لَنْ يَثَّاقَلَ
لَنْ يُثَّاقَلَ اَلْاَمْرُ مِنْهُ اِثَّاقَلْ لِتُثَّاقَلْ لِيَثَّاقَلْ لِيُثَّاقَلْ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَثَّاقَلْ لَا
تُثَّاقَلْ لَا يَثَّاقَلْ لَا يُثَّاقَلْ اَلظَّرْفُ مِنْهُ مُثَّاقَلٌ مُثَّاقَلَانِ مُثَّاقَلَاتٌ صرف صغیر
فعل ثلاثی مزید صحیح از باب **تَفَعُّل** اَلْاِدَّثُّرُ پوشیدن جامه بالا و برآمدن
نر برماده و برجستن مرد بر پشت اسپ اِدَّثَّرَ يَدَّثَّرُ اِدَّثُّرًا فَهُوَ مُدَّثِّرٌ وَاُدُّثِّرَ يُدَّثَّرُ اِدَّثُّرًا
فَذَاكَ مُدَّثَّرٌ لَمْ يَدَّثَّرْ لَمْ يُدَّثَّرْ لَا يَدَّثَّرُ لَا يُدَّثَّرُ لَنْ يَدَّثَّرَ لَنْ يُدَّثَّرَ اَلْاَمْرُ مِنْهُ
اِدَّثَّرْ لِتُدَّثَّرْ لِيَدَّثَّرْ لِيُدَّثَّرْ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَدَّثَّرْ لَا تُدَّثَّرْ لَا يَدَّثَّرْ لَا يُدَّثَّرْ اَلظَّرْفُ
مِنْهُ مُدَّثَّرٌ مُدَّثَّرَانِ مُدَّثَّرَاتٌ صرف صغیر فعل ثلاثی مزید صحیح از باب **تَفَاعُل**

۲۰۱

جامه بالا برآمدن نر برماده و برجستن مرد بر پشت اسپ ۱۲ منتخب اللغات وصراح من الصحاح وقاموس تفاسیر

تدارک دریافتن رفته را و رسیدن آخر قوم با اول آن ۱۲ منتخب اللغات و غیاث اللغات

الاِدّارُک دریافتن چیزی رفته را و رسیدن آخر قومی با اول آن اِدّارَک یَدّارَک
اِدّارُکاً فهو مُدّارِک و اُدُّورِک یُدّارَک اِدّارُکاً فذاک مُدّارَک لم یَدّارَک لم
یُدّارَک لا یَدّارَک لا یُدّارَک لن یَدّارَک لن یُدّارَک الامر منه اِدّارَک لِتَدّارَک
لِیَدّارَک لِیُدّارَک والنهی عنه لا تَدّارَک لا تُدّارَک لا یَدّارَک لا یُدّارَک الظرف
منه مُدّارَک مُدّارَکان مُدّارَکات صرف صغیر فعل ثلاثی مزید صحیح از باب
تفعّل الاِذّکُّر یاد کردن و بیاد آمدن اِذّکَّر یَذّکَّر اِذّکُّراً فهو مُذّکِّر و اُذُّکِّر
یُذّکَّر اِذّکُّراً فذاک مُذّکَّر لم یَذّکَّر لم یُذّکَّر لا یَذّکَّر لا یُذّکَّر لن یَذّکَّر لن
یُذّکَّر الامر منه اِذّکَّر لِتَذّکَّر لِیَذّکَّر لِیُذّکَّر والنهی عنه لا تَذّکَّر لا تُذّکَّر لا یَذّکَّر
لا یُذّکَّر الظرف منه مُذّکَّر مُذّکَّران مُذّکَّرات صرف صغیر فعل ثلاثی مزید صحیح
از باب تفاعل الاِدّابُج دبج سودن اِدّابَج یَدّابَج اِدّابُجاً فهو مُدّابِج و
اُدُّوبِج یُدّابَج اِدّابُجاً فذاک مُدّابَج لم یَدّابَج لم یُدّابَج لا یَدّابَج لا یُدّابَج
لن یَدّابَج لن یُدّابَج الامر منه اِدّابَج لِتَدّابَج لِیَدّابَج لِیُدّابَج والنهی عنه لا
تَدّابَج لا تُدّابَج لا یَدّابَج لا یُدّابَج الظرف منه مُدّابَج مُدّابَجان مُدّابَجات
صرف صغیر فعل ثلاثی مزید صحیح از باب تفعّل الاِزّمُّل در پیچیده شدن
اِزَّمَّل یَزَّمَّل اِزَّمُّلاً فهو مُزَّمِّل و اُزُّمِّل یُزَّمَّل اِزَّمُّلاً فذاک مُزَّمَّل لم یَزَّمَّل
لم یُزَّمَّل لا یَزَّمَّل لا یُزَّمَّل لن یَزَّمَّل لن یُزَّمَّل الامر منه اِزَّمَّل لِتَزَّمَّل لِیَزَّمَّل
لِیُزَّمَّل والنهی عنه لا تَزَّمَّل لا تُزَّمَّل لا یَزَّمَّل لا یُزَّمَّل الظرف منه مُزَّمَّل

تذکر یاد کردن و بیاد آمدن ۱۲ منتخب اللغات و غیاث اللغات

تدابج ... منتهی الارب و غیاث اللغات

تزمل ... منتهی الارب و منتخب اللغات

مُزَّمَّلَانِ مُزَّمَّلَاتٌ صرفِ صغیرِ فعلِ ثلاثیِ مزیدِ صحیح از بابِ **تَفَاعُل** الاِزّاوُر
میل کردن و انحراف نمودن اِزّاوَرَ یَزّاوَرُ اِزّاوُرًا فهو مُزّاوِرٌ و اُزُّووِرَ یُزّاوَرُ
اِزّاوُرًا فذاک مُزّاوَرٌ لم یَزّاوَرْ لم یُزّاوَرْ لا یَزّاوَرُ لا یُزّاوَرُ لن
یَزّاوَرَ لن یُزّاوَرَ الامر منه اِزّاوَرْ لِتَزّاوَرْ لِیَزّاوَرْ لِیُزّاوَرْ والنهی عنه لا
تَزّاوَرْ لا تُزّاوَرْ لا یَزّاوَرْ لا یُزّاوَرْ الظرف منه مُزّاوَرٌ مُزّاوَرانِ مُزّاوَراتٌ
صرفِ صغیرِ فعلِ ثلاثیِ مزیدِ صحیح از بابِ **تَفَعُّل** الاِسَّرُّع شتافتن سوی بدی
اِسَّرَّعَ یَسَّرَّعُ اِسَّرُّعًا فهو مُسَّرِّعٌ و اُسُّرِّعَ یُسَّرَّعُ اِسَّرُّعًا فذاک مُسَّرَّعٌ لم یَسَّرَّعْ لم
یُسَّرَّعْ لا یَسَّرَّعُ لا یُسَّرَّعُ لن یَسَّرَّعَ لن یُسَّرَّعَ الامر منه اِسَّرَّعْ لِتَسَّرَّعْ لِیَسَّرَّعْ لِیُسَّرَّعْ
والنهی عنه لا تَسَّرَّعْ لا تُسَّرَّعْ لا یَسَّرَّعْ لا یُسَّرَّعْ الظرف منه مُسَّرَّعٌ مُسَّرَّعانِ مُسَّرَّعاتٌ
صرفِ صغیرِ فعلِ ثلاثیِ مزیدِ صحیح از بابِ **تَفَاعُل** الاِسّارُع شتافتن اِسّارَعَ
یَسّارَعُ اِسّارُعًا فهو مُسّارِعٌ و اُسُّورِعَ یُسّارَعُ اِسّارُعًا فذاک مُسّارَعٌ لم یَسّارَعْ
لم یُسّارَعْ لا یَسّارَعُ لا یُسّارَعُ لن یَسّارَعَ لن یُسّارَعَ الامر منه اِسّارَعْ لِتَسّارَعْ
لِیَسّارَعْ لِیُسّارَعْ والنهی عنه لا تَسّارَعْ لا تُسّارَعْ لا یَسّارَعْ لا یُسّارَعْ الظرف منه
مُسّارَعٌ مُسّارَعانِ مُسّارَعاتٌ اِسّارَعَ در اصل تَسارَعَ بود تا و سین قریب المخرج
تا را سین کرده در سین اِدغام کردند چون ابتداء بسکون محال بود همزهٔ وصل
مکسور در اولش درآوردند اِسّارَعَ شد صرفِ صغیرِ فعلِ ثلاثیِ مزیدِ صحیح از باب
تَفَعُّل الاِشَّجُّع بتکلف دلیری نمودن اِشَّجَّعَ یَشَّجَّعُ اِشَّجُّعًا فهو مُشَّجِّعٌ و اُشُّجِّعَ

يتشجع اتشجعا فذاك متشجع لم يتشجع لم يتشجع لا يتشجع لا يتشجع لن يتشجع لن يتشجع
الامر منه اتشجع لتتشجع ليتشجع ليتشجع والنهي عنه لا تتشجع لا تتشجع لا يتشجع لا يتشجع
الظرف منه متشجع متشجعان متشجعات صرف صغير فعل ثلاثي مزيد صحيح از باب **تفاعل**
الاشاعر نمودن اشاعروا نمودن اشاعر يشاعر اشاعرا فهو مشاعر واشوعر يشاعر
اشاعرا فذاك مشاعر لم يشاعر لم يشاعر لا يشاعر لا يشاعر لن يشاعر لن يشاعر
الامر منه اشاعر لتشاعر ليشاعر ليشاعر والنهي عنه لا تشاعر لا تشاعر لا يشاعر لا
يشاعر الظرف منه مشاعر مشاعران مشاعرات اتشجع واشاعر در اصل تتشجع و
تتشاعر بودند تا و شين قريب المخرج تا را شين كرده در شين ادغام كردند و همزهٔ
وصلی مکسور برای تعذر ابتدا بساکن در اول شان آوردند اتشجع و اشاعر شدند
صرف صغیر فعل ثلاثی مزید صحیح از باب **تفعّل** الاصّعّد بالا رفتن و دشوار آمدن چیزی اصّعّد
يصّعّد اصّعّدا فهو مصّعّد واصّعد يصّعد اصّعّدا فذاك مصّعّد لم يصّعّد لم يصّعد
لا يصّعّد لا يصّعد لن يصّعّد لن يصّعّد الامر منه اصّعّد لتصّعّد ليصّعّد ليصّعد
والنهي عنه لا تصّعّد لا تصّعد لا يصّعّد لا يصّعد الظرف منه مصّعّد مصّعّدان مصّعّدات
صرف صغیر فعل ثلاثی مزید صحیح از باب **تفاعل** الاصّاعد بر آمدن اصّاعد
يصّاعد اصّاعدا فهو مصّاعد واصّوعد يصّاعد اصّاعدا فذاك مصّاعد لم يصّاعد
لم يصّاعد لا يصّاعد لا يصّاعد لن يصّاعد لن يصّاعد الامر منه اصّاعد لتصّاعد
ليصّاعد ليصّاعد والنهي عنه لا تصّاعد لا تصّاعد لا يصّاعد لا يصّاعد الظرف منه

تشاعر ۷ تشاعروا نمودن ۱۲ منتخب اللغات
تصعد بالا رفتن و دشوار آمدن چیزے ۱۲ منتخب اللغات و منتهی الارب فی لغات العرب

مُصَّاعَدٌ مُصَّاعَدَانِ مُصَّاعَدَاتٌ صرف صغیر فعل ثلاثی مزید صحیح از باب
تَفَعُّل اَلاِضَّرُّعُ زاری نمودن بسوی خدا تعالی و عجز و خواری کردن یا حاجت خواستن
از وی اِضَّرَّعَ یَضَّرَّعُ اِضَّرُّعًا فهو مُضَّرِّعٌ و اُضُّرِّعَ یُضَّرَّعُ اِضَّرُّعًا فذاک مُضَّرَّعٌ لم یَضَّرَّعْ
لم یُضَّرَّعْ لا یَضَّرَّعُ لا یُضَّرَّعُ لن یَضَّرَّعَ لن یُضَّرَّعَ الامر منه اِضَّرَّعْ لِتُضَّرَّعْ لِیَضَّرَّعْ لِیُضَّرَّعْ
والنهی عنه لا تَضَّرَّعْ لا تُضَّرَّعْ لا یَضَّرَّعْ لا یُضَّرَّعْ الظرف منه مُضَّرَّعٌ مُضَّرَّعَانِ مُضَّرَّعَاتٌ
صرف صغیر فعل ثلاثی مزید صحیح از باب تَفَاعُل اَلاِضَّارُعُ خوار و حقیر شدن و زاری و الحاح
کردن اِضَّارَعَ یَضَّارَعُ اِضَّارُعًا فهو مُضَّارِعٌ و اُضُّورِعَ یُضَّارَعُ اِضَّارُعًا فذاک
مُضَّارَعٌ لم یَضَّارَعْ لم یُضَّارَعْ لا یَضَّارَعُ لا یُضَّارَعُ لن یَضَّارَعَ لن یُضَّارَعَ الامر منه
اِضَّارَعْ لِتُضَّارَعْ لِیَضَّارَعْ لِیُضَّارَعْ والنهی عنه لا تَضَّارَعْ لا تُضَّارَعْ لا یَضَّارَعْ
لا یُضَّارَعْ الظرف منه مُضَّارَعٌ مُضَّارَعَانِ مُضَّارَعَاتٌ صرف صغیر فعل ثلاثی مزید صحیح
از باب تَفَعُّل اَلاِطَّهُّرُ پاک شدن و غسل آوردن زن از خون و جز آن و پرهیز کردن
از گناه و از هر زشتی اِطَّهَّرَ یَطَّهَّرُ اِطَّهُّرًا فهو مُطَّهِّرٌ و اُطُّهِّرَ یُطَّهَّرُ اِطَّهُّرًا فذاک مُطَّهَّرٌ
لم یَطَّهَّرْ لم یُطَّهَّرْ لا یَطَّهَّرُ لا یُطَّهَّرُ لن یَطَّهَّرَ لن یُطَّهَّرَ الامر منه اِطَّهَّرْ لِتُطَّهَّرْ لِیَطَّهَّرْ
لِیُطَّهَّرْ والنهی عنه لا تَطَّهَّرْ لا تُطَّهَّرْ لا یَطَّهَّرْ لا یُطَّهَّرْ الظرف منه مُطَّهَّرٌ مُطَّهَّرَانِ
مُطَّهَّرَاتٌ صرف صغیر فعل ثلاثی مزید صحیح از باب تَفَاعُل اَلاِطَّابُقُ اتفاق
با یکدیگر شدن اِطَّابَقَ یَطَّابَقُ اِطَّابُقًا فهو مُطَّابِقٌ و اُطُّوبِقَ یُطَّابَقُ اِطَّابُقًا فذاک
مُطَّابَقٌ لم یَطَّابَقْ لم یُطَّابَقْ لا یَطَّابَقُ لا یُطَّابَقُ لن یَطَّابَقَ لن یُطَّابَقَ الامر منه

اِطَّابَقْ لِتَطَّابَقْ لِيُطَّابَقْ لِيَطَّابَقْ والنهي عنه لا تَطَّابَقْ لا تُطَّابَقْ لا يَطَّابَقْ لا
يُطَّابَقْ الظرف منه مُطَّابَقٌ مُطَّابَقَانِ مُطَّابَقَاتٌ صرف صغير فعل ثلاثي مزيد صحيح
از باب تَفَعُّل الاِطَّرُّف به تکلف زیرکی نمودن اِطَّرَّفَ يَطَّرَّفُ اِطَّرُّفًا فهو
مُطَّرِّفٌ واُطُّرِّفَ يُطَّرَّفُ اِطَّرُّفًا فذاک مُطَّرَّفٌ لم يَطَّرَّفْ لم يُطَّرَّفْ لا يَطَّرَّفُ
لا يُطَّرَّفُ لن يَطَّرَّفَ لن يُطَّرَّفَ الامر منه اِطَّرَّفْ لِتُطَّرَّفْ لِيُطَّرَّفْ لِيَطَّرَّفْ
والنهي عنه لا تَطَّرَّفْ لا تُطَّرَّفْ لا يَطَّرَّفْ لا يُطَّرَّفْ الظرف منه مُطَّرَّفٌ مُطَّرَّفَانِ
مُطَّرَّفَاتٌ صرف صغير فعل ثلاثي مزيد صحيح از باب تَفَاعُل الاِظَّاهُر باهم پشت دادن
اِظَّاهَرَ يَظَّاهَرُ اِظَّاهُرًا فهو مُظَّاهِرٌ واُظُّوهِرَ يُظَّاهَرُ اِظَّاهُرًا فذاک مُظَّاهَرٌ لم يَظَّا
لم يُظَّاهَرْ لا يَظَّاهَرُ لا يُظَّاهَرُ لن يَظَّاهَرَ لن يُظَّاهَرَ الامر منه اِظَّاهَرْ لِتُظَّاهَرْ لِيَظَّا
لِيُظَّاهَرْ والنهي عنه لا تَظَّاهَرْ لا تُظَّاهَرْ لا يَظَّاهَرْ لا يُظَّاهَرْ الظرف منه مُظَّاهَرٌ مُظَّاهَرَانِ
مُظَّاهَرَاتٌ صرف صغير فعل ثلاثي مزيد صحيح از باب افتعال الاِخِصَّام جدل کردن با کسی
خَصَّمَ يَخِصِّمُ خِصَّامًا فهو مُخِصِّمٌ وخُصِّمَ يُخَصَّمُ خِصَّامًا فذاک مُخَصَّمٌ لم يَخِصِّمْ لم يُخَصَّمْ
لا يَخِصِّمُ لا يُخَصَّمُ لن يَخِصِّمَ لن يُخَصَّمَ الامر منه خِصِّمْ لِتُخَصَّمْ لِيَخِصِّمْ لِيُخَصَّمْ والنهي
عنه لا تَخِصِّمْ لا تُخَصَّمْ لا يَخِصِّمْ لا يُخَصَّمْ الظرف منه مُخَصَّمٌ مُخَصَّمَانِ مُخَصَّمَاتٌ اِطَّهَّرَ
در اصل تَطَهَّرَ بود طا واقع شد بجای فا کلمه در باب تَفَعُّل تا را طا کردند و طا در طا ادغام
کردند و همزه وصل مکسور برای تعذر ابتدا بسکون در اولش آوردند اِطَّهَّرَ شد و
برین قیاس است تعلیل تا آخر ماضی معلوم ماضی مجهول اُطُّهِّرَ اُطُّهِّرَا اُطُّهِّرُوا تا آخر

٢٠٦

اُطَّهِّرَ در اصل تُطُهِّرَ بود طا واقع شد بجای فا کلمه در باب تَفَعُّل تا را طا کردند و طا را در طا اِدّغام کردند و همزه وصل مضمومه برای تعذر ابتدا بسکون در اولش در آوردند اُطُّهِّرَ شد تا آخر ماضی مجهول مضارع معلوم یَطَّهَّرُ یَطَّهَّرَانِ یَطَّهَّرُونَ تا آخر یَطَّهَّرُ در اصل یَتَطَهَّرُ بود طا واقع شد بجای فا کلمه در باب تَفَعُّل تا را طا کردند و طا را در طا اِدّغام کردند یَطَّهَّرُ شد و تعلیل برین قیاس ست در باقی صیغهای مضارع معلوم و مضارع مجهول و اسم فاعل و اسم مفعول و همه یک قیاس ست مصدر اِطَّهُّرًا در اصل تَطَهُّرًا بود طا واقع شد بجای فا کلمه در باب تَفَعُّل تا را طا کردند و طا را در طا اِدّغام کردند و همزه وصل بکسر برای تعذر ابتدا بسکون در اولش در آوردند اِطَّهُّرًا شد الامر منه اِطَّهَّرْ اِطَّهَّرَا تا آخر اِطَّهَّرْ را از تَطَهَّرُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن ماند همزه وصل بکسر در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اِطَّهَّرْ شد همزه وصل در اول ماضی و مصدر و امر می آید در باقی صیغها این باب نمی آید اِدَّارَکَ در اصل تَدَارَکَ بود دال واقع شد بجای فا کلمه در باب تَفَاعُل تا را دال کردند و دال را در دال اِدّغام کردند همزه وصل بکسوره برای تعذر ابتدا بسکون در اولش در آوردند اِدَّارَکَ شد و برین قیاس ست تعلیل تا آخر ماضی معلوم ماضی مجهول اُدُّورِکَ در اصل تُدُورِکَ بود دال واقع شد بجای فا کلمه در باب تَفَاعُل تا را دال کردند و دال را در دال اِدّغام کردند و همزه وصل مضمومه برای تعذر ابتدا بسکون در اولش در آوردند اُدُّورِکَ شد تا آخر ماضی مجهول

مضارع معلوم یَدّارَکُ در اصل یَتَدارَکُ بود دال واقع شد بجای فاء کلمه در باب تفاعل تا را
دال کردند و دال را در دال ادغام کردند یَدّارَکُ شد و برین قیاس است تعلیل در باقی صیغهای
معلوم و مجهول و اسم فاعل و اسم مفعول الامر منه اِدّارَکْ را از تَدارَکُ بنا کردند تا که علامت
استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزهٔ وصل مکسوره در اول او آوردند
امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اِدّارَکْ
شد و در باقی صیغهای امر سقوط نون شد مگر نون جمع مؤنث ساقط نشود و مصدر اِدّارُکاً
در اصل تَدارُکاً بود دال واقع شد بجای فاء کلمه در باب تفاعل تا را دال کردند و دال را در دال
ادغام کردند و همزهٔ مکسوره برای تعذر ابتدا بسکون در اولش آوردند اِدّارُکاً شد و
تعلیل باقی صیغهای این ابواب مانند تعلیل این دو باب است که نوشته شد یعنی بابهای تفعّل را
بر تفعّل و بابهای تفاعل را بر تفاعل قیاس باید کرد خَصَّمَ در اصل اِخْتَصَمَ بود حرکت تا را نزد
بعضی بما قبل او دادند و تا را صاد کردند و در صاد ادغام کردند و همزهٔ وصلی برای عدم احتیاج
حذف کردند خَصَّمَ شد و نزد بعضی حرکت تا را حذف کردند التقاء ساکنین شد میان خا
و تا خا را حرکت کسره دادند و تا و صاد قریب المخرج بود تا را صاد کردند و صاد را در صاد
ادغام کردند بعده چون احتیاج بهمزهٔ وصل نماند آنرا حذف کردند خِصَّمَ شد یَخِصِّمُ در
اصل یَخْتَصِمُ بود صاد واقع شد بجای عین کلمه در باب افتعال تا را صاد کردند بعده
بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه جمع شدند ... اول را ساکن کرده بما قبل او دادند
بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در ثانی ادغام کردند یَخِصِّمُ شد و برین قیاس

باقی صیغهای بابِ دیگر خَصَّمَ یُخَصِّمُ خِصَّاماً فهو مُخَصِّمٌ الخ خَصَّمَ در اصل اِختَصَمَ
بود صاد واقع شد بجای عینِ کلمه در بابِ اِفتعال تا را صاد کردند اِخصَصَمَ شد
بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکتِ اوّل را اندا ختند
اِلتقاءِ ساکنین شد میانِ خا و صاد و بعضی عرب خا را کسره دادند لِاَنَّ السّاکِنَ
اِذا حُرِّکَ حُرِّکَ بِالکَسرِ بعده صادِ اوّل ساکن بود و ثانی متحرک اوّل را در دوم اِدغام
کردند اِخِصَّمَ شد بعده بحرکتِ خا استغنا از همزهٔ وصل حاصل گشت همزه را حذف کردند
خِصَّمَ شد تعلیلِ مضارع اینست یَخِصِّمُ در اصل یَختَصِمُ بود تا واقع شد بجای عینِ کلمه در باب
افتعال تا را صاد کردند یَخصَصِمُ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک
حرکتِ اول را انداختند اِلتقاءِ ساکنین شد میانِ خا و صاد خا را بعضی عرب حرکتِ
کسره دادند لِاَنَّ السّاکِنَ اِذا حُرِّکَ حُرِّکَ بِالکَسرِ بعده اوّل ساکن ثانی متحرک
اوّل را در دوم اِدغام کردند یَخِصِّمُ شد مُخَصِّمٌ در اصل مُختَصِمٌ بود نزدِ بعضی حرکتِ تا
را بخا دادند و تا را صاد کرده در صاد اِدغام کردند مُخَصِّمٌ شد و نزدِ بعضی حرکت را
حذف کردند بعده اِلتقاءِ ساکنین شد میانِ خا و تا خا را کسره دادند لِاَنَّ السّاکِنَ
اِذا حُرِّکَ حُرِّکَ بِالکَسرِ و تا را صاد کرده در صاد اِدغام کردند مُخِصِّمٌ شد و نزدِ
بعضی خا را ضمه دادند برای متابعتِ میم مُخُصِّمٌ شد صرفِ صغیرِ فعلِ ثلاثیِ مزید
صحیح از بابِ **اِفْعِنْلال** اَلْاِقْعِنْساسُ سپا ئلی بازگشتن و پس ماندن
اِقْعَنْسَسَ یَقْعَنْسِسُ اِقْعِنْسَاساً فهو مُقْعَنْسِسٌ و اُقْعُنْسِسَ یُقْعَنْسَسُ اِقْعِنْسَاساً

٢٠٩

فذاک مُقعَنسَسٌ لم یَقعَنسِسْ لم یُقعَنسَسْ لا یَقعَنسِسُ لا یُقعَنسَسُ لن یَقعَنسِسَ
لن یُقعَنسَسَ الامر منه اِقعَنسِسْ لِتُقعَنسَسْ لِیَقعَنسِسْ لِیُقعَنسَسْ والنهی عنه لا تَقعَنسِسْ
لا تُقعَنسَسْ لا یَقعَنسِسْ لا یُقعَنسَسْ الظرف منه مُقعَنسَسٌ مُقعَنسَسَانِ مُقعَنسَسَاتٌ
صرف صغیر فعل ثلاثی مزید صحیح از باب **اِفعِوَّال** الاِجلِوَّاذ شتافتن اِجلَوَّذَ یَجلَوِّذُ
اِجلِوَّاذًا فهو مُجلَوِّذٌ و اُجلُوِّذَ یُجلَوَّذُ اِجلِوَّاذًا فذاک مُجلَوَّذٌ لم یَجلَوِّذْ لم
یُجلَوَّذْ لا یَجلَوِّذُ لا یُجلَوَّذُ لن یَجلَوِّذَ لن یُجلَوَّذَ الامر منه اِجلَوِّذْ لِتُجلَوَّذْ
لِیَجلَوِّذْ لِیُجلَوَّذْ والنهی عنه لا تَجلَوِّذْ لا تُجلَوَّذْ لا یَجلَوِّذْ لا یُجلَوَّذْ الظرف منه
مُجلَوَّذٌ مُجلَوَّذَانِ مُجلَوَّذَاتٌ صرف صغیر فعل ثلاثی مزید صحیح از باب
اِفعِیعَال الاِعشِیشَاب نیک گیاه تر و یابیدن و بگیاه تر رسیدن اِعشَوشَبَ
یَعشَوشِبُ اِعشِیشَابًا فهو مُعشَوشِبٌ و اُعشَوشِبَ یُعشَوشَبُ اِعشِیشَابًا
فذاک مُعشَوشَبٌ لم یَعشَوشِبْ لم یُعشَوشَبْ لا یَعشَوشِبُ لا یُعشَوشَبُ
لن یَعشَوشِبَ لن یُعشَوشَبَ الامر منه اِعشَوشِبْ لِتُعشَوشَبْ لِیَعشَوشِبْ
لِیُعشَوشَبْ والنهی عنه لا تَعشَوشِبْ لا تُعشَوشَبْ لا یَعشَوشِبْ لا یُعشَوشَبْ
الظرف منه مُعشَوشَبٌ مُعشَوشَبَانِ مُعشَوشَبَاتٌ ماضی معلوم اِعشَوشَبَ
اِعشَوشَبَا اِعشَوشَبُوا الخ امر اِعشَوشِبْ اِعشَوشِبَا اِعشَوشِبُوا اِعشَوشِبِی
اِعشَوشِبَا اِعشَوشِبْنَ صرف صغیر فعل ثلاثی مزید صحیح از باب **اِفعِنلَال**
الاِسلِنقَاء بر قفا خفتن اِسلَنقَی یَسلَنقِی اِسلِنقَاءً فهو مُسلَنقٍ و اُسلُنقِیَ

اعشوشبت الارض ای کثر عشبها صاحب گیاه بسیار گردید ۱۲ نوادر الاصول
اسلنقاء بر قفا خفتن. یقال اسلنقی فلان اذا نام علی ظهره و این برون افعنلی ست ۱۲ منتهی الارب صراح

يُسْلَنْقِيْ اِسْلِنْقَاءً فذاك مُسْلَنْقٍ لم يُسْلَنْقِ لم يُسْلَنْقَ لا يُسْلَنْقِي لا يُسْلَنْقَى
لن يَسْلَنْقِيَ لن يُسْلَنْقَى الامر منه اِسْلَنْقِ لِتُسْلَنْقَ لِيُسْلَنْقَ لِيَسْلَنْقِ والنهي عنه
لا تَسْلَنْقِ لا تُسْلَنْقَ لا يَسْلَنْقِ لا يُسْلَنْقَ الظرف منه مُسْلَنْقًى مُسْلَنْقَيَانِ
مُسْلَنْقَيَاتٌ ماضي معلوم اِسْلَنْقَى اِسْلَنْقَيَا اِسْلَنْقَوْا الى آخره +

تمت

خاتمة الطبع

الحمد لله والمنة که درین اوان میمنت اقتران نسخهٔ جامع التعلیلات صرف
بتصحیح تام از قالب طبع برآمده دلربائی ارباب علم و هنر گردیده هرچند این کتاب در فن خود
فی نفسها سامان استغنائی طلاب ست اما تکمیل ابواب و مصادر و تصحیح اغلاط معانی بعضی از
مصادر و ضبط خواص ابواب و بعضی از قوانین صرف و سوال و اجوبهٔ فن و تحقیق و تفسیر الفاظ
از فوائد جدیده و عوائد عدیده غیر قدیمهٔ اوست که آنرا از مغتنمات میتوان شمرد
چون در فراهم آوری این همه سامان دلسوزی و جانفشانی محشی یعنی ابا عبد الکریم
مولوی غلام حسین صاحب لاهوری باقصی الغایت بروی کار آمده و اهتمام شیخ
محی الدین تاجر کتب لاهور باعث بر آن بود لهذا بخدمت تاجران با وقار و مشتریان شائق
شعار اشتهار داده میشود که این کتاب بموجب قانون بست و پنجم سنه ۱۸۶۷ء داخل رجسٹری گورنمنٹ
گردیده است بدون اجازت شیخ محی الدین مهتمم احدی قصد طبعش نفرماید +

۲۱۱

Checked